

## 21:16 - 5:15

پرده پنجم: مجازات دنیا

جام‌ها خالی می‌شوند

### بیوستگی نمایش نامه

قبلاً در این مورد و در رابطه با 1:15، که چرا (در تجزیه و تحلیل)، پرده پنجم از 1:15 شروع نشده، بلکه از 5:15 آغاز شده است، بحث کرده‌ایم.

ولی این سؤال هنوز باقی مانده است: چرا؟ اگر چنین باشد، باید یک پیش‌نگری از فرشته‌های حامل بلا در پرده پنجم و قبل از پایان پرده چهارم، در 1:15، صورت گرفته باشد. دلیل این مسامحه روشن نیست، و نه اینکه شرایط منحصر به فردی است، ولی دو واقعه مشابه در بین آنها وجود دارد که چگونگی بوجود آمدن این حالت را در رؤیاهای یوحنا، روشن می‌کند.

الف. نمونه‌ها

اورشلیم و بابل، شهر مقدس خدا و قرینه شریر آن، بدین طریق، هر کدام

اولین ظهور خود را نشان میدهند، و در 8:14 بطور کاملاً غیر منتظره‌ای در وسط صحنه چهارم، نام بابل برای اولین بار، دیده می‌شود. یکی از چهار نیروی بزرگی که در این روزگار، در کشمکش با آن می‌باشیم، موردی است که ما آنرا ایدئولوژی یا مکتب ایمان مسیحی می‌نامیم، که در رؤیای چهارم پرده چهارم بصورت پیام فیض، مجازات و اخطار خلاصه شده است. قسمت دوم این پیغام سه گانه، اعلام سقوط بابل بزرگ است که «از خمر زناي خود جميع امته‌ها را نوشانید.»

اگر مجازات بابل، معنی مجازات هائی را که در پرده چهارم ذکر شده است، می‌رساند، شبیه ترین موردی که می‌توانیم برای بابل پیدا کنیم، بنظر می‌رسد که یکی از آن دو جانور باشند.

دومین واقعه در 19:16 و در پایان پرده پنجم، جائیکه مصیبه‌های نهائی و پایان تاریخ تشریح شده است، آمده است. همچنان که شهرهای امته‌ها سقوط می‌کنند، «شهر عظیم» نیز، در هم شکسته می‌شود: خداوند بابل را بیاد می‌آورد.

بعد از این دو تذکر اخیر است که بابل بخود می‌آید. پرده ششم سراسر به بابل اختصاص دارد، و سقوط آنرا نشان می‌دهد.

در پایان پرده ششم، اورشلیم، یعنی شهری که در نقطه مقابل بابل است، جانشین آن می‌شود (7:19). و دوباره در پایان پرده هفتم، و در ماورای تاریخ از سوی خدا و از آسمان فرود می‌آید (2:21). هر دو مورد، به عنوان پیش‌نگری پرده هشتم

است که آن پرده نیز سراسر به اورشلیم اختصاص یافته است. و این قطعه‌ای است با این روش، هرچند ممکن است معنی و موضوع آن، فرشتگان بلائی باشند که قبلاً يك صحنه کامل را به خود اختصاص داده‌اند، ولی اینک در آخر پرده چهارم ظاهر شده‌اند، قبل از اینکه صحنه واقعی مربوط به آنان، یعنی پرده پنجم گشوده شود.

#### ب - نتیجه‌گیریها

ملاحظات فوق، دلیل بر تأیید این نظریه است که ترتیب اساسی مکاشفه، تاریخی نیست<sup>1</sup>، و آنچه که موجب پیوستگی نمایش می‌شود، ادامه وقایع نیست. در پایان پرده چهارم به بابل گفته شد که سقوط خواهد کرد. در پایان پرده پنجم، بابل متوجه انتقام خدا می‌شود و سپس در هم شکسته می‌شود. در ابتدای پرده ششم مجدداً شاهد بابلی زنده و با نشاط هستیم. و این روشن‌تر از هر بار، نشان می‌دهد که ترتیب صحنه‌ها، آنطور که یوحنا می‌بیند، بهیچ وجه بر طبق نظم تاریخی وقایعی که می‌بیند نیست.

هر چیز دیگری که امکان پیوستگی نمایش را فراهم آورد، نتیجه مستقیم داستان نیست. هماهنگی صحنه‌ها خیلی زیرکانه‌تر از این است، چنانکه اگر رابطه آنها را با هم و با توجه به موارد سه‌گانه‌ای که بدان اشاره شد پی‌گیری کنیم. به نتیجه

<sup>1</sup> - به صفحه 97 مراجعه شود.

مطلوب خواهیم رسید (فرشته‌های حامل بلاها، بابل و اورشلیم).  
 پرده چهارم به کشمکش روحانی و همیشگی تاریخ مربوط می‌شود. چهار رؤیای اول که تشریح کننده چهار نیروی ستیزه گر می‌باشند، می‌باید با رؤیای پنجم تکمیل شوند که نشان‌دهنده کنترل نهایی خدا است، و اجازه ادامه کشمکش‌ها را نمی‌دهد.  
 وقتی زمان درو برسد، خدا وارد عمل می‌شود. و عمل او برخورد نهایی با مخالفانش می‌باشد، زیرا او تنها خدائی «رحیم و فیاض» نیست، بلکه خدائی است که گناه را بی‌سزا نمی‌گذارد (خروج 6:34 و 7).  
 او خدائی است که شریر را تنبیه می‌کند. و این زمینه‌ای است که برای وقایع بعد از پرده چهارم طرح‌ریزی شده است و موضوع اصلی پرده پنجم را تشکیل می‌دهد.  
 مشابه این موضوع برای بابل واقع می‌شود، اجتماع و فلسفه‌ای که با دو «وحش» نشان داده می‌شود، اموری هستند که در موقع مقتضی «بابل» نامیده می‌شوند. حقیقتی که در شروع مجازات بابل نهفته است، قسمت اساسی پیام مسیحیت است که آن نیز یکی از نیروهائی است که با او به مخالفت برخاسته است (پرده چهارم، رؤیای چهارم).  
 وقتی که رؤیای فرشتگان بلا در همان پرده، سراسر صحنه را به خود اختصاص می‌دهد، در آنجا بابل، ظاهر می‌شود که آمادگی کامل برای مجازات را دارد (پرده پنجم، جام هفتم). و سپس وقتی به این طریق معرفی می‌شود، بطور شایسته‌ای داور

می‌شود، و این مرحله نیز سراسر صحنه را به خود اختصاص می‌دهد.

پرده ششم حاوی تصاویر ویران شدن بابل است، و آخرین بیانیه صحنه در مورد جان‌نشین آن، شهر مقدس اورشلیم می‌باشد (پرده ششم - گفتار هفتم).

و صحنه هفتم، با تکرار رئوس مطالب مربوط به «نمایش تاریخ» ادامه می‌یابد. و از آن دیدگاه، اورشلیم در اوج نمایش ظاهر می‌شود (پرده هفت، رؤیای هفتم). آنچه که در پرده هشتم نشان داده می‌شود، اموری هستند در ماورای زمان و تاریخ. بابل و اژدها مانند یک رؤیا ناپدید می‌شوند، شب به پایان می‌رسد و روز آغاز می‌شود.

قسمت هفتم از تمام صحنه‌های هفتگانه ترکیبی از چشم‌انداز خیره‌کننده ابدیت می‌باشند: «نگاه من به آینده فراتر از آنچه هست که انسان می‌تواند ببیند...»<sup>1</sup> اما نگاه یوحنا به آینده بسی فراتر از شاعر انگلیسی است، و آنچه را که دید، اورشلیم شهر مقدس بود که تمام پرده هشتم را به خود اختصاص می‌دهد، که در زمان مقتضی به شرح آن خواهیم پرداخت.

**1- پرده پنجم: پشت پرده خشم غیر قابل توصیف خدا (5:15 - 1:16)**  
و بعد از این دیدم که قدس خیمه شهادت در آسمان گشوده شد، و هفت فرشته‌ای که هفت بلا

<sup>1</sup>- Tennyson, Locksley Hall

داشتند، کتانی پاک و روشن دربر کرده و کمر ایشان به کمر بند زرین بسته، بیرون آمدند. و یکی از آن چهار حیوان، به آن هفت فرشته، هفت پیاله زرین داد، پر از غضب خدا که تا ابدالآباد زنده است. و قدس از جلال خدا و قوت او پُر دود گردید. و تا هفت بلای آن هفت فرشته به انجام نرسید، هیچ کس نتوانست به قدس در آید. و آوازی بلند شنیدم که از میان قدس به آن هفت فرشته می‌گوید که «بروید، هفت پیاله غضب خدا را بر زمین بریزید.»

معبدی که در آغاز پرده چهارم گشوده شد، در اینجا نیز دوباره گشوده می‌شود، ولی معبدی که در این صحنه آمده است، همان معبد نیست و این به مفهوم وجود دو معبد جداگانه نیست، ولی گرچه معبد همیشه مفهوم جایگاه سکونت خداوند می‌باشد، اما مفاهیم متفاوتی در مورد محل «استقرار» خدا وجود دارند.

در يك معنی، خدا در همه جا هست. پرده چهارم يك ستیزه جهانی را به تصویر کشید، و وقتی پرده بالا رفت منظره‌ای از معبد خدا نشان داده شد، که معنی بسیار گسترده‌ای داشت: نموداری از سراسر آفرینش خدا.

به عقیده سایر ادیان، خداوند وعده داده است که در مکان‌های خاصی با انسان ملاقات می‌کند. در روزگار موسی، این مکان «خیمه» بود: «در آنجا بنی‌اسرائیل را ملاقات می‌کنم» (خروج 43:29). پرده پنجم به نحوه این ملاقات پرداخته است. بنابراین در اینجا از «معبد» تنها سخن گفته نمی‌شود،

بلکه از معبدی سخن می‌رود که مفهوم خاصی دارد، و آن گشوده می‌شود تا هفت فرشته حامل بلاها وارد صحنه شوند - از ابتدا، «خیمه» بعنوان «مسکن شهادت» یا «خیمه اجتماع» شناخته می‌شده است (خروج 21:38 و 7:33). معنی عنوان اول این است که خیمه گواهی می‌دهد به حضور خدا و ماهیت خدا و مخصوصاً قدوسیت خدا. قبیله لویان برای خدمت مخصوص برگزیده شده بودند که مواظب خیمه باشند و در اطراف آن سکونت کنند «... و غریبی که نزدیک آید کشته شود... و لویان به اطراف مسکن شهادت خیمه زنند. مبادا غضب بر جماعت بنی اسرائیل شود» (اعداد 51:1 و 53).

مراد از عنوان دوم، یعنی جایگاه خدا - گرچه عملاً خدا در همه جا هست، دیدن حضور اوست. ستون دود و آتشی که از نخستین روز برپائی خیمه قدس آنرا فرا گرفت (اعداد 15:9)، به مفهوم درك حضور اوست. و آن مکانی بود که خدا می‌باید با مردمش ملاقات کند. ولی ماهیت او و حضور همه جانبه او در آن واحد و در هر مکانی محفوظ بود: ابر تنها بر روی خیمه نبود، بلکه درون خیمه بود: «و جلال خداوند، مسکن را پر ساخته بود» (خروج 34:40 و 35).

در اولین حضور پر جلال خداوند در میان مردم خدا، حتی موسی که در کوه سینا با

او رو در رو همکلام شده بود، نتوانست وارد خیمه شود.<sup>1</sup> در پرده پنجم مکاشفه نیز قدوسیت خدا، ترسناک است. ترس صحنه را فرا میگیرد، ولی نه آن هیبت و احترامی که موسی و سلیمان و اشعیاء، در هنگام پر شدن خیمه از حضور جلال خداوند احساس کردند. بلکه يك ترس خام. این جو ناشی از حضور فرشتگان سفید پوش و جام‌هائی است که در دست دارند.

علیرغم تاریکی مطلقی که حکمفرما شده است، حضور آنها خیره کننده است، مانند حضور خداوندشان در مکاشفه 13:1، نوری از خود میتابانند که کسی نمی‌تواند به آن نور نزدیک شود: نوری که خدا در آن ساکن است (اول تیموتاوس 16:6). «نوری غیر قابل تحمل در حد و اندازه»<sup>2</sup>. دشمنان مسیح قادر به تحمل چنان نیکی و خلوصی نیستند. جامه‌های فرشتگان، مملو از غضب خدائی است که برای همیشه زنده است، و «افتادن به دست خدای زنده بسیار وحشتناک است» (عبرانیان 31:10). و این بدین معنی است که گرچه ممکن است زندگی فیزیکی ما با ضربات آنها پایان بیابد ولی حیات خداوند بدون کوچکترین خدشه‌ای ادامه خواهد یافت. ضربه‌ها سپری می‌شوند. تاریکی‌ها، روشن می‌شوند، غبارها فرو می‌نشینند. خدا اینک در پشت تمام این ناملازمات، زنده ایستاده است. دنیای سرسام زده متناوباً رو به

<sup>1</sup> خروج 34:40 و اول پادشاهان 10:8 و اشعیاء 1:6.

<sup>2</sup> سی. اس. لوئیس - جدائی بزرگ.

تحلیل می‌رود، تب زندگی فروکش می‌کند، و کار ما بانجام می‌رسد، و آنگاه در آخر به صلح می‌اندیشیم - اما خدا اینک آنجاست تا صلح را در او پیدا کنیم.

«از قاتلان جسم که قدرت ندارند بیشتر از این بکنند ترسان مباشید، بلکه به شما نشان می‌دهم از که باید ترسید، از او بترسید که بعد از کشتن، قدرت دارد که به جهنم بی‌فکند» (لوقا 4:12 و 5).

این يك داستان وحشتناك و قدیمی است، وقتی از چیزی می‌ترسید و از آن می‌گریزید، حس می‌کنید آن موضوع هم شما را تا جای امتنان تعقیب می‌کند. این «تازی آسمان» است، تازی داوری، نه تازی رحمت: «کیست از ما که در نارهای جاودانی ساکن خواهد گردید؟!» (اشعیا 14:33).

چنین است تنبیه خدای مقدس و زنده: هفت چندان! مانند آنچه که بنی‌اسرائیل تقاضا کرد بر کافران نازل شود (مزامیر 12:79)، اما بنی‌اسرائیل در صورتیکه خداوند را، اطاعت نمی‌کردند، به آن بلاها تهدید می‌شدند (لاویان 18:26)، زیرا آنها برای کافران هفت چندان مجازات از خداوند طلبیدند، و چون «ستارگان از منازل خود با سیرا جنگ کردند» (داوران 20:5). طبیعت هم ابزاری برای اجرای خشم خشم خداوند است. یکی از چهار جانور زنده، انواع بلاها را شکل می‌دهد، و فرشتگان آنرا نازل می‌کنند. در حزقیال نبی 17:5 می‌بینیم که خدا، خلقت خود را برای تنبیه دشمنانش مجهز می‌کند.

## 2- جام اول: ویرانی زمین (2:16)

و اولی رفته، پیاله خود را بر زمین ریخت و دمل زشت و بد بر مردمانی که نشان وحش دارند و صورت او را میپرستند، بیرون آمد.

کرناها، طلیعة مشکلات مقطعی و هم چنین شامل خبر بهتری برای آنانی که از آن بلایا جان سالم بدر برده‌اند، بودند. آن کرناها، اخطار خداوند بودند. بلایای حاصله از جام‌ها مقطعی نیستند بلکه کلی هستند، زیرا فرصت توبه از دست رفته است. تمام کسانی که بعنوان پیروان بره مهر نشده‌اند به عنوان پرستندگان «جانور» نشان می‌شوند، همه آنها، نه ثلث آنها به بلا مبتلا می‌شوند. این دیگر اخطار نیست، این مجازات است.

نمونه قدیمی، نزول بلا، از جانب خدای قدوس را در کتاب اول سموئیل باب پنجم می‌توانیم ببینیم: در آنجا که تابوت عهد اسرائیل توسط فلسطینیان ربوده شد و بلاهایی که پی آمد این واقعه دامنگیر شهرهای فلسطینی شد، که تابوت به آنجا برده میشد. باب فوق در عهد عتیق مثال روشنی از این قسمت است. ما اینک از مرور بلاهای رو به گسترشی که در نتیجه نقل و انتقال تابوت عهد از اشدود به جت و از جت به عقرون بر فلسطینیان نازل شد، نمی‌هراسیم، زیرا که پایان خوش داستان را میدانیم.

بلاي زخم، براي آنها بمنزله اخطاري بود در مورد وقایعی که در پیش رو داشتند. باب شانزدهم مکاشفه، روی هم رفته يك منظره تیره رنگ است. این باب بیش از آنکه بازگو کننده بلاهای فلسطینیان

باشد، به بلاهای مصر پرداخته است، مبنی بر اینکه وقتی فرعونیان مصر که قلب خود را سنگین کردند، بموقع خود، نابود شدند – سرنوشتی که پرستندگان جانور نیز در پیش دارند. آنها اخطارها را ندیده میگیرند و بدین جهت باید منتظر پیامدهای این رفتار خود باشند.

**3- جام دوم: ویرانی دریاها (3:16)**  
**و دومین پیاله خود را به دریا ریخت که آن**  
**به خون مثل خون مرده مبدل گشت و هر نفس**  
**زنده از چیزهایی که در دریا بود، بمرد.**

جام دوم مانند کره‌های دوم، در مورد دریا است. همچنان که پیش میرویم، متوجه می‌شویم که، گرچه اثرات جامها با اثرات کرناها متفاوت است، با این حال این دو صحنه، موازی هم هستند. زمین، دریا، رودخانه‌ها و آسمان صدمه می‌بینند، سپس نوبت عذاب و آنگاه زمان نابودی فرا می‌رسد و در آخر دنیائی باقی نمی‌ماند. آنچه که بر سر دریاها در جام دوم و کرنای دوم می‌آید، تداعی کننده اولین بلاي مصر است. حاصل جام دوم عملاً ناخوشایند است، چرا که بر عکس کرنای دوم، ویرانی‌ها کلی است، نه مقطعی. بلاهایی که از جامها می‌ریزند، مستقیماً و به فوریت بر زندگی اثر می‌گذارند، آنها غیر مستقیم و شبیه اخطارهای کرناها مبنی بر سقوط اقتصادی، یا ویران شدن محیط زیست نیستند.

گناهان انسان به خانه آمده اند تا بیتوته کنند.

4\_ جام سوم: ویرانی رودخانه‌ها (7\_4:16)  
 و سومین پیاله خود را در نهرها و چشمه‌های  
 آب ریخت و خون شد. وفرشته آبها را شنیدم که  
 می‌گوید: «عادلی تو که هستی و بودی، ای  
 قدوس، زیرا که چنین حکم کردی، چونکه خون  
 مقدسین و انبیاء را ریختند و بدیشان خون  
 دادی که بنوشند زیرا که مستحق اند.» و  
 شنیدم که مذبح می‌گوید: «ای خداوند، خدای  
 قادر مطلق، داوریهایی تو حق و عدل است.»

از مفهوم این قسمت چنین بنظر می‌رسد که  
 فرشته‌ای که جام سوم را در دست دارد،  
 همان فرشته حامل جام دوم یعنی فرشته آبها  
 نیست. آنچنانکه مشاهده شد، فرشتگان  
 بصورت نماد کلیساها (20:1) و همچنین فرشته  
 باد و آتش (1:7 و 18:14) و میکائیل<sup>1</sup>، ظاهر  
 شده‌اند و در اینجا نیز محتمل است که  
 فرشته حامل جام سوم، نماد روحانی  
 رودخانه‌ها و چشمه‌های دنیا باشد.  
 اگر چنین باشد، عکس‌العمل او در مقابل  
 جام سوم، جالب توجه است زیرا که می‌گوید  
 محتویات جام سوم چون سایر جام‌ها، ویران  
 کننده نیست، بلکه صرفاً عکس‌العملی است  
 در جهت نشان دادن عدالت خداوند.  
 قبلاً گفتیم که نخست جام‌ها توسط یکی از  
 آن «جانوران زنده» - نمادهای طبیعت - به

<sup>1</sup> - مراجعه کنید به ص 169 و بحث درمورد 20:1 (ص 27). باورهای مشترکی در این مورد در یهودیت  
 خاخامی و زرتشتی و مذاهب الحادی باستانی وجود  
 دارند.

فرشتگان داده شد. پس اگر نزول بلاها ناشی از خود طبیعت باشد، نشان دهنده این است که طبیعت خود را در اختیار خالق خود نهاده است تا آنچه را که در برنامه عدالت خود دارد در مورد آن انجام دهد. آخرین حضور «مذبح» را در پرده دوم و مهر پنجم دیدیم، آنزمان که مقدسین رجور از آنجا فریاد خونخواهی برآوردند. اولین قسمت پاسخ خدا به دعای مقدسین، اخطار به جهان از طریق کرناها در پرده سوم بود، نه تنبیه جهان. ولی اینک پاسخ خدا به دعای مقدسین تکمیل شده است، و زمان انتقام واقعی فرا رسیده است. بنابراین، صدای کرناها معرف دنیای خدا، کلیسای خدا، و تأیید کننده عدالت و انصاف خدا، و تعیین کننده میزان لازم مجازات برای دشمنان خداست.

5- جام چهارم: ویرانی آسمان (8:16 و 9) و چهارمین، پیاله خود را بر آفتاب ریخت؛ و به آن داده شد که مردم را به آتش بسوزاند. و مردم به حرارت شدید سوخته شدند و به اسم آن خدا که بر این بلایا قدرت دارد، کفر گفتند و توبه نکردند تا او را تمجید نمایند.

گناهکارانی که در زمان تاریک شدن نور خورشید توبه نکردند، اینک در حد اعلا حرارت خورشید، تنبیه می‌شوند. در آنجا دیدند و غافل ماندند، و در اینجا دیگر کمکی به آنها نمی‌شود و با تنبیه روبرو خواهند شد. در آن زمان حضور خدا تشخیص

داده شد، و لی مورد بی حرمتی قرار گرفت، نه پذیرش. اینک متوجه شباهت‌هایی در طراحی صحنه پنجم و سوم می‌شویم: عملکرد جام‌ها و کرناها در ظاهر مشابه است ولی پی‌آمد آنها متفاوت است، زیرا که با ظهور کرناها، ویرانی‌های مقطعی بعنوان اخطار است و با ظهور جام‌ها ویرانی‌های کلی، مجازات است. اگر خط تفسیری را بر اساس ترتیب صحنه‌های مکاشفه پی‌گیری کنیم، گنج‌اندیدن هفت جام به عنوان پی‌آمد وقایعی که بعداً اتفاق می‌افتند، غیر ممکن است - بخصوص وقایعی که در صحنه چهارم واقع می‌شوند. ارتباط بین صحنه‌ها تاریخی نیست بلکه استدلالی است. بارها و بارها شاهد ویرانی جهان هستیم (هفت مهر). هر جا که رنج بردن هدف می‌شود، خداوند اخطار می‌کند، که آزار کنندگان بدون تنبیه رها نمی‌شوند (کرناها)، و هرگاه اخطارهای خداوند با بی‌اعتنائی مواجه می‌شود، او مجازات خود را در مورد مجرمان اعمال خواهد نمود.

**6- جام پنجم: عذاب (10:16 و 11)**  
**و پنجمین، پیاله خود را بر تخت وحش ریخت و مملکت او تاریک‌گشت و زیانهای خود را از درد می‌گزیدند، و به خدای آسمان به سبب دردها و دملهای خود، کفر می‌گفتند و از اعمال خود توبه نکردند**  
 در هر پرده نمایش، از مهرها به بعد، پنجمین قسمت هر صحنه، نشان دهنده یک عبارت پیچشی مثل «نه تنها... بلکه...» می‌باشد.

نه تنها جهان متحمل شکست، قحطي، نزاع و مرگ خواهد شد بلکه کلیسا نیز از این بلاها معاف نخواهد بود. این است مهر پنجم در حین اخطار به انسان در مورد خطر گناه، خداوند نه تنها از طریق محیط زیست، تجارت، منابع و افکار بلکه با امراضی که مانند ملخ زندگی خصوصی گناهکار را می‌جود، اقدام خواهد نمود. اینچنین است کرنای پنجم

نه تنها چهار نیروی روحانی بزرگ، در کار کشمکش کیهانی در تاریخ می‌باشند، بلکه خال برنده در دست خداوند است. اینچنین است رؤیای پنجم

ترتیب فوق در مورد جام پنجم مصداق پیدا می‌کند. خداوند نه تنها آنهایی را که توبه نکرده‌اند از طریق زمین و دریا، آب و آتش تنبیه می‌کند، بلکه کاری بیشتر از اینها انجام می‌دهد. وقتی جام پنجم ریخته می‌شود، سراسر نظم زندگی انسانی دچار اختلال می‌شود، و مانند نهمین بلاي وارده بر مصر، تاریکی بر زمین حاکم می‌شود.

در کتاب مکاشفه، موردی بسیار وحشتناکی نظیر جام پنجم کمتر دیده می‌شود. «تخت وحش» نماد ضربه اساسی شیطان است. شیطان به ساختار اجتماعی انسان به عنوان اولین نقشه خداوند هجوم آورده است و آنرا منحرف نموده است.

و نتیجه این انحراف، يك ساختار اجتماعی و انسانی و دنیایی مستقل از خداوند است.

و این ساختار اجتماعی - شیطانی، قرینه ساختار اجتماعی - خدائی، یعنی کلیسا است. اینجا بر عکس ملکوت مسیح،

مقر حکومت «وحش» است - یکی از چهار نیروی بزرگ در کشمکش کیهانی صحنه چهارم. به مجرد بروز این وضعیت - و پیروزی پر زحمت اژدها، تخت پادشاهی در ملکوت مستقر می‌شود، و آنگاه توسط «وحش» اشغال می‌شود - و سپس جام پنجم ریخته می‌شود و اغتشاش ادامه دارد. خدا بطرز مہیبی به مقابله با جامعه بی‌خدائی بر می‌خیزد که در مقابل او و کلیسای او قد علم کرده است. کتاب دانیال، که شاهد خدای حقیقی در قلب دنیای کفرآمیز زمانه خود بود، سرشار از این پیغام است: که «حضرت متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی می‌کند و آنرا بھر که می‌خواهد می‌دهد» (دانیال 17:4 و 25 و 32). خداوند مجسمه‌ای را می‌بیند که نشانه امپراطوری‌های بزرگ است که به قطعات کوچکتر شکسته می‌شود و «مثل کاه خرمن تابستانی گردیده» به زمین میریزد (دانیال 2:35). درخت عظیمی که «نبوکد نصر» پادشاه «بابل» است، قطع شده و به زمین افتاده است (دانیال: 4:14)، حکومت بلشصر شمرده شده و به انتها رسیده است (دانیال 5:26).

او رؤیاهایی از جانوران می‌بیند، مانند «جانوران» مکاشفه که عظیم و نیرومند هستند و سرانجام حاکمیت از آنها سلب می‌شود (دانیال 7:12).

آنهایکه نشان وحش را به خود دارند، به این ترتیب به سوی خدا برنمی‌گردند. آنها روی هم رفته به آرامی عذاب می‌کشند و به خدا کفر می‌گویند. ولی آنهایی که با مهر پیروان بره مهور شده‌اند، آنچه را که

بعد از فروریختن نظم دنیایی واقع خواهد شد میدانند، و «وقتی ماشین از حرکت باز می‌ماند»<sup>1</sup> آنها چنین دعا می‌کنند: «نام تو مقدس باد، ملکوت تو بیاید، اراده تو چنانکه در آسمان است بر زمین نیز کرده شود.»

#### 7- جام ششم: ویرانی (16:12-16)

و ششمین، پیاله خود را بر نهر عظیم فرات ریخت و آبش خشکید تا راه پادشاهانی که از مشرق آفتاب می‌آیند، مهیا شود. و دیدم که از دهان اژدها و از دهان وحش و از دهان نی کاذب، سه روح خبیث چون وزغها بیرون می‌آیند. زیرا که آنها ارواح دیوها هستند که معجزات ظاهر می‌سازند و بر پادشاهان تمام ربع مسکون خروج می‌کنند تا ایشان را برای جنگ آن روز عظیم خدای قادر مطلق فراهم آورند.

«اینک چون دزد می‌آیم! خوشحال کسی که بیدار شده، رخت خود را نگاه دارد، مبادا عریان راه رود و رسوایی او را ببینند.»  
و ایشان را به موضعی که آن را در عبرانی حارجدون می‌خوانند، فراهم آورند.

این قسمت از مکاشفه چندین اشکال دارد. و پاسخ‌های داده شده شاید قانع‌کننده نباشند. گرچه مواردی تجربی هستند، ولی روی هم رفته به نظر می‌رسد در زمره مسائلی هستند که تاکنون قابل فهم نبوده‌اند.

<sup>1</sup> جمله‌ای از یکی از داستان‌های آی. ام. فوستر

آیه 12 - ما میدانیم که فرات منطقه‌ای است که از آنجا ویرانی‌ها آغاز می‌شوند (پرده سوم، کرنای ششم).

ما فرض می‌کنیم، مانند گروه سواران کرنای ششم، پادشاهان شرق نشانه نیروهای مخرب باشند، هرچند که احتمال دارد این نیروها صورت تجربه واقعی به خود بگیرند. خشک شدن آب‌ها به منظور ایجاد گذرگاه برای انسان، یک داستان معمولی و تاریخی و نبوتی کتاب مقدس است.<sup>1</sup>

آیه 13- ما میدانیم که اژدها (یا مار) نماد شیطان است و «وحش» نیز نماد دنیا و یا نظام‌های بدون خدا است (پرده چهارم).

ما فرض می‌کنیم که پیغمبر کاذب، «وحش» دوم است: موجودی زمینی و این فرضیه با مقایسه‌ای بین مکاشفه 14:13 و 20:19، تأیید می‌شود. علت الهام شدن این ارواح خبیث سه گانه در قالب غورباقه، بدون شک دلیلی است که یوحنا ارائه داده است و آن برمی‌گردد به نگرش زمانه عهد عتیق، که غورباقه را نمونه ناپاک آفرینش می‌پنداشتند.

و سؤال دیگری که باقی می‌ماند: پادشاهان آیه 14 به نظر می‌رسد پادشاهان اسرائیل باشند و یا حداقل نشانه حکومت‌ها، ولی اگر چنین است، آیا ما می‌توانیم عبارت پادشاهان در آیه 12 را نیز استعاره‌ای بپنداریم؟ چرا نباید

<sup>1</sup> - خروج 21:14 - یوشع 16:3 و 23:4 - دوم پادشاهان 18:2 - اشعیا 15:11 و 16.

«پادشاهان شرق» نیروهای سیاسی واقعی باشند که از کشورهای آسیایی، برمی‌خیزند؟ و باز (در تجزیه و تحلیل صحنه‌های قبل) ما فهمیده‌ایم که جامها تشریح کننده مجازات‌هایی است که خداوند به هنگام غفلت مستمر مردمان زمین از اخطارهایش، مستمراً به زمین می‌فرستد، پس چرا مجازات جام ششم موکول به پایان زمان – آن روز عظیم خدای قادر مطلق و زمان بازگشت غیرمنتظره مسیح مانند دزد (آیات 14 و 15) گردیده است؟ و نیز مفهوم «آرماگدون»<sup>1</sup> یا «کوه مجدون» چیست؟ این تپه در چندین مایلی جنوب شرقی شهر کنونی «حیفا» و مسلط بر محل تقاطع مهمترین شاهراههای دنیای باستان، و همچنین محل وقوع بسیاری از جنگ‌های تاریخی خاورمیانه قرار دارد.

نویسندگان افسانه‌های علمی – مکاشفه‌ای قرن بیستم، با این مفهوم بسیار سر و کار دارند، و بزرگترین این افسانه سرایان علمی یعنی اچ. جی. ولز، داستانی نوشته است تحت عنوان «رؤیای آرماگدون». آیا براساس این داستان پردازی در مورد «مباحث آخرتی» آخرین جنگ جهانی به وقوع خواهد پیوست؟ تفسیر موارد فوق مستلزم داشتن تجربه کافی در معانی متداول کتاب مکاشفه می‌باشد.

خالی شدن جام پنجم، آغاز تنبیه کسانی است که هنوز توبه نکرده‌اند و با اغتشاش در جوامع و رها شدن نظم جامعه از کنترل انسان، شروع می‌شود. در شروع حکومت

<sup>1</sup> – برخورد نهایی بین خیر و شر در آخر زمان

«وحش» همه امور به اندازه کافی خراب و درهم ریخته شده است، و وقتی ماشین کشتار او شروع به کار می‌کند، اوضاع آنها بسیار خرابتر می‌شود. جام ششم، یعنی جام بعد و آخرین جام تنبیه خداوند است که در آن مقاصد خدا و شیطان از طریق هولناکی، با یکدیگر مشابهت دارند.

مشاهده منحرف شدن جوامع توسط شیطان گیج کننده است، شیطان می‌گوید: «اگر نتوانم بیش از این باز دارنده باشم، ویران می‌کنم.» و این است که او و «وحش» و پیغمبر دروغین، «پادشاهان زمین» را تحت تأثیر قرار می‌دهند، و طوطی نمی‌کشد که موفق می‌شوند تعادل ناپایداری را بنام «صلح» در آشفته بازار کشتار دوطرفه، حفظ کنند. وفور تسلیحات جنگی، رژه ارتش‌ها و مردن انسان‌ها، نه فقط اعوان و انصارشان، بلکه همه آنها، زیرا که کرنای ششم، آخرین اخطار بوده است که مرگ را در پیش پای آنها نهاده است. جام ششم، آخرین مجازات است که مرگ را بر آنها آورده است.

ولی وقتی شیطان می‌گوید: «من ویران خواهم کرد»، خداوند می‌گوید: «چنین کن!». نیت شیطان توسط قدرت خداوند حمایت می‌شود و خداوند، داوری شیطان را پیگیری می‌کند. و نتیجه این است: آرماگدون.

آرماگدون، همچنین به معنای پایان است، وقتی «آن روز عظیم خدای قادر مطلق» می‌آید: قدرتهای جهان ناگهان خود را با ارباب خود که او را انکار کرده‌اند، مواجه می‌بینند، و این رویارویی بنابر کلام او در آیه 15 مکاشفه، به طور

غیرمنتظره‌ای خواهد آمد. و آن جنگ، آخرین جنگ خواهد بود: عذاب‌های جام پنجم با ویرانی جام ششم ادامه می‌یابد، مانند ظلمتی که در شب اولین عید فصیح بر مصر فرود آمد و منجر به موت شد.

ولی گرچه اشاره اساسی جام ششم به روز آخر است، ما نباید فراموش کنیم، که هرگاه ویرانی بر گناهکاران توبه نکرده وارد می‌شود، برای آنان مفهوم «روز آخر» را دارد، یعنی پایان دنیایشان و آخرین مواجهه آنها با مسیح - کسی که همیشه مانند دزد، بی‌خبر می‌آید، وقتی که انسان هیچ انتظارش را ندارد.

8- جام هفتم، دیگر دنیایی وجود ندارد  
(21. 17:16)

و هفتمین، پیاله خود را بر هوا ریخت و آوازی بلند از میان قدس آسمان از تخت بدر آمده، گفت که «تمام شد!» و برقها و صداها و رعدها حادث گردید و زلزله‌ای عظیم شد آن چنانکه از حین آفرینش انسان بر زمین زلزله‌ای به این شدت و عظمت نشده بود. و شهر بزرگ به سه قسم منقسم گشت و بلدان امتها خراب شد و بابل بزرگ در حضور خدا بیاد آمد تا پیاله خمر غضب آلود خشم خود را بدو دهد. و هر جزیره گریخت و کوهها نایاب گشت، و تگرگ بزرگ که گویا به وزن یک من بود، از آسمان بر مردم بارید و مردم به سبب صدمه تگرگ، خدا را کفر گفتند زیرا که صدمه‌اش بی‌نهایت سخت بود.

رعد و برق قسمتی از مقدمه صحنه‌های 2 و 3 و 4 است که در صحنه پنجم به اوج خود

می‌رسد. زلزله نیز در قسمت‌های دیگری به عنوان نشانه‌ای از حضور خدا واقع شده است (مهر ششم و کرنای ششم).

ولی از این رعد و برق اخیر به عنوان بزرگترین رعد و برق نام برده شده که تاکنون بشر دیده است، و موضوع نبوت حُجی نبی (6:2) می‌باشد که در عبرانیان 26:12 و 27 نیز آمده است: «لکن الان وعده داده است که یک مرتبه دیگر نه فقط زمین بلکه آسمان را نیز خواهم جنبانید». عبارت «بار دیگر» اشاره می‌کند به نابودی هر جنبنده‌ای که بر زمین است و هر آنچه که به دست او ساخته شده است و همچنین هر آنچه که جنبنده نیست و به دست بشر ساخته شده. خالی شدن جام هفتم، زمان و تاریخ را جاروب می‌کند و به جای آن ابدیت را قرار می‌دهد. وقتی آن روز می‌آید، نه‌تنها جزیره‌ها و کوه‌های زمین خدا ناپدید می‌شوند، بلکه شهرها، تمدن‌ها که ساخته دست و موجب افتخارات اهریمنی بشر می‌باشند ویران می‌شوند. «شهر بزرگ» که بدون شك «بابل» است، سمبول تمام ساختارهای شیطانی است، آنجا نیز دریاد خداوند خواهد ماند، شهری که اینک در پیش خود می‌گوید «خدا همه چیز را فراموش کرده است» (مزامیر داود 11:10)، و در طوفان خشم خداوند، خرد می‌شود: «تگرگ، ملجای دروغ را خواهد رُفت و آبها ستر را خواهد برد» (اشعیاء 17:28).

جام ششم حاوی ویرانی سراسری است و جام هفتم حاوی پاکسازی است.

## 10:19\_1:17

پرده ششم  
فاحشه بابل  
هفت گفتار از عدالت

تعریف تمثیله‌ها

پرده ششم در عین حال که یکی از ساده‌ترین قسمت‌های کتاب مکاشفه می‌باشد، یکی از مبهم‌ترین بخش آن نیز هست. خواننده‌ای که بخواهد با امید درک و تعریف زبان سمبولیکی آن، که اتفاقاً در این قسمت بیشتر آمده است، به آن بپردازد، کوشش بیهوده‌ای می‌کند. درک چیزی در این ردیف که در 15:17 می‌بینیم: «آبهایی را که دیدی، آنجاییکه فاحشه نشسته است، قومها و جماعتها و امتها و زبانها می‌باشند»، بسیار مشکل است، ولی نمی‌توان منکر شد که این تعریفها با «دنیای واقعی» گره خورده‌اند و این مسئله موجب بروز معمای دیگری می‌شود. برای مثال: گزارش‌ها حاکی از این است که آیه 9 یعنی: «هفت سر، هفت تپه می‌باشند»

اشاره به «وحش» یا جانوری است که نماد روم است: شهری که دارای هفت تپه است. و همچنین هفت پادشاه مذکور در آیه دهم، امپراطوران روم می‌باشند، از آگوستین تا تیطس<sup>1</sup>. اما دلایلی وجود دارند که چرا چنین حدسیاتی - گرچه از یک نقطه نظر واقعیت دارند - ممکن است رضایت بخش نباشند. زیرا به پاسخ سؤالات خاصی که در ماوای فکر انسان ناگفته مانده‌اند، نمی‌پردازد.

### الف: اشکالاتی که در روش نگارشی یوحنا وجود دارند

دو مورد از آن سؤالات، که در طی مطالعه بخش‌های قبلی مکاشفه سخت بخواننده اثر گذار بوده‌اند، اینک در صحنه ششم زیر ذره بین می‌روند، و با مرور دیگری از آن بخش‌ها، می‌شود پاسخ سؤال را یافت.

1- چرا مرزهای تمیز و تشخیص اینهمه پراکنده‌اند؟

در بین طرح‌های رؤیای مسیح در پرده اول، خواننده در اولین نگاه به هفت چراغدان و هفت ستاره (12:1 و 16) با معما مواجه می‌شود. وی شک آوردن او زیاد طول نمی‌کشد. آن موارد بلافاصله به وسیله فرشته‌ای که هفت نامه را به یوحنا دیکته می‌کند، تشریح می‌شوند: «سر هفت ستاره را که در دست راست من دیدی و هفت چراغدان طلا را. اما هفت ستاره، فرشتگان هفت کلیسا هستند و هفت چراغدان، هفت کلیسا

<sup>1</sup> - به صفحه 233 مراجعه فرمایید

می‌باشند» (1:20). چقدر امیدبخش می‌بود اگر يك تفسیر فرشته گونه، نظیر آنچه که در فوق آمد، در موارد مشابه در سراسر کتاب مکاشفه، ارائه می‌شد:

ای فرشته! نمونه‌ای از درخت زندگی، و «من» پنهان و سنگ سفید و کلید داود و ستون معبد، برای ما بیان کن. و تازه اینها مواردی هستند مربوط به پرده اول. و در پرده دوم نیز درخواست ما تکرار می‌شود:

ای فرشته! نمونه‌ای از جانوران زنده و طومار مهور و سواران و 144000 نفر در پرده دوم... و ... و برای ما بیان کن. ولی با اشاره به این حقیقت، بعداً روشن خواهد شد، «این= آن.» بعد از ستاره‌ها و چراغدان‌ها در 1:20 يك مورد جداگانه در 4:5 آمده است «و هفت چراغ آتشین پیش تخت افروخته که هفت روح خدا می‌باشند.» (که معنی آن چراغ‌های آتشین خود معمای دیگری است) و سپس توضیحات شروع می‌شوند، توضیحاتی که با کمک بازار مکاره‌ای از گروه‌های بی‌شمار در پرده ششم، آنچنانکه اشاره کردیم، درگیر يك سبک نوشتاری نامنظم می‌شوند.

اینک مشاهده می‌شود، این روش واقع‌گرایانه و غیرتمثیلی، رضایت بخش نیست. خواه نویسنده تصمیم گرفته باشد، تمثیل یا اسطوره‌ای بنویسد که در آن تعمداً هیچ نمادی را تشریح نکند و تشریح آن را به عهده خواننده اش بگذارد، یا فهرستی از واژگان بیگانه به آخر کتابش اضافه کند.

ولي مطمئناً این طور نبوده است، و این يك روش اتفاقي است.

2. چرا این تمثيل و نشانه‌ها ناپایدارند؟

تعريف نخست از چراغدان‌ها و ستاره‌ها به مفهوم کلیساها و فرشتگان آنها، نقطه آغازی است برای ماشین برانگیخته شده تفکر. زیرا اعطای عنوان «کلیسا» به «چراغدان» با فرض اینکه یکی سبولیک است و دیگری واقعي، پس چرا رؤیای مقدماتی پرده اول تصویر مجازی از کلیسا را نشان می‌دهد (12:1)، در حالیکه در اوج صحنه، مسیح به تصویر واقعی‌اش اشاره می‌کند (22:3)؟

ب. پرداختن به راه‌حلهای معما با توجه به نوع نگاه‌ما به يك طرح تنها، در اثر خطاي دید ممکن است آن طرح در دو حالت مختلف ظاهر شود. سمبول‌های کتاب مکاشفه هم بدین ترتیب می‌توانند از دیدگاه‌های متفاوت مورد بررسی قرار گیرند، ممکن است بروز برخی از مشکلات در این کتاب، به سادگی ناشی از نگاه سطحی ما و عدم درک مفهومی باشد که یوحنا خواسته است القاء کند.

اجازه دهید نخست این مورد را برای خود روشن کنیم که منظور از کلمه «سَر» (در 5:17) چیست، و در آن صورت قادر خواهیم بود به آسانی به آنچه که یوحنا می‌خواهد در طی این باصطلاح «تعیین هویت هایش»، به ذهن ما القاء نماید، پی ببریم.

1- يك مطالعه سريع در عهد جديد نشان مي‌دهد که کلمه «سِرّ»، در مفهوم معمولي خودش يعني «معما» به کار برده نشده است. سِرّ در واقع يك موضوع پنهاني است، ولي نه آنچنان «پنهان» ي که بتوانيم با کمک يك سري کلیدها و راه‌حل‌ها به مفهوم آن پي ببريم، بلکه ترجيحاً، يك حقيقت محض است، چه بر شما مکشوف شده باشد، يا نشده باشد، و چه آن را فهميده باشيد و يا نفهميده باشيد.

براي کسي که بخواهد وارد آن شود، هرگز به صورت يك «راز» باقي نماند، ولي هرگاه از آن دست کشيده شود، همچنان يك راز ناگشوده باقي مي‌ماند.

«سِرّ» در عهد جديد براي مسيحيان يك راز سرگشاده است. «سِرّ مسيح» که از آن در افسسيان 3:3-6 سخن گفته شده حقيقي است که «براي مردم ساير امت‌ها» مکتوم مانده است، ولي اينک «بر رسولان مقدس و انبياي او به روح مکشوف گشته است»، که پولس آن را به افسسيان «مختصراً نوشته» است، و آن اين است! در يك جمله! يعني: «امت‌ها ... در وعده عيسي مسيح شريك هستند.» و به همراه آنها يهوديان، مردمان قديم خدا. براي پولس و خوانندگان، ديگر اين يك راز نيست. اکنون ساده است که بپذيريم واژه «سِرّ» معني مخصوص کتاب مقدسي خود را دارد، مفهومي متفاوت از داستانهاي کار آگاهي و مقالات روزنامه‌اي. ولي در مطالعه کتاب عجيب مکاشفه، مشخص مي‌شود که «سِرّ» در بينش جديد ما، در هر صفحه آن يافت مي‌شود، و همچنين به سادگي مي‌شود اين بينش

را از دست داد، آن زمان که «سَز» یوحنا را «معما» بخوانیم. بنابراین گرچه میدانیم منظور یوحنا، از «سَز»، «معما» نیست، ولی گرایش ما این است که 20:1 را به طریق زیر برای خود بخوانیم: «در مورد سر (=معما) هفت چراغدان، آنها هفت کلیسا هستند (=حل معما).»

این گرایش گرچه ممکن است تحت تاثیر ترجمه R. S. V انجام گرفته باشد، منظور نظر یوحنا نیست.

2- چنانچه بعداً مشاهده خواهیم کرد، دیدگاه مکاشفه 20:1 صرفاً يك دیدگاه توصیفی نیست. اگر چنین بود، یوحنا - یا فرشته - در مورد يك نماد یا چراغدان، سخن میگفتند که معرف «کلیسای» واقعی است.

این است که وقتی شروع به مطالعه میکنیم، ممکن است سوء تفاهمی، احتمالاً ناشی از آن گرایش خاص از تفسیر R. S. V که «سَز» در آیه 20 بمعنی معما (که میدانیم صحیح نیست) میباشد و «چراغدانها = کلیساهای» در آن آیه پاسخ معما است، بوجود آید.

ولی وقتی فرشته در مورد «چراغدان» و «کلیسای» سخن میگوید، منظورش این نیست که یکی از آن دو نماد است و دیگری مفهوم درست آن نماد. منظور فرشته این است که در اینجا دو مورد وجود دارند که با هم مرتبط میباشند، واقعیتهای یکسان از دیدگاههای متفاوت.

برای چنان فرضی، چه توجیهی بالاتر از، نتیجه‌ای که گرفتیم وجود دارد؟  
 باب 21 نیز، دو نماد دیگر برای کلیسا پیشنهاد کرده است: «بیا تا عروس منکوحه بره را به تو نشان دهم... و [او] شهر مقدس اورشلیم را به من نشان داد» (9:21) و (10). ولی آیا آنها هم نماد می‌باشند؟ زیرا که کلیسا در واقع شهروندان مشترک المنافع هستند: «شهر»، مطمئناً چیزی فراتر از یک نماد است. به علاوه با توجه به باب پنجم رساله به افسسیان، آنجا که رابطه بین شوهر و زن مانند رابطه بین مسیح و کلیسا است، خواننده سردرگم می‌شود که کدامیک «نمونه اولیه» و کدامیک «رونوشت» است، کدامیک اصل و کدامیک بدل است. و اگر ازدواج مسیح و کلیسا نمونه اولیه است، که تمام ازدواج‌های انسانی رونوشت کمرنگی از آن است، چه کسی می‌تواند بگوید که از دیدگاه آسمانی امکان ندارد «عروس»، واقعی باشد، با این تصور که مانند «شهر» و «کلیسا» قابل لمس نیست؟

به باب 11 برگردیم، که از شهر بزرگ دیگری سخن می‌گوید، شهری که دو شاهد خدا، موعظه می‌کنند و هلاک می‌شوند و سپس دوباره زنده می‌شوند. و آن «به معنی روحانی به‌سودوم و مصر مسمی است» و همچنین مکانی است که «در آنجا خداوندشان مصلوب شد» (8:11).

اکنون واقعیت نهفته در وراي این نامهای مجازی چیست؟ بر اساس نتیجه‌گیری قبلی، آنها نماد دنیای خصم‌آلود، بطور اعم

می‌باشند<sup>1</sup>، اما همچنین نیز می‌توانند مکان‌های جغرافیایی باشند، که هرکدام در زمان خود مسکن اجتماعات دشمن خدا بوده‌اند. اگر ما، با جایابی ویرگول‌ها نمادها را تشریح کنیم، باب یازدهم مکاشفه می‌گوید که «سدوم» یعنی دنیا، ولی باب نوزدهم پیدایش می‌گوید «دنیا»، یعنی «سدوم» کدام يك واقعي است و کداميك مجازي است؟

راه حل نهایی در اشاره انجیل یوحنا به مسیح به عنوان نان حقیقی و شراب حقیقی و غیره یافت می‌شود (یوحنا 32:6 و 1:15). کلمه «حقیقت» در سراسر بحث ما متبلور شده است. زیرا واقعیت نان بودن مسیح در این است که او تنها کسی است که می‌تواند گرسنگی واقعی، انسان را اقناع کند. اینک صحنه آخر را به تصویر بکشیم: بسیار خوب! مسیح در پشت میز شام نشسته است. در روی میز يك قرص نان قرار دارد. کداميك نان واقعي و کداميك نان مجازي است؟ شاید تصور کنیم پاسخ این سؤال ساده است. ولی پاسخ غیرمنتظره یوحنا در 32:6 این است که نان واقعي «شخص» است نه شي! کیفیت «نان بودن» در خالص‌ترین نمود آن متعلق به مسیح است، و در درجه دوم، و از دیدگاه خدایی متعلق به قرص نانی است که بر روی میز قرار دارد. و اینچنین است در مورد نمادپردازی ازدواج. اگر «عروس» يك نماد است. چه چیزی را می‌رساند؟ آن موضوع دلالت ضمنی دارد بر اینکه کلیسا عروس واقعي است که از آن

<sup>1</sup> - مراجعه شود به ص 152.

تمام ازدواج‌های انسانی نسخه‌برداری شده است؛ و عروسی که یوحنا در باب 21 مکاشفه می‌بیند، همان عروس واقعی است، و نه مجازی. و مشابه آن، اگر سدوم نماد دنیا است، آنچه که یوحنا در 8:11 می‌بیند، سدوم واقعی است. زیرا که «واقعیت»، یک شهر باستانی که لوط در آن میزیست، نیست بلکه صرفاً یک نماد است. واقعیت، سیستم جهانی است، که سدوم تصویری از آنست.

در مورد تعریف اصلی چه باید گفت؟ اگر چراغدان‌ها نماد کلیساها هستند، آنچه که یوحنا مشاهده کرد چراغدان‌های واقعی یعنی نمونه اولیه آسمانی می‌باشند که تمامی چراغدانهای واقعی زمینی از آنها نسخه برداری شده‌اند.<sup>1</sup>

و این مورد می‌رساند که در تفسیر دوم مکاشفه 20:1 «چراغدان‌ها، کلیساها هستند». ما تعریفی از عبارت سمبولیک در بیان واقعی‌اش نداریم، ولی بیان اینکه

<sup>1</sup> آر. سی. ترنچ در مورد نمادپردازی «حکومت» می‌نویسد: «خداوند پادشاه است و عنوان خود را از پادشاهان زمین عاریت نگرفته است، بلکه این عنوان را به طور عاریت به پادشاهان زمین داده است، و نه تنها عنوان آنها به بلکه نظمی که به موجب آن تمام ریاست‌های واقعی و حکومت‌های روی زمین با قوانین عادلانه آنها، فرامین استوار آنها، تنبیهات و تشویقات آنها، شکوه و هیبت آنها، از اوست و از حکومت او است که بر همه چیز گسترده است - بنابراین «ملکوت خدا» یک بیان تمثیلی نیست بلکه بیشتر واقعی است؛ یعنی حکومت‌ها و پادشاهان زمین تمثیلی و سایه‌ای از حکومت واقعی هستند (پادداشتهایی بر مثل‌های خداوند - مک میلان 1877 صفحات 14 و 15).

ایندو عبارت، که هر دو به طور مساوی واقعی هستند، بسادگی قابل جایابی است.

(ج) حل مشکلات معمولی

بزودی خواهیم دید که چنین حدسیاتی در شناخت طرح‌های مختلفی که قبلاً بدان اشاره کردیم، مؤثر است. مادام که ما آیاتی نظیر مکاشفه 17:9-12 و 15 و 18 را به عنوان بستر بحث در نظر می‌گیریم، در تشریح معنی واقعی زبان اشاره‌ای، به دو دلیل متعجب می‌شویم.

(1) چرا حدود نیم دوجین تشریحات در اینجا آمده است، ولی در سایر قسمت‌ها بندرت تعریفی، آنهم مبهم ارائه شده است؟  
(2) چرا یوحنا چنان ترکیب نامتجانسی از واقعیت‌ها و سمبول‌ها را، مانند آب و نفت با هم آمیخته است؟

ولی وقتی خود را از این اندیشه که دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم، معیاری برای حقیقت است، رها می‌کنیم و اینکه حقایق دنیای روحانی کمتر قابل لمس است و کمتر واقعیت دارد، می‌توانیم مشاهده کنیم که یوحنا، تعریفی ارائه نداده است، بلکه، معادل‌ها را بیان کرده است. یوحنا، نگران این نیست که ما معنی «چراغدان‌هایش» را نفهمیم، نگرانی او تشریح بیان مواردی درباره‌ی چراغدانها و عروس شهر و کلیسا و بیست و چهار پیر و رقم 144000 و گروه بشمار، می‌باشد، که معانی آنها را با کمک سایر قسمت‌های کتاب مقدس آموختیم و ما را در مسیر ارتباط

این موارد بایکدیگر و تعابیر مختلف از موارد مشابه رها می‌کند.

#### د- حل مشکلات پرده ششم

اگر این تفسیر را به مشکلات مخصوصی در پرده ششم تسری دهیم بسیاری از آنها حل خواهند شد. به يك مثال توجه کنید «این هفت سر، هفت کوه می‌باشند... و هفت پادشاه هستند» (9:17 و 10). و معمولاً این معنی از آن مستفاد می‌شود که سرهای «وحش»ی که زن روی آن سوار شده است نمادی برای واقعیت جغرافیایی است (ساده‌تر بگوییم: هفت تپه روم)، و همچنین آنچنانکه واقع شده نماد واقعیت‌های تاریخی است (بیانش ساده نیست با قدری کوشش و کمی تردستی می‌توانیم به هفت امپراطور متوالی روم اشاره کنیم، که در این تفسیر می‌گنجد).

ولی اگر استدلال ما درست باشد، این باصطلاح توضیح می‌باید به طریقی کاملاً مجزا، تفسیر شود. اول، جانور هفت سر در 1:13 را به عنوان دنیای بدون خدا و ازدهای هفت سر در 3:12 را پادشاه جهان یعنی شیطان فرض می‌کنیم. یکی از اینها، یا ترکیبی از آنها، فرضاً جانوری است که، فاحشه بابل در 3:17 سوار بر آنست.

سپس «هفت» را به عنوان مفهوم وجودی اشیاء پیشنهاد می‌کنیم، و در اصطلاح جدید از آنجا که «سر» است، بنابراین او را<sup>1</sup> نماد قدرت تصور کرده ایم.

<sup>1</sup> مراجعه کنید به ص 163

ولي عبارت دوم اين معادله (سرها = کوه‌ها)، براي کسيکه کتاب مقدس را نخوانده است گيچ کننده است. نيازي نيست براي درك مفهوم کوه‌ها در زبان عبري، زياد دور شويم، کتاب مزامير داود پاسخ ما را مي‌دهد. کوه، اسوة قدرت است: و صهيون کوه مقدس خداوند است (مزامير 2:1-6 و 1:121 و 2) و نماد و منبع قدرت (7:30 و 1:121 و 2). يکي از راه‌هاي بيان عظمت خداوند اين است که بگويم «تو حتي از کوه‌ها عظيم‌تري» (4:76). وقتي خشم خداوند افروخته مي‌شود حتي کوه‌ها ميلرزند (7:18 و 7\_4:114).

روي اين اصل، گفتن اينکه عبارت سوم اين معادله (سرها = کوهها = پادشاهان)، در تشریح فوق واقعي در رابطه با تسلسل امپراطوران روم مي‌باشد، دور از انتظار نيست. و همچنين مي‌تواند به درستي حاكي از ايدة واقعي «پادشاهي» باشد - و يا سلسله‌اي باهفت پادشاه، تا يك اسم دستوري بنام «شاه».

سپس، وقتي «وحش» قرمزپوش که فاحشة بابل بر آن سوار است، به يوحنا نشان داده مي‌شود، انگاره‌هاي، رئيس، پادشاه با تمام شيطنتها و رنگهاي دنيايشان در ذهن او شکل مي‌گيرند. گفتني در مورد کوههاي حقيقي (يا تپه‌ها) روم و امپراطوراني که در آنجا سلطنت کرده‌اند، در قسمت دوم اين پرده فراوان است. ما به هيچ وجه نميخواهيم ارتباط سنتي بين رؤياهاي يوحنا و اين حقايق را بشکنيم، اين رؤياها گذشته از هرچيز،

انگاره‌های کوه و پادشاه را بهم متصل می‌سازند. ولی قبل از هرچیز، به بحث فوق بپردازیم. «سَر» بابل چیست؟

1- پرده ششم گشوده می‌شود: اولین گفتار دربارهٔ بابل (6-1:17)

و یکی از آن هفت فرشته‌ای که هفت پیاله را داشتند، آمد و به من خطاب کرده، گفت: «بیا تا قضای آن فاحشه بزرگ را که بر آبهای بسیار نشسته است به تو نشان دهم، که پادشاهان جهان با او زنا کردند و ساکنان زمین، از خمر زنای او مست شدند.» پس مرا در روح به بیابان برد و زنی را دیدم بر وحش قرمزی سوار شده که از نامهای کفر پر بود و هفت سر و ده شاخ داشت. و آن زن، به ارغوانی و قرمز ملبس بود و به طلا و جواهر و مروارید مزین و پیاله‌ای زرین به دست خود پر از خبائث و نجاسات زنای خود داشت. و بر پیشانی‌اش این اسم مرقوم بود: «سَر» و بابل عظیم و مادر فواحش و خبائث دنیا. «و آن زن را دیدم، مست از خون مقدسین و از خون شهدای عیسی و از دیدن او بی‌نهایت تعجب نمودم.»

پیش از این دوبار از بابل نام برده شده است، یکی در 8:14 و دیگری در 16:19. اولین بار در پردهٔ چهارم، آنجا که در مورد کشمکش کیهانی سخن گفته شد. در آنجا دیدیم که مکتب شیطان موجب تعالی نظام بی‌خدای اژدها در یک موقعیت مقتدرانه، و در ضدیت با مکتب خدایی و انجیل جاودانی، می‌باشد. اما آنچنانکه پولس رسول می‌گوید: «خیالات و هر بلندی را که خود را

به خلاف معرفت خدا می‌افرازد، به زیر می‌افکنیم...» (رساله دوم قرن‌تیان 4:10 و 5). سیمای این پیام انجیل در عبارت «منهدم شد، منهدم شد، بابل عظیم!» به تصویر کشیده شده است (مکاشفه 2:18)، و برای بار دوم در پرده پنجم، در خالی شدن جام‌های انتقام خدا، به اوج خود می‌رسد. تمدن‌ها («شهرامتها») شروع به متلاشی شدن می‌کنند، زیرا «شهر بزرگ» نمونه حاکمیت و نظام بی‌خدایی متلاشی می‌شود.

و اینجاست که نامی‌شوم را می‌شنویم، زیرا آنچه که واقع می‌شود این است که «خدا بابل بزرگ را بیاد می‌آورد» همچنین نه تنها نامی‌شوم را می‌شنویم، بلکه متوجه می‌شویم که این نام بیانگر و نشانه چیست. و این مسئله بسیار مهمی است که تمام پرده پنجم نمایش به آن اختصاص داده می‌شود.

او کیست؟ تصویری از شکوه و جلالی پرزرق و برق اما پوچ. ولی در ورای تمام این افسونگری‌ها، او تنها یک «فاحشه بزرگ» است. از نام‌های کفر آلود «وحش»ی که زن بر آن سوار است، نام «زناکار» از آن زن است.

ما اینک با کلمه Pron که ریشه یونانی دارد، آشنا شده‌ایم - کلمه‌ای که یوحنا پنج بار آن را تکرار کرده است<sup>1</sup>، و با هر بار تکرار آن، آب دهانی بر مزه عفن آن انداخته است. ما نباید چنین تصور

<sup>1</sup> - و آن ریشه لغت فاحشه و برابر با زانیه است (Fornication and Harlot)

کنیم که مکاشفه، امور جنسی غیراخلاقی را به عنوان بدترین گناه محکوم کرده است. ما در پرده هشتم سیمای مخالف فاحشه بابل را، در اورشلیم عروس و همسر بره خواهیم دید (9:21)، که عبارتست از کلیسا، شهر خدا. در آنجا يك ارتباط صحیح ازدواج، تصویری از ارتباطی بس والاتر است: اتحاد روحانی بین مسیح و مردمش. با همان نشانه، زنایی که بابل در طی آن مردم زمین را اغواء نمود، آنچنانکه قبلاً در پرده چهارم دیدیم، يك گناه جنسی محض نبود، بلکه پرستش ازدها به جای خدا بود (11:13 و 12). «زیرا اگر کسی دنیا را دوست دارد، محبت پدر در وی نیست» (اول یوحنا 2:15).

چنانکه یوحنا در نامه اول خود می‌گوید: «دنیا و شهوات آن در گذر است» (اول یوحنا 2:17).

«دنیا» از دیدگاه روحانی، تشکلهای اجتماعی مستقل از خدا است، که در پرده چهارم با «جانوران» و در اینجا با «بابل» و وحش او، نمایانده شده است، که ناپایدارتر از هرچیز در دنیای فیزیکی است.

گفتار اول در مورد بابل، به هر حال<sup>1</sup>، بابل را در اوج قدرت و جلال خود نشان می‌دهد. توجه کنید که دارای چه نفوذ و

<sup>1</sup> در اینجا نیز مانند پرده چهارم، مکاشفه یوحنا سمعی و بصری است. ولی آن صحنه عمدتاً يك سري رؤیا است، در حالیکه در اینجا تقریباً در مورد آنچه که یوحنا شنیده است صحبت می‌شود، یعنی آنچه که، آن را «هفت گفتار نامیده ایم».

عظمتی است: نهرهای بابل يك واقعتی جغرافیایی در آن شهر باستانی است<sup>1</sup> و لی در اینجا از آنها به عنوان سمبول استفاده شده است معنی آنها در آیه 15 آمده است. او بر تمام امتها بلند شده است و ساکنان زمین و پادشاهانشان را در تحت تسلط قدرت خود دارد (آیات 1 و 2 و 18). اگر آن گروه بیشمار و توانای انسانها فریب مکرهای او را خوردند، افراد ضعیفی چون ما چگونه می‌توانیم از مکرهای او ایمن باشیم؟!

سپس مشاهده می‌کنیم که او چقدر شیرین است (آیه 3). قدرتی که او را حمایت می‌کند، موجودی است با سرها و شاخ‌های اژدها (3:12)، و از جانوران دریا است (1:13).

او آنچنانکه پرستش می‌شود منفور نیز هست. اینک بیائید و مشاهده کنید که چقدر فریبنده است - زیرا هنگامی که به توصیف موجود شیرینی می‌پردازد که او را حمایت می‌کند، تنها افسون و جادوی او (آیه 4)، هر ساده‌دلی را قبل از اینکه به آن موجود شیرین توجه کند، مفتون خود می‌کند، زیرا این جذابیت او ترسناک است. ولی یوحنا به ما نشان می‌دهد که او بیش از آنکه جاذب باشد، دافع است، آنچه که موجب سرمستی او می‌شود، پیروزی ظاهری او بر شاهدان حقیقی مسیح است، که از آنان متنفر است (آیه 6)، و دیگر اینکه، او توسط تمام کسانی که حقیقت را حفظ می‌کنند

<sup>1</sup> مزامیر داود 1:137

رانده می‌شود. دست کم گرفتن او، کاری احمقانه است، حتی یوحنا نیز مانند ساکنان زمین از این «وحش» دچار حیرت شده است (3:13).

ولی یوحنا به بیابان برده می‌شود تا بر این صحنه شهادت دهد، و بیابان «مثالی از شرایط همیشگی مسیحیان به عنوان یک دسته ممتاز از دیدگاه تمدن است... از بیابان است که مسیحیان می‌توانند تمدن‌ها را به روشی ببینند، که واقعیت آنها چیست؟»<sup>1</sup> خوشا به حال خادمان خدا که دنیاپرستی را به مفهوم واقعی خود می‌بینند، و سخنان مرد حکیم را در امثال 5 و 7، در مورد این هرزه‌ترین «زن هرزه» در مدنظر دارند، و فرامی‌گیرند احترام بگذارند ولی متنفر باشند، بترسند و از فاحشه بابل دوری کنند.

## 2- گفتار دوم: سر بابل (18-7:17)

و فرشته مرا گفت: «چرا متعجب شدی؟ من سر زن و آن وحش را که هفت سر و ده شاخ دارد که حامل اوست، به تو بیان می‌نمایم. آن وحش که دیدی، بود و نیست و از هاویه خواهد برآمد و به هلاکت خواهد رفت؛ و ساکنان زمین، جز آنانی که نامهای ایشان از بنای عالم در دفتر حیات مرقوم است، در حیرت خواهند افتاد از دیدن آن وحش که بود و نیست و ظاهر خواهد شد.

«اینجاست ذهنی که حکمت دارد. این هفت سر، هفت کوه می‌باشد که زن بر آنها نشسته است؛ و هفت پادشاه هستند که پنج افتاده‌اند و

<sup>1</sup> - کیدل ص 339 - مراجعه کنید به تفسیرها از 6:12 و 14 (صفحات 163 و 167).

یکی هست و دیگری هنوز نیامده است و چون آید میباید اندکی بماند. و آن وحش که بود و نیست، هشتمین است و از آن هفت است و به هلاکت می‌رود. و آن ده شاخ که دیدی، ده پادشاه هستند که هنوز سلطنت نیافته‌اند بلکه یک ساعت با وحش چون پادشاهان قدرت می‌یابند. اینها یک رای دارند و قوت و قدرت خود را به وحش می‌دهند. ایشان با بره جنگ خواهند نمود و بره بر ایشان قالب خواهد آمد، زیرا که او رب الارباب و پادشاه پادشاهان است و آنانی نیز که با وی هستند که خوانده شده و برگزیده و امینند. «

و مرا می‌گوید: «آبهایی که دیدی، آنجایی که فاحشه نشسته است، قومها و جماعتها و امتهای و زبانها می‌باشد. و اما ده شاخ که دیدی و وحش، اینها فاحشه را دشمن خواهند داشت و او را بینوا و عریان خواهند نمود و گوشتش را خواهند خورد و او را به آتش خواهند سوزانید، زیرا خدا در دل ایشان نهاده است که اراده او را بجا آرند و یک رای شده سلطنت خود را به وحش بدهند تا کلام خدا تمام شود. و زنی که دیدی، آن شهر عظیم است که بر پادشاهان جهان سلطنت می‌کند. «

بخاطر داشته باشید که، «من سرّ آن زن و آن وحش را... به تو می‌نمایم»، مفهوم «من کلید معما را به تو میدهم»<sup>1</sup> نیست. آنچه که در نگاه اول به نظر می‌رسد، وجود مشتکی کلید مناسب برای حل این معما است — تعریفهای مندرج در آیات 9 الی 18 امکان حل معمای بابل را، تا اندازه‌ای برای ما

<sup>1</sup> مراجعه کنید به ص 262.

فراهم کرده است. ولی این موردی نیست که فرشته گفته باشد قصد انجام آن را دارد، بلکه او تصویری از بابل در مقابل ما می‌گستراند که وقتی به تماشای آن می‌نشینیم، مفهوم واقعی کلام فرشته را می‌فهمیم. در اینجا صحبت از «سَر» است، نه «اسرار» زن و جانور؛ آنها در یک تصویر با هم ترکیب شده‌اند. تفکیک کردن آنها ساده نیست، زیرا در «بابل» این بخش، پرسشی هست که در صورتی به پاسخ آن می‌رسیم که به تعریف «بابل» در سایر رؤیاهای مکاشفه، دست یابیم. آیا، او معادل موجود دریایی پرده چهارم است (1:13)؟

ما آن وحش را نماد «دنیا» فرض کرده‌ایم: دنیایی از اجتماعات انسانی مستقل از خدا، و وقتی آن دنیا در پایان پرده پنجم ساقط می‌شود، می‌شنویم که بابل آماده می‌شود تا جام غضب خدا را بنوشد (19:16). علاوه بر آن در موقع مقتضی متوجه خواهیم شد (پرده هشتم) که عروس جانشین فاحشه می‌شود، یعنی اورشلیم به جای بابل قرار می‌گیرد، و وقتی که اورشلیم نماد اجتماع خدا یا کلیسا می‌شود، بابل هم احتمالاً نماد اجتماع شریر مستقل از خدا، یعنی دنیا، می‌گردد و همچنین می‌توان او را با جانور دوم پرده چهارم یعنی آن جانور زمینی مقایسه کرد (11:13)، که ما آن را نماد مذهب دروغین میدانیم. جانور اول ساختار عرفی و جانور دوم پیام است. با کمک این مقایسه، ممکن است متوجه شباهت نزدیک جانور اول و جانوری که زن را بر

پشت خود حمل می‌کند بشویم (1:13 و 3:17)، در حالی که اعمال جانور دوم نظیر آنچه که زن انجام می‌دهد، فریبنده و اغواگرانه است (12:13-17 و 2:17 و 4 و 18). شاید این نوع ابهام، دلیل بر این ادعا باشد که زن و جانور ارغوانی پوش، يك «سِر» مشترك می‌باشند. آنها باید از دریچه يك حقیقت مرکب بررسی شوند، که به هر حال ترکیبی از جانوران پرده چهارم می‌باشد. یوحنا چیزهایی از آن مفهوم درک کرده است، نه از طریقی که برایش تشریح شده است، بلکه از طریق تمرکز فکر خود روی این مسئله، از راه‌های مختلف. یوحنا در این مراحل مشابه درگیر شده است، زیرا وقتی حقیقت آسمانی پرده دوم در ابعاد کانونی مختلف به او نمایانده می‌شود، یکبار چهار «سوار» را می‌بینید و بار دیگر چهار «باد» را و سایر موارد...<sup>1</sup>

نخست، توجه یوحنا معطوف به وحش ارغوانی پوش می‌شود: نقطه توجه او ظهور وحش نیست، بلکه کاری است که برعهده دارد (آیه 8): در کجا ما این جمله «بود - نیست - و می‌آید» را دیده بودیم؟ اول بار در پرده اول در تشریح پیشروی مسیح: «من هستم اول و آخر و زنده و مرده شدم و اینک تا ابدالابد زنده هستم» (1:17 و 18). بار دوم، جعل شیطانی آن واقعه در پرده چهارم، آنجا که موجود دریایی، با آن زخم مهلکش ظاهر می‌شود، و سپس از آن زخم می‌میرد و بعد زنده می‌شود (3:13).

<sup>1</sup> - مراجعه شود به ص 97.

بار سوم، آن را در همین پرده ششم می‌بینیم، یکبار دیگر هم، در پرده هفتم آن را خواهیم دید، آنجا که شیطان را در مقام يك گوینده نمی‌بینیم، زیرا که در بند است (20:1-3). نکته بحثانگیز در اینجاست که آیا جانور این صحنه نیز، با همان دیدی که شیطان در صحنه هفتم فاقد قدرت است، غیرفعال است؟ نزدیک ترین معادل به این موضوع که در پیش رو داریم، مکاشفه 3:13 می‌باشد، و شاید نوع زندگی، مرگ، و رستاخیز، توصیفی از آن آیه است<sup>1</sup>. و مورد سه گانه فوق (زندگی، مرگ، رستاخیز)، ساکنان زمین را در اینجا به تعجب وا می‌دارد.

آنها قادر به دیدن بُعد جاودانی، که در حقیقت بُعد چهارم می‌باشد، نمی‌باشند: زیرا آنچنانکه مسیح زیست و مرد و دوباره برخاست و اینک برای همیشه زندگی می‌کند، در مورد جانور مصداق پیدا نمی‌کند زیرا او بعد از هزار سال از سیاهچال خود آزاد می‌شود، و سپس نابود می‌شود. کسانی که نامشان در «دفتر حیات بره مکتوب است»، از این وضعیت آگاهند. آنها میدانند که به هر حال قدرت‌های شیطان مانند ساحران مصر با قدرت خدا باطل می‌شود و سرانجام او پیروز خواهد شد<sup>2</sup>. پس، توجه یوحنا معطوف به موجود هفت سر می‌شود و اینجاست که می‌گوید: این موجود مثال «هفت کوه» است (آیه 9). هر دو نماد قدرت می‌باشند، یکی در هیئت رهبری

<sup>1</sup> - مراجعه کنید به صفحه 173.

<sup>2</sup> - خروج 22:7 و 7:8 و 18 و 19

و قدرت و دیگری در هیئت دوام و استحکام.<sup>1</sup>

در تفسیری که آن را پی‌گیری می‌کنیم، این تعویض دیدگاه بسادگی آشکار کننده قدرت «وحش»، تحت سیمای دیگری است و هر دو مورد برای خوانندگان اولیه و همچنین برای ما، اشاره به هفت کوه است که سبب طبعی روم است. ولی خواه در این مفهوم هم باشد، راه برای سؤال باز است. نگاه کردن به تصویر جانور هفت سر به عنوان هفت تپه روم، قسمتی از حقایق عمیق رؤیایها را پنهان می‌کند. ذهی حکیم، نه تنها ماورای «ریاست» (توانایی)، بلکه کوه (استحکام) و واقعیت نهائی (قدرت) را که از راه‌های مختلف در این دو موجود تجسم شده است، میکاود.

در این حقیقت که روم تشبیه واقعی شهری است که بر هفت تپه بنا شده شکی نیست و همچنین اشاره‌ای به نامناسب بودن و ناچیز شمردن روم ندارد. این حقیقت وقتی مفهوم پیدا می‌کند که مشاهده می‌کنیم قلّه کوه‌ها از زمانه‌های ماقبل تاریخ، دارای ارزش استراتژیکی به عنوان جایگاه استقرار انسان بوده‌اند، و اگر عدد «هفت» به عنوان عددی که دارای ارزش رمزی است، در تعقل انسان ریشه کرده است، پس تعجب آور نیست که يك شهر

<sup>1</sup> زیرا «سر» (Head) اشاره به واژه‌هائی نیست که از Caput معادل لاتین آن (فوقانی، سر کرده رئیس قبیله) برای بیان کوه آمده است. مراجعه کنید به ص 233 و مقایسه کنید با عبارت «جبال ازلی» در عهد عتیق (پیدایش 26:49 و سفر تثنیه 15:33 و حبقوق 6:3)

رؤیایی و شهر واقعی در این دیدگاه یکی باشند.

سیمای سوم جانور (آیات 10 و 11) اغلب به عنوان موقعیت تاریخی وحش، بکار برده شده است، به همان طریقی که آیه نهم به نظر می‌رسد در مورد موقعیت جغرافیائی آن است.

هفت پادشاه به عنوان هفت امپراطور متوالی روم در نظر گرفته شده‌اند و اگر می‌دانستیم امپراطور اول چه کسی است و بقیه لیست شامل چه کسانی است، می‌توانستیم بطور ضمنی رؤیای یوحنا را در زمان حکومت ششمین امپراطور، تاریخ بگذاریم!

توافقی در این مورد صورت نگرفته است و آنطوری که «کراید» می‌نویسد، «دلیلی وجود ندارد که تصور کنیم خوانندگان مکاشفه یوحنا در قرن اول، در تعیین هویت هفت امپراطور در شرایط بهتری از ما بوده باشند، شاید بدین جهت ما هم به دنبال راه غلط حل معما بوده ایم<sup>1</sup>».

یک زنجیره مفروض در رؤیای «نبوکد نصر» هم ذکر شده است (دانیال باب دوم)، که معرف چهار سلسله امپراطوران از بابل تا روم است، و اگر این لیست از ابتدای تاریخ اسرائیل شروع شده باشد، مصر و آشور بر بابل مقدم‌اند، و روم در ردیف چهارم نیست، بلکه در ردیف ششم است، و

<sup>1</sup> Caird صفحه 128.

سلسله‌های رومی (هرچه که باشند) در ردیف هفتم قرار دارند<sup>1</sup>. و دیگر اینکه این حقایق تاریخی ممکن است در مشیت خداوند منطبق با نمونه‌هایی باشند که فرشته تشریح می‌کند. ولی مثل همیشه نمونه اصلی مقدم بر رونوشت است. اگر «سر» (Head) به معنی «توانایی» است و «کوه» نماد «پایداری»، معنی واقعی پادشاهان هفتگانه، قدرت سیاسی است و مسیحیان هر قرنی می‌توانسته‌اند، با نگاهی به گذشته، توالی حکومت‌های دنیایی را بررسی کنند که پنج تا از آن حکومت‌ها ساقط شده‌اند (آیه 10) و قدرت حاکم زمان خود را بشناسند (که «یکی است» در همان آیه) و طبیعتاً انتظار داشته‌اند که آن قدرت حاکمه تا پایان عصر خودشان ادامه داشته باشد (یعنی حاکمیت ششم در حالیکه حاکمیت هفتم هنوز نیامده است و بقاء آن اندک است - همان آیه). سپس آیه یازده دو سمبول دیگر را آشکار می‌کند و می‌گوید، بادر نظر گرفتن سرهای جانور به عنوان پادشاهان، ما تصویر شایسته‌ای برای خود جانور پیدا کرده‌ایم، و آن نیز خودش یک پادشاه است: «آن، هشتمین است و از آن هفت است» یعنی او یکی دیگر از همان نوع است. اگر آنها، امپراطورها هستند، جانور هم امپراطور است. سمبول پادشاه در اینجا مفید واقع می‌شود، زیرا برعکس «رئیس» و «کوه»، یوحنا می‌تواند این هفت پادشاه را، به خاطر القاء فرصت‌های متغیر و

<sup>1</sup> - آنچنانکه، جی. آی، سیس از والورد صفحه 251 تا 254 نقل کرده است.

مجازات نهایی جانور، به صورت متوالی فهرست کند.

چهارم: توجه یوحنا معطوف به شاخ‌ها می‌شود، که در اینجا نماد کتاب مقدسی دیگری از قدرت است (آیاب 12-14). از آنجا که سرها بلافاصله کوهها می‌شوند، در همان لحظه شاخ‌ها، پادشاهان می‌شوند. نقش ده و هفت، با توجه به يك آینده مشخص و يك دوره کوتاه حاکمیت، فرق می‌کند (مرحله‌ای بسیار کوتاه، در مقایسه با هفته‌ها، ماهها و سالهای سمبولیکی که نمونه آنها در کتاب مکاشفه فراوان می‌باشند). حمایت فراوان آنها از «وحش» و شکست نهایی آنها توسط بره، خصوصیات دیگری هستند که ما در رابطه با آیات 16 و 17 به آن خواهیم پرداخت.

دسته‌بندی این چهار دیدگاه (وحش ارغوانی پوش - موجود هفت سر - هفت پادشاه - ده شاخ) برای تشکیل اولین قسمت از سخنان فرشته، با سه دیدگاه دیگر که خواهیم گفت، ما را به یاد دسته‌بندی‌های مشابه در صحنه‌های گذشته می‌اندازد. فرشته با پنجمین اشاره خود، از سر آبهایی که در زیر پای «وحش» و «زن» است سخن می‌گوید (آیه 15).

تشریح این موارد به صورت گروه کثیری از ملتها، آنچنانکه در اشعیا 12:17 می‌بینیم، مورد بررسی قرار گرفت<sup>1</sup>. مرحله ششم، نگاه دیگری به آینده است (آیات 16 و 17)، يك پیش‌نگری از گسسته

<sup>1</sup> - صفحه 239.

شدن حلقه‌های شرارت. ده شاخ «وحش» به ضدن برمی‌خیزد و او را نابود می‌کند. «چگونه شیطان، شیطان را بیرون می‌کند؟» واقعا چطور؟ ولی کلام خداوند ما پاسخ این سؤال را داده است: زیرا: «... اگر شیطان با نفس خود مقاومت نماید و منقسم شود او نمی‌تواند قائم ماند، بلکه هلاک می‌گردد» (مرقس 3: 23-26).

با روشن شدن بیشتر این تضادها، به کمک سایر قسمت‌های نبوتی کتاب مقدس در رابطه با ظهور قدرت‌های شیطانی ناپایدار و زودگذر (آیه 12) و تفویض قدرت‌های خود به «وحش» (آیه 13) که حتی ارتباط تاریخی آنها با مذهب دروغین، انکار خواهد شد (آیه 16)، دست‌های آهنین آشکار می‌شوند، و این بار دیگر نیازی نیست که در دستکش‌های خم‌لین باشند. آنچنانکه معمولاً در اکثر انقلاب‌های دنیایی واقع می‌شود، مردان روشن فکر منزوی می‌شوند و مردان خونریز جای آنها را می‌گیرند. نقش کوتاه «ده‌شاخ» ما را به آنجا می‌رساند که نقشه خدا تکمیل شده است (آیه 17). در کنار آن، توصیف شکست آنها توسط بره، مانند پیروزی نهایی مسیح است (آیه 14 و 19: 11-16). در واقع می‌شود فهمید که در اینجا کنایه‌ای از واقعه‌ای از این دست در مکاشفه 13: 7-11<sup>1</sup> آمده است. اینکه وقت شورش عظیم است، وقتی است که نقاب از چهره شیطان برداشته می‌شود. «وحش» پیمان قبلی خود را با او منکر می‌شود، زن با

<sup>1</sup> - مراجعه کنید به صفحه 145.

تکیه به «قدرت زمانه» تحریکات و دسیسه‌های خود را ترک می‌کند. ولی آنچنانکه مسیح می‌گوید و به کلامی دیگر و با توجه به نقل قول فوق، وقتی که سگ، سگ را بخورد، اوضاع وخیم شده است: «اگر شیطان با نفس خود مقاومت نماید»، آنجاست که «هلاک می‌گردد.» و این یک کلام تسلی بخش است، و دیگر اینکه حتی نقش «ده شاخ» خارج از نقشه خداوند نیست (آیه 17). و در آخر، نگاه فرشته معطوف به «زن» می‌شود (آیه 18). در چه مفهومی او همان شهر بزرگ دنیایی است؟ اگر او در یکی از «وحش»‌های پرده چهارم تعریف می‌شود، بیان فرشته در این پرده، هویت زن را به تدریج با «وحش» دوم تثبیت می‌کند، یعنی در مذهب دروغین. در حالی که «وحش» اول صحنه چهارم در اینجا به صورت وحش قرمزپوش، ظاهر می‌شود. وحش «عرف» است و زن «مکتب». یعنی گرچه «وحش» در لحظات پایانی‌اش اراده می‌کند بی‌نیاز از توجیه خودش در یک مکتب دینی، خود را اصلاح کند (آیه 16)، ولی برای بیشتر دوره‌های تاریخ انسان، مکتب شیطانی بدون خدا، قدرت‌های دنیایی را هدایت می‌کند، و قدرت‌ها نیز به نوبه خود برانسان مسلط می‌شوند. در گفتارهای مکاشفه، زن بر «وحش» و «وحش» بر آبهای بسیار استیلا دارد.

**3 گفتار سوم: سقوط بابل (3:18)**  
*بعد از آن دیدم فرشته‌ای دیگر از آسمان نازل شد که قدرت عظیم داشت و زمین به جلال او منور شد. و به آواز زور آور ندا کرده، گفت: «منهدم شد، منهدم شد بابل عظیم! و او*

مسکن دیوها و ملاذ هر روح خبیث و ملاذ هر مرغ ناپاک و مکروه گردیده است! زیرا که از خمر غضب‌آلود زنای او همه امتها نوشیده‌اند و پادشاهان جهان با وی زنا کرده‌اند و تجار جهان از کثرت عیاشی او دولت‌مند گردیده‌اند!»

اولین فرشته همراه با «سر» بابل با یوحنا مواجه شد، و سپس او را در مقابل تصاویری قرار داد که یکی پس از دیگری شامل «وحش» و «زنی» بود که سوار آن بود. ممکن است ما مفهوم سخنرانی طولانی فرشته را فهمیده باشیم و یا نفهمیده باشیم (18:17-7)، ولی آیا تهدید نهفته در آنرا فهمیده‌ایم؟ خواننده‌ای که از آن «وحش» نترسیده باشد، او را نفهمیده است. «قدرت شیطان» در افسانه‌پردازی‌های شیطان پرستانه در مقایسه با این توصیف از شیطان واقعی، یک تقلید صرف است. فرشته تمام فرهنگ‌های استعاره‌ای را کاویده است که مترادفی برای قدرت «وحش» پیدا کند و آن را به «وحش» نسبت دهد. جرأت آن را نیز نداریم که چهره متقاعد کننده «زن» را دست کم بگیریم.

ممکن است در برابر افسون و جذبه زن در 4:17 واکنش خود را در لرزش دست و پای خود انجام دهیم - «چه بی‌ارزش - چه مزخرف!» - زیرا این واکنشی است که از خود انتظار داریم. ولی در عمل، در زندگی روزمره، مروارید و مخمل و جامه‌های طلا، دارای جذابیت ترسناکی می‌باشند.

دنیا قوی است، پیام دنیا جذاب است و ما سرنوشت پرنده‌ای را که افسون نگاه

مار شده است میدانیم. بدین جهت این طلسم باید با صدای بزرگتر و تواناتری شکسته شود. فرشته دوم از آسمان می‌آید، با جلای تابناک‌تر و صدایی دعوت‌کننده‌تر از بابل، تا دوباره آن قسمت حیاتی پیام خدا را که در سقوط نهایی، بقای ما را تضمین می‌کند، اعلام نماید (مراجعه کنید به 8:14). و این پیامی است که با انگشت خدا بر بابل واقعی تاریخ نوشته شده است: «خدا سلطنت تو را شمرده و آن را به انتها رسانیده است» (دانیال 5:26). خواه از طریق سرکوبی حاکمیت‌های استبدادی و خواه از طریق انحطاط سرمایه‌داری، که مسیحیان بر آن مرحله فائق می‌آیند، و به خاطر خواهند داشت که نه «وحش» و نه «زن»، نمایش‌های نمادپردازی «کوه‌های جاودانی» دارای قدرت لایزال نیستند، و اینکه یک زمان سلطه جهانی آنها به‌قهقراء خواهدرفت، زمانی‌که بیشتر از یک کابوس شبانه‌که شخصی را از خواب خواهد پرانید، نخواهد بود.

4- گفتار چهارم: داوری بابل (18:4-20) و صدایی دیگر از آسمان شنیدم که می‌گفت: «ای قوم من از میان او بیرون آیید، مبادا در گناهانش شریک شده، از بلاهایش بهره‌مند شوید. زیرا گناهانش تا به فلک رسیده و خدا ظلمهایش را به یاد آورده است. بدو رد کنید آنچه را که او داده است و به حسب کارهایش دو چندان بدو جزا دهید و در پیاله‌ای که او آمیخته است، او را دوچندان بیامیزید. به اندازه‌ای که خویشتن را تمجید کرد و عیاشی نمود، به آنقدر عذاب

و ماتم بدو دهید، زیرا که در دل خود می‌گوید: به مقام ملکه نشسته‌ام و بیوه نیستم و ماتم هرگز نخواهم دید. لهذا بلایای او از مرگ و ماتم و قحط دریک روز خواهد آمد و به آتش سوخته خواهد شد، زیرا که زورآور است، خداوند خدایی که بر او داوری می‌کند. آنگاه پادشاهان دنیا که با او زنا و عیاشی نمودند، چون دود سوختن او را بینند، گریه و ماتم خواهند کرد، و از خوف عذابش دور ایستاده، خواهند گفت: وای وای، ای شهر عظیم، ای بابل، بلده زورآور زیرا که در یک ساعت عقوبت تو آمد!

«و تجار جهان برای او گریه و ماتم خواهند نمود، زیرا که از این پس بضاعت ایشان را کسی نمی‌خرد. بضاعت طلا و نقره و جواهر و مروارید و کتان نازک و ارغوانی و ابریشم و قرمز و عود قماری و هر ظرف عاج ظروف چوب گرانبها و مس و آهن و مرمر، و دارچینی و حماما و خوشبوی‌ها و مر و کندر و شراب و روغن و آرد میده و گندم و رمه‌ها و گله‌ها و اسبان و ارابه‌ها و اجساد و نفوس مردم. و حاصل شهوت نفس تو از تو گم شد و هر چیز فربه و روشن از تو نابود گردید و دیگر آنها را نخواهی یافت. و تاجران این چیزها که از وی دولت‌مند شده‌اند، از ترس عذابش دور ایستاده، گریان و ماتم‌کنان خواهند گفت: وای، وای، ای شهر عظیم که به کتان و ارغوانی و قرمز ملبس می‌بودی و به طلا و جواهر و مروارید مزین، زیرا در یک ساعت اینقدر دولت عظیم خراب شد. و هر ناخدا و کل جماعتی که بر کشتیها می‌باشند و ملاحان و هر که شغل دریا می‌کند دور ایستاده، چون دود سوختن آن را دیدند، فریادکنان گفتند: کدام شهر است مثل این شهر بزرگ! و خاک بر سر خود ریخته، گریان و ماتم‌کنان

فریاد برآورده، می‌گفتند: وای، وای بر آن شهر عظیم که از آن هر که در دریا صاحب کشتی بود، از نفایس او دولت‌مند گردید که در یک ساعت ویران گشت.  
 «س ای آسمان و مقدسان و رسولان و انبیا شادی کنید زیرا خدا انتقام شما را از او کشیده است.»

سقوط بابل تاریخی در سال 539 قبل از میلاد، نشانه پایان Chaldean<sup>1</sup> یا امپراطوری نوین بابل است، که موضوع بسیاری از نبوت‌های عهد عتیق می‌باشد. چهارمین ندای آسمانی در مورد بابل رموز منعکس می‌شود. معادل این اتفاقات را در کتاب اشعیاء نی باب‌های 13، 14 و 47 و ارمیاء نی 50 و 51 و حبقوق نی باب دوم می‌خوانیم. ما در آن قسمت‌ها، بسیاری از طرح‌های باب 18 مکاشفه را پیدا می‌کنیم: فخر و خوش‌گذرانی بابل، جام طلایی که با آن ملتها را می‌فریبد، شرارت او و تنبیهی که مقتضی آن شرارت‌هاست، ویرانی ناگهانی و آتشین او، ویرانی سراسری، و وحشت کسانی که به او امید بسته‌اند و اخطار به مردم خدا که مشمول گناهان او و مجازات او، نشوند. آیه‌ای عجیب در یکی از این نبوت‌ها، بابل را «کوه مخرب» نامیده است (ارمیاء 25:51) و این آیه به ما یادآوری می‌کند که در قلمرو یک مکتب رمزی هستیم، زیرا بابل وسیع‌ترین سرزمین در میان سرزمین‌ها

<sup>1</sup> نام باستانی سرزمینی در بالای خلیج فارس و جنوب بابل که اهالی آن در ستاره‌شناسی و پیشگویی وقایع آینده مشهور بودند. م

بود و مرکز آن آنچنانکه ارمیاء در آن آیه می‌گوید «در کنار آبهای بسیار» قرار داشت (ارمیاء 13:51).

نهرهای رود فرات، مانند رود Oxsus (آمودریا) و رود آرنولد (در ایتالیا)، رشته رشته بودند، و این وضعیت نشانه ملت‌های بسیاری است که بابل بر آنها حکومت می‌کرده است.

از سوی دیگر، روم، بر روی هفت تپه قرار داشت، و این اشاره‌ای به قدرت آن و (ظاهراً) پایداری امپراطوری آن است. وقتی که نبوت‌های بیشتری در باب‌های 27 و 28 حزقیال نبی می‌بینیم که مشابهت فراوانی با باب 18 مکاشفه در مورد شهر دیگری بنام صور، دارند، نباید متعجب شویم - صور بزرگترین بندر مدیترانه‌ای در فلسطین است - زیرا امپراطوری تجارتي صور، مخصوصاً نمادپردازی مناسبی برای سیمای سوم «دنیا» بود - یعنی نعمت فراوانی (آیات 12 و 13). «فاحشه» خود بزرگتر از هر شهری است. تپه‌های روم، نهرهای بابل، دریا‌های صور، برای يك تعریف روشن از «فاحشه» بکار گرفته شده‌اند. اما او: عادات و رسوم جوامع انسانی، واقعیتی است فراسوی همه آنها.

تجارت صور، زرق و برق زن هرزه، هر روز در مقابل چشمان انسان رژه می‌روند. تنگدستان مشتاق او هستند، و اغنیاء اشتیاق بیشتری به او دارند، او تمام ملت‌ها را فریب می‌دهد. ولی مردم خدا، او را در مفهوم واقعی خودش می‌بینند: در يك تصویر تمام قد. آنها میدانند که صور روم

است، بابل است، و به محض اینکه ندای آیه چهارم دیگر بار شهر شریری را به آنها نشان می‌دهد - سدوم که لوط از آن فراخوانده شد (پیدایش 12:19) - آنها در چشم‌انداز خود «دود سوختن او را» می‌بینند (آیه 9). و برعکس لوط دنیایی، مفهوم اخطار را به روشنی و باندازه کافی درک می‌کنند تا «از او بیرون آیند» و در داوری او شادی کنند (آیه 20).

**5- گفتار پنجم: فنای بابل (18:21-24)**  
 و یک فرشته زور آور سنگی چون سنگ آسیای بزرگ گرفته، به دریا انداخت و گفت: «چنین به یک صدمه، شهر بابل بزرگ منهدم خواهد گردید و دیگر هرگز یافت نخواهد شد. و صوت بربط زنان و مغنیان و نيزنان و کرناوازان بعد از این در تو شنیده نخواهد شد و هیچ صنعتگر از هر صناعتی در تو دیگر پیدا نخواهد شد و باز صدای آسیا در تو شنیده نخواهد گردید، و نور چراغ در تو دیگر نخواهد تابید و آواز عروس و داماد باز در تو شنیده نخواهد گشت زیرا که تجار تو اکابر جهان بودند و از جادوگری تو جمیع امتهما گمراه شدند. و در آن، خون انبیا و مقدسین و تمام مقتولان روی زمین یافت شد.»

همه آبه‌ها که مثل صدای افتادن توده عظیمی از سنگ به دریا است، فرو می‌نشینند و سکوت مطلق حاکم می‌شود. هر چه که هست تحت تأثیر این مهمه غریب، مهمه‌ای که در کتاب مکاشفه، آنگاه که زمان پایان کار فرامی‌رسد وعده داده شده است، قرار می‌گیرند، و اینک وقتی به زمان فنای بابل

نزدیک می‌شویم، سکوت حکمفرما می‌شود. چراغهای شهر خاموش می‌شوند، سکوتی ترسناک بر شهر سایه می‌افکند، دیگر قیل و قال شادمانه خانه‌ها، مهمه ممتد کارخانه‌ها، نجواهای روابط انسانی، بگوش نمی‌رسند. سنگ عظیم زیر آب می‌رود، و تمدن بشری چنان می‌شود که هرگز وجود نداشته است. تمثیل سنگ عظیم، توقف روند معمولی زندگی، پایان دادخواهی خون شهداء است، آنچنانکه در ارمیاء نبی (51:63 و 25:10 و 49:51) و همچنین دو مکاشفه مکتوب در انجیل‌ها (متی 24:37-42 و 23:29-39) می‌خوانیم. نبوت اول دارای اهمیت ویژه‌ای است: قاتلی را که ارمیاء متهم می‌کند، بابل است اما آنچه را که عیسی متهم می‌کند، اورشلیم است. یوحنا، این نام را («عروس» یا شهر خدا) برای جانشین فاحشه بکار برده است، او از بکار بردن این عنوان در اینجا و در باب یازدهم، آنجا که سخن از مکانی می‌کند که عیسی در آن مصلوب شده است، خودداری می‌کند. ولی اینک این مکان - اورشلیم کهنه - مسئول مرگ خادمان خدا است. بدین معنی که پنجمین شهر، بعد از بابل، روم و صور، در ظهور فاحشه یکسانند، و اینک برای بار دیگر اشاره می‌شود که او یک حقیقت روحانی بزرگتر از تمام آنهاست.

6- گفتار ششم: سرود داوری بابل  
(5:1-19)

و بعد از آن شنیدم چون آوازی بلند از گروهی کثیر در آسمان که می‌گفتند: «هلو یاه! نجات و جلال و اکرام و قوت از آن خدای

ما است، زیرا که احکام او راست و عدل است، چونکه داوری نمود بر فاحشه بزرگ که جهان را به زنای خود فاسد می‌گردانید و انتقام خون بندگان خود را از دست او کشید.

و بار دیگر گفتند: «هللویاه، و دودش تا ابدالآباد بالا می‌رود!»  
و آن بیست و چهار پیر و چهار حیوان به روی درافتاده، خدایی را که بر تخت نشسته است سجده نمودند و گفتند: «آمین، هلولیاه!»  
و آوازی از تحت بیرون آمده، گفت: «حمد نمایید خدای ما را ای تمامی بندگان او و ترسندگان او چه کبیر و چه صغیر!»

«چون آوازی بلند از گروهی کثیر» - برعکس سکوتی که در 22:18 حاکم می‌شود. صدائی نامعلوم از فاصله‌ای دور شنیده می‌شود، زیرا اینک دوباره به تصویر جاودانی پرده دوم برگشته‌ایم. رؤیای سواران سنگدل در آن پرده (باب ششم) آنقدر غیرقابل تحمل بوده‌اند که یوحنا آنها را در مجموعه درستی برای نشان دادن به ما، قرار نداده بود، بنابراین، اول نظم خدایی یعنی قلمرو آسمان به او نشان داده شد، که در آن قلمرو چنان شیاطینی منصوب شده بودند تا خدا را جلال دهند (باب‌های 4 و 5). پس در اینجا و در پیش‌نمایی مختصر و مفید، بابل ارمیاء را در فرات می‌بینیم که حقایق روحانی در ماورای آن در جوش و خروش است، که بابل یوحنا برای یک یا دو قرن تجسم آن بوده است. وی اینک حتی بابل روحانی صرفاً یک هنرپیشه در صحنه است که تعداد بیشماری از دنیای آسمانی به او نگاه می‌کنند.

آنچه که در این صحنه کوچک یعنی دنیای ما، بوقوع می‌پیوندد، برخاسته از تجلیل آن گروه عظیم شنوندگان است که در پیش تخت خدا ایستاده‌اند. مجدداً ممکن است نمودار مورد استفاده قرار گیرد. اجازه دهید خدا را در مرکز زمین یعنی آفرینش اولیه او تصور کنیم. و در داخل آن، کلیسا یعنی آفرینش جدید در تولد دوباره‌اش، ایندو مانند دو دایره متحدالمرکز می‌باشند، یکی در داخل دیگری. قدرت شیطان برای کنترل آن از دایره کوچک شروع می‌شود و این قدرت نمایی به صورت یک صدا، آشکار می‌شود، یک پیغام، عرضه شرارت، مانند آنچه که مار در قالب یک میوه در باغ عدن به حوا عرضه داشت: «نیکو برای خوراک ... به نظر خوش نما... و دانش‌افزا» (پیدایش 3:6)، و لقمه دندان‌گیر این مژده شیطانی، فاحشه بابل است. و در این لقمه برنامه دوگانه او از نابودی خادمان خدا در دایره داخلی و ویرانی زمین در دایره خارجی، نهفته است. ولی خدا از بالا با فیض نجات کلیسای خویش و دنیای خویش پایین می‌آید. با جلال و قدرتی بسی والاتر از بابل! سخنان خداوند، داوری است، بابل ویرانگر، خود سرانجام ویران می‌شود، و کلیسا و دنیا برای همیشه ایمن خواهند شد. اوج شکرگزاری بینندگان در پیشگاه تخت جلال، اگرچه از جانب گروهی انبوه، بلکه، حداقل از نمایندگان آنانی که از منافع داوری خدا بهره‌مند شده‌اند، تعجب‌آور نیست – پیران که نماینده کلیسای خدا هستند و جانوران زنده که نماینده دنیا هستند.

7- گفتار هفتم: جانشین بابل (8-6:19)  
 و شنیدم چون آواز جمعی کثیر و چون آواز  
 آبهای فراوان و چون آواز رعدهای شدید که  
 می‌گفتند: «هللویاه، زیرا خداوند خدای ما  
 قادر مطلق، سلطنت گرفته است! شادی و وجد  
 نماییم و او را تمجید کنیم زیرا که نکاح  
 بره رسیده است و عروس او خود را حاضر  
 ساخته است. و به او داده شد که به کتان  
 پاک و روشن خود را بپوشاند، « زیرا که آن  
 کتان عدالت‌های مقدسین است.

بخش هفتم نیز مانند آخرین بخش‌های هر  
 صحنه، ما را به انتهای تاریخ میبرد. این  
 پرده منحصر در مورد دنیای بدون خدا  
 می‌باشد، ولی از آنجا که گفتار هفتم در  
 مورد نیستی جهان صحبت می‌کند، چه سیمایی  
 از ابدیت را ممکن است ما انتظار داشته  
 باشیم که به آن بپردازیم؟ پاسخ سؤال ما،  
 در رقیب بابل و جانشین او قرار دارد.  
 بعد از فاحشه نوبت عروس می‌رسد.

از آنجا که تفاوتی بین فاحشه و حیوانی  
 که بر آن سوار است مقرر شده است، بیشتر  
 چنین به نظر می‌رسد که دومی سمبول اجتماع  
 بی‌خدا به صورت یک عرف است در حالی که  
 اولی سمبول مکتب یا پیام است. به هر حال  
 چنین به نظر می‌رسد که عروس تجسم تنهایی  
 است از اتحاد دو مفهوم فوق، از آنجا که  
 اگر جهانی نباشد، عروس نیز نخواهد بود و  
 این به معنی نقطه مقابل «وحش» است، به  
 همان طریقی که نقطه مقابل فاحشه است:  
 اورشلیم، علیه بابل. گفتار آخر، همه  
 حادثه است، فریادی از تحسین، با مهارتی

بزرگتر از کلام ششم، در ستایش اغراق آمیز عروس. آخرین حضور قلمرو خدا، یعنی جشن عروسی بره با عروس او. توجه کنید! آن زمان که عروس در آخر به صحنه می‌آید، برعکس آنچه که گذشته است، صحنه کاملاً عوض می‌شود. زیرا دو باب ناخوش‌آیند مکاشفه جزء به جزء اختصاص به عظمت و شکوه فاحشه داده شده، ولی در مورد لباس عروسی: عروس مطلقاً ساده است، و در یک نیم آیه تشریح شده است: «کتان پاک و روشن... زیرا که آن کتان عدالت‌های مقدسین است.»

از یک دیدگاه، او لباسش را خود تهیه دیده است، او کار نجات خود را انجام داده است (آیه 7 و رساله به فیلیپیان 2:12). و از دیدگاه دیگر «به او داده شده» زیرا خدا برای او در کار بوده است (آیه 8 و فیلیپیان 2:13). دیدگاه دوم حقیقت عمیق تری است، و از سنخ پیامی است که پولس رسول به افسسیان فرستاده است (5:25-27)، آنجاکه سخن از ازدواج مسیح و کلیسا می‌گوید. همه چیز کار خدا است: هم ویرانی بابل که پرده ششم به آن پرداخته است و هم آفرینش اورشلیم جدید که در آخرین پرده، به آن پرداخته شده است.

**8- اینها کلام واقعی خدا می‌باشند (9:19 و 10)**

و مرا گفت: «بنویس، خوشا مجال آنانی که به بزم نکاح بره دعوت شده‌اند.» و نیز مرا گفت که «این است کلام راست خدا.» و نزد پایهایش افتادم تا او را سجده کنم و او به من گفت: «زنهار چنین نکنی زیرا که من

با تو همخدمت هستم، و با برادرانت که شهادت عیسی را دارند. خدا را سجده کن زیرا که شهادت عیسی روح نبوت است.»

یوحنا اینک یک یادداشت الحاقی به صحنه ششم می‌افزاید. آنچنانکه توصیف عریض و طویل فاحشه، با توصیف اندک عروس ادامه می‌یابد (8:19)، نیز این مقدمه بر ماتم فداییان فاحشه در تقابل است با گفتار کوتاه برکت یافتن کسانی که به جشن عروسی بره دعوت می‌شوند.<sup>1</sup>

ترجمه RSV بدون شك در اینکه گفته است «او» که اینک با یوحنا سخن می‌گوید (آیه 9) همان فرشته ای است که در ابتدا، صحنه 1:17 را تشریح کرده است، محق می‌باشد.

ولی در مکاشفه قبلی یوحنا فراموش کرده است که پیش پای او بیفتد و او را ستایش کند، حتی گرچه صرفاً یک فرشته بوده باشد. و این مسئله بنوبه خود البته بسیار مهم است زیرا که فرشته به او یادآوری می‌کند که او را پرستش نکند، ولی این مسئله قابل درک است زیرا به ما فرصت می‌دهد تا آنچه را که یوحنا دیده است، بیاد بیاوریم. هر مکاشفه دیگری به جز این مکاشفه آخر تقریباً ترسناک می‌باشند، و پرده ششم از یک راه بر تمام پرده‌ها تفوق دارد. پنج گفتار ترسناک تشریح کننده تجمل و قدرت عملیات شیطانی در دنیا می‌باشند. ولی «بابل»ی که در پیش روی ما قرار دارد، شهری است که محکوم به فنا

<sup>1</sup> با تمایز بین عروس و دعوت شدگان، یعنی زن و بچه‌هایش در 17:12 صفحه 172.

است. و نقطه نظر دو گفتار آخر از کانال دوربینی است که از پس و پیش عظمت ویرانی بابل را که در ابتدا توسط نظاره‌گران آسمانی کوچک شمرده شده بود (گفتار ششم) و اینک همه چیز از نظرها پنهان شده و شادی و وجد جایگزین گشته است (گفتار هفتم)، تشریح می‌کند.

جای تعجب نیست که یوحنا از قدرت عظیم شیطان که جهان را ظلم می‌کند، دچار وحشت شده باشد. و اینک این است آنچه که خواهد آمد:

«... چرا اینگونه پست شدی؟»

آیا تمام فتوحات، و جلال و پیروزی‌های تو بیهوده بود،

که در این اندازه حقیر، فشرده شدی؟»<sup>1</sup>  
 بله؛ و برای دیدن بابل در تصویر واقعی‌اش، می‌باید دورنگای کلی مسیحیت را با آن مقایسه کرد. می‌باید احساس مسیحی را از تناسب، و هم چنین اطمینان او، امید او، جرأت و شادی او، اعاده شود. این روش مشکلات او را قابل تنظیم می‌کند.

نکات برجسته‌ای که از آنها برای این صحنه (7 گفتار) استفاده می‌کنیم، بر این حقیقت مفروضند که ترکیبی از خطابه‌ها، به جای رؤیاها می‌باشند، آنچنانکه فرشته در آیه 9 بدان اشاره می‌کند. او می‌گوید: «این است کلام راست خدا.»

یوحنا می‌باید دارای چنین شناخت و احساسی باشد که آنچه را که «از زبان انسانها و فرشتگان» شنیده است کمتر از

<sup>1</sup> - شکسپیر - ژولیوس سزار

کلام خدا نبوده است و بدینجهت بوده که به پای فرشته افتاده و او را پرستش کرده است. به هر حال مفهوم آخرین جمله آیه دهم فوراً قابل درک نیست. آیا بدین معنی است که «کسی که روح نبوت دارد، شاهد عیسی خواهد بود» یا بدین معنی است که «کسی که به عیسی شهادت می‌دهد نبوت خواهد کرد؟» مفهومی که بیشتر قابل پذیرش است، آن است که در حس عمومی این بخش بیشتر می‌گنجد، و به نظر می‌رسد که تعریف دوم بیشتر مناسب این بخش است، و جمله فوق قسمتی از پاسخ فرشته است (نه يك اظهار جداگانه آنچنانکه در ترجمه RSV آمده است)، فرشته اجازه نمی‌دهد که مورد پرستش واقع شود و از یوحنا می‌خواهد که این را تشخیص دهد که هر دوی آنها خادماني در سطح مساوي براي خداوند می‌باشند. واقعیت این است که اظهارات فرشته، موجب وحشت یوحنا شده است ولي یوحنا خود نیز داراي شهادت مسیح است، بنابراین او نیز می‌تواند نبوت کند و چیزهایی برای گفتن دارد که به همان اندازه <sup>1</sup>عجاب‌انگیزند.

و آن مکالمه اکنون در پیش روی ما است. آیا ما نیز وحشت زده هستیم؟ مطمئناً! یوحنا نمی‌باید فرشته را ستایش می‌کرد و نه ما باید خواب پرستش یوحنا را ببینیم! ولي کسی که تاکنون در تجربه نیافتاده است، عتی ندارد که از تقوای

<sup>1</sup> - منع یوحنا از پرستش فرشته از سر تحقیر او نبوده است، بلکه به خاطر تعالی مسیحیان بوده است - کیدل صفحه 383

خویش مغرور شود. اکثر ما انسانها به خاطر شرم حضوری که داریم بندرت دچار چنین وسوسه‌ای می‌شویم.

ولی وقتی خود را در معرض آن بیانات قوی می‌گذاریم، ناخودآگاه، در زیر فشار آن کلمات زانوی ما به پرستش خم می‌شود - و این موردی است که باید بدان بیندیشیم.

زمانی آن را از خود بعید می‌دانستیم ولی اگر عبادت معقول ما متوجه آنچه باشد که شایستگی عبادت را دارد، عدالت ما محسوب خواهد شد.

## 8:21\_11:19

پرده هفتم: نمایش ماورای تاریخ:  
هفت رؤیا از حقایق نهایی

هزاره

ما در این صحنه با یکی از مشکل‌ترین و یا بهتر این است که بگوییم با یکی از بحث‌انگیزترین قسمت‌های کتاب مکاشفه، روبرو می‌شویم. شما می‌توانید با تعمیم این تفسیر به بقیه قسمت‌های کتاب مقدس به ایده‌های جدیدی دست بیابید. هزاره یا «هزار سال» در هر آیه‌ای در مکاشفه 2:20 تا 7:20 آمده است، ولی مکان آن در طرح کلی تاریخ مسیحی کمتر قابل فهم است. مفسران، در این مورد سه تفسیر دارند. یک برش مقطعی از تفسیر «هزاره»، به هر حال آن را بیشتر از یک مشکل محض زمانی و مکانی نشان می‌دهد. از یک جهت، موضوع با انواع بخش‌های فرعی در هم پیچیده شده است، و کمتر می‌تواند به عنوان یک بخش مرجع در اینجا مورد استفاده قرار گیرد، و از جهت دیگر درک یک نفر از عبارت

«هزاره» با مطالعه بقیه کتاب و در واقع بقیه کتاب مقدس در انزوا قرار نمی‌گیرد. به کلامی دیگر هر سه تفسیر از باب بیستم هم شاخه‌ای است و هم ریشه‌ای، که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد. حتی با حذف پیچیدگیها، بیان این مشکل بدون پرداختن به جزئیات آن، مشکل است. بهترین راه برای ساده کردن آن، اینست که اندیشیدن به آن را یکسره کناری بگذاریم، چراکه در آغاز اشاره کردیم، موجب تحمیل القائات گوناگون به فکر انسان می‌شود.

#### الف - داده‌های مسئله

**اول:** توافق بر این است که Parousia (تکمیل زمان) با بازگشت مسیح در جلال خود، حداقل یکبار قبل از باب بیستم، تشریح شده است. وعده‌ای می‌گویند بلافاصله قبل از 11:19 و 12. اما حتی اگر در آنجا نباشد در سایر باب‌های پیش، تشریح شده است.

**دوم:** باب بیست و یکم با توصیف عصر جدید شروع می‌شود که در آن انواع شیاطین باب بیستم وجود ندارند.

**سوم:** در این میان وقایع باب بیستم اتفاق می‌افتند، شیطان در نیروی خود محدود شده است، و نشان شده است برای پرتاب شدن به عمق سیاهچال، و برای هزار سال قادر نخواهد بود امتها را فریب دهد (آیات 2 و 3).

زیرا در چنین دوره‌ای، شهداء و یا مقدسین ایماندار، با مسیح زندگی و سلطنت می‌کنند، و این مرحله تحت عنوان «قیامت اول» (آیات 4 و 5) تشریح گردیده است. و

در پایان این مرحله، شیطان رها می‌شود تا حمله نهایی را به مقدسین را انجام دهد (9:20-7). و سپس به درون آتش پرتاب شده و نابود می‌شود (9:20 و 10). آنگاه بقیه مردگان قیام می‌کنند و داوری می‌شوند (5:20 و 12 و 13)، و همراه با شیطان، «وحش»، نبی کاذب، موت، جهنم و تمام آنانی که نام آنها در دفتر حیات مکتوب نیست، به دریاچه آتش افکنده می‌شوند و این «موت ثانی» است (10 و 14 و 15). یک توالی و تسلسل روشن در اینجا دیده می‌شود، زیرا وقایع براساس زمان وقوع آنها، از قبل، در حین و در پایان «هزاره» ردیف شده‌اند. پس قبلاً ما در اسارت شیطان هستیم سپس هزار سال حکومت مقدسین، و آنگاه آخرین شورش شیطان و شکست او، آنگاه داوری و نابودی تمام شیاطین.

**چهارم:** وقایع متعدد دیگری هستند مربوط به سایر قسمت‌های عهد جدید، بخشی و شاید تمامی آنها مربوط به زمان آخر می‌باشند، و بطریقی مربوط به فرضیه‌ها و پیامدهای باب بیستم مکاشفه می‌باشند.

آنها، شامل گسترش جهانی انجیل، نجات اسرائیل، «کفر بزرگ» یا نزول «عذاب بزرگ»، آمدن مرد بی‌قانون یا ضد مسیح، «وجد روحانی» یا ربوده شدن مقدسین برای ملاقات مسیح در آسمان (اول تسالونیکیان 17:4)، می‌باشند.

سه ایده مختلف را که می‌توان از این قطعات «پازل» ساخت، دیدگاه‌های Premillennialist و Amillennialist و Postmillennialist مکاشفه را تشکیل می‌دهند.

دلیل این نام‌ها وقتی آشکار می‌شوند که هر يك از آنها را تشریح نماییم.

ب: دیدگاه **Pre millenn ialim** (بینش ماقبل هزاره‌ای)

Pre millenn ialim ریشه در این باور دارد که حقیقت مکاشفه اساساً از دو نظر، يك حقیقت لفظی است.

**اول:** تعریفی که از ارزش ظاهری آن به دست می‌آید، و این تعریف الزاماً شامل لفاظی‌خشی که در آن آمده است، نمی‌باشد، مثلاً تصور شیطان که در هیئت جسمی با زنجیرهای واقعی آهنی به بند کشیده شده است. ولي ممکن است بخوبی مفهوم واقعی هزار سال باشد، یعنی در بند کشیده شدن شیطان و حاکمیت مقدسین، بیچارگی شیطان و همچنین اقتدار مقدسین، بطریقی آشکار خواهد شد که تا کنون ناشناخته مانده است.

**دوم:** تعریفی که از توالی و تسلسل وقایع می‌شود. در نظم تاریخی، گرفتار شدن شیطان متعاقب تکمیل زمان است، زیرا در نظم کتاب مکاشفه باب بیستم متعاقب باب نوزدهم می‌باشد. در این دیدگاه توافق شده است که این باب تنها جایی در کتاب مقدس است که ایده هزاره متعاقب تکمیل زمان بروشنی تعلیم داده می‌شود. ولي جدی گرفتن این نظم بدین معنی است که این توالی وقایع، ولو که منحصر به فرد باشد، دارای اعتباری مانند طرح اجمالی ارائه شده می‌باشد، برای مثال به انجیل متی باب 24 رجوع کنید. بنابراین به عنوان تأکید اموری که قبلاً در تعلیمات عیسی مسیح در آن باب آمده است، مورد نظر نمی‌باشد.

بلکه بخشی الحاقی از يك حقیقت بزرگ است که در آنجا حذف شده است. تعلیمات این قسمت گسترده است، نه متمرکز. تعبیراتی که از این ریشه‌ها حاصل می‌شود، اجمالاً عبارتند از: برگشت مسیح در قدرت و جلال، شیطان را از تمام قدرت‌هایش محروم می‌کند - رستاخیز مردگان مسیحی و استقرار ملکوت مقدسین بر زمین. شیطان بعد از هزار سال، از زندان خود رها و ظهور می‌کند و بار دیگر قصد نابودی مقدسین را می‌نماید، ولی خودش شکست می‌خورد و نابود می‌شود. سپس نوبت رستاخیز بقیه مردگان می‌رسد، و سپس نوبت داوری در پیشگاه تخت بزرگ سفید فرامی‌رسد - نابودی نهایی شریران و ساختن آسمانی نو و زمینی نو. وقایعی که در گروه چهارگانه فوق ذکر گردید (آنها در سایر قسمت‌های عهد جدید آمده‌اند - ظهور ضد مسیح، عذاب - ربایش<sup>1</sup> و ...)، معمولاً با این دیدگاه مورد نظرند که وقوع آنها قبل از ظهور پیروزمندان مسیح می‌باشد، و در عوض ظهور مسیح قبل (PRE) از هزاره یعنی Millennium آمده است، که نام این بینش است. بحث فوق به خاطر پرداختن به لفاظی‌ها به دو خطر منجر می‌شود: ساده انگاری در تفسیر مکاشفه در گذشته موجب اغراق‌گویی فراوانی درباره آنچه که Chiliasm<sup>2</sup> نامیده

<sup>1</sup> - منظور رفتن مسیحیان به آسمان است (متی 40:24 و 41).

<sup>2</sup> - واژه یونانی برای «هزار» - برای مطالعه در این مورد در قرون وسطی، مراجعه کنید به «پیگیری هزاره» نوشته نورمن کوهن 1957.

می‌شود، گردیده است و موجب ایجاد چنین انتظار ناچردانه‌ای شده است مبني بر اینکه: «حاکمیت مقدسین» سراسر جنبه مادی دارد. و برخورد افراطی فاضل مآبانه، از سوی دیگر، و قراردادن آنها در یک نمودار مفصل تاریخی می‌تواند به نوع دیگری از اغراق گویی منجر شود: بحث‌های طولانی مانند اینکه عذاب ماقبل یا مابعد «ربایش» بوده است، نتیجه‌گیری مفصل از «زمان امته‌ها» یا «زمان کوتاه»، یک نگاه آینده‌نگرانه به کتاب، سهم عملی آن را در زندگی مسیحی، تبدیل به هیجان مصنوعی می‌کند و یا کوشش در راه کشف شگفتی‌ها به وضع احکام دینی جدید منجر می‌شود.<sup>1</sup>

از آنجا که ایده Chiliasm، تغذیه جسمی انسان را وعده داده، چنان قوه ابتکاری نیز می‌تواند اندیشه‌های باطل را سیراب کند. ولی ارزش مثبت بینش ما قبل هزاره در زمان حاضر انکار وابستگی و مقید بودن کتاب مکاشفه چه در تصوف شخصی یوحنا و چه در شرایط تاریخی قرن اول، می‌باشد.

<sup>1</sup> - تفسیر وال ورد از مکاشفه 9:19 (صفحه 273) بخوبی این ایده را روشن می‌کند که خدا فیض را به روش‌های مختلف و دوره‌های مختلف به انسان عطا می‌کند. «همسر بره از دعوت‌شدگان او در زمان عروسی تمیز داده می‌شود، زن ظاهراً کلیسا است و دعوت‌شدگان عروسی مقدسین گذشته و آینده می‌باشند. اندیشه بی‌اساس اینکه خداوند با همه مقدسین تمام اعصار دقیقاً یکسان عمل می‌کند، بسختی در قالب الهیات کلیسایی قرار می‌گیرد» - شاید بدین دلیل که حواریون در این موضع قرار دارند.

شاید این بینش واکنش شدیدی در مقابل اندیشه‌های آزاد قدیمی‌تر باشد، که با چنان تعبیری کتاب مکاشفه را دستاویزی نمودند برای اجتناب از برقراری روابط فکری با دیگران. ولی این دیدگاه موجب می‌شود که روی کتاب مکاشفه به عنوان یک پیغام از سوی خدا، برای زمانه ما و زمان‌هایی که می‌آیند حساب باز کرده شود.

ج - **Amillennialism** (بینش درون هزاره‌ای)  
 بینش درون هزاره‌ای برخاسته از برداشت‌های مختلف از مفهوم حقیقت در مکاشفه می‌باشد. براساس این بینش تشریحات و پیامدها را براساس ارزش ظاهری آنها در نظر گرفته نمی‌شود، بنابراین بیشتر توصیفات در کتاب مکاشفه ترجیحاً مجازی (سمبولیک) هستند تا واقعی، که قاعده عمومی نوشتاری یوحنا بر آن قرار گرفته و زبان غیراستعاره‌ای را از آن نباید انتظار داشت. زنجیر و سیاه چال واقعی نیستند، و احتمالاً شاید «هزار سال» هم واقعی نباشد. البته باید تأمل نمود و سپس تصمیم گرفت که کدامیک سمبولیک هستند و کدامیک نیستند و سپس به تشریح چگونگی نمادها پرداخت. اگر تصمیم گیرنده حکیم باشد، تصمیم اتخاذ شده براساس موضوعی نیست، بلکه براساس مقایسه با سایر قسمت‌های کتاب مقدس، می‌باشد.

این روش ترجیحاً تنها طریقی است که می‌شود پی‌آمدها و تسلسل‌های مندرج در مکاشفه را نیز تفسیر نمود. بینش ماقبل هزاره‌ای معتقد به یک «هزاره» واقعی است که گرچه در هیچ کجای دیگر ذکر نشده، به

هیچ وجه و براساس باب بیستم مکاشفه که خاستگاه این فرضیه است تأیید نشده است، بنابراین يك نوع ساختار فكري است براساس جذبه‌هاي نبوتي. بینش درون هزاره‌اي بر این باور نیست و بر آنست که جمله «هزار سال» راز راه‌هاي ديگري توجیه کند (دوباره تکرار کنیم، اگر مفسر، حکیم باشد) و می‌کوشد در مورد تفسیر بقیه موضوعات کتاب مقدس نیز برخورداري حکیمانه صورت بگیرد.

اجازه بدهید تا ببینیم حاصل این ریشه‌ها چیست؟ عهد جدید فقط يك Parousia (تکمیل زمان‌ها) را می‌شناسد و آن عبارتست از «روز خداوند» که در آن همه چیز پایان می‌یابد. اگر چه «پایان» در باب 19 تشریح شده است و سپس «هزار سال» در باب بیستم تشریح شده، حتی گرچه متعاقب یکدیگرند، می‌باید از نظر توالي تاریخي، «هزار سال» مقدم بر «پایان» باشد. در يك کلام، مکاشفه 6:20-1، بازتاب آن وقایع است. اسارت شیطان، قیامت اول و هزاره، همگی تشبیهاتی هستند برای بیان شرایط حاضر در این جهان، و دوره‌اي از تاریخ را از رجعت اول تا رجعت دوم مسیح، پوشش می‌دهند. هنوز لازم است که شورش نهایی شیطان انجام پذیرد، که این زمینه‌اي است برای سایر نبوت‌ها و وقایعی نظیر، عذاب بزرگ و ظهور مرد بی‌قانون.

این مرحله با بدور افکندن شیطان و داوری پایان می‌پذیرد، که نه تنها در مکاشفه 9:20-15 بلکه در 19:1-21 تشریح شده است.

بر اساس این بینش، مسیح بازخواهد گشت، خارج از هر هزاره‌ای و خارج از هر نوع تفسیری که بر مبنای آن صورت گرفته است، مبنی بر اینکه مثلاً هزار سال برهه‌ای از تاریخ مسیحیت است که بخاطر فزونی خوبی و بدی از سایر برهه‌های تاریخی جدا شده است. خطر چنین برخوردی در این است که وقتی سمبول‌های مخصوصی در قالب وقایع معمولی تشریح می‌شوند، بسویی گرایش پیدا می‌کنند که نفوذ خود را از دست می‌دهند. مقاطع حساس مبهم می‌شوند، فوریت و انتظار، کم‌رنگ می‌شوند.

بینش‌گر درون هزاره‌ای باید بخاطر داشته باشد که حقایقی را که ادعا می‌کند در ماوراء تشبیهات می‌بیند، جنبه‌های روحانی مبهم نیستند، بلکه کم و بیش مقتضیات ناب و استواری می‌باشند، تا چیزی برای پرکردن رؤیاهای یوحنا. و این در واقع حاکی از ارزش مخصوص بینش درون هزاره‌ای است. کدام یک واقعی‌تر است، حاکمیت «روحانی» مقدسین، که در واقع عصر کنونی کلیسا است، یا یک حاکمیت واقعی زمینی مقدسین بعد از رجعت مسیح؟

حالت دوم، واقعی و قطعی و تغذیه کننده امید مسیحی است. ولی حالت قبل باتوجه به حقایق عمومیت‌یافته‌فراوانی، کشمکش است با تجربه‌های مسیحیان، نه تنها در دیروز و فردا، بلکه در همین امروز.

د- **Postmillennialism** (بینش مابعد هزاره‌ای)  
فرض کنید که احساس نمی‌کنید، بتوانید به تمامی قادر باشید که هر یک از این دیدگاه‌ها را بپذیرید. با توجه به ترتیب

تاریخی وقایع، سهولت طرح زمانی بینش درون هزاره‌ای، با آن یگانه «روز خداوند» که شیطان نابود می‌شود و تاریخ به پایان می‌رسد، هم خوانی بیشتری با نبوت‌های واضح‌تر عهد جدید دارد.

شما حس می‌کنید که پیچیده‌گیهای کتاب مکاشفه اندکی شبیه ملحقاتی است که به طرح اصلی افزوده شده باشند (قطعات اضافی، دوخته شده به این لحاف چهل‌تکه)، تا تکراری از آن در کلمات مختلف (انگاره‌ای طراحی شده، بامداد طراحی).

وقتی به تشریح عبارت «هزاره» پرداختیم، به هر حال شما نیز به امید دست‌یابی به مفهوم مؤثر اسارت شیطان و حکومت مقدسین که به نظر می‌رسد تجربه مسیحیان تمام قرون باشد، با بینش ماقبل هزاره، هم‌صدا شده‌اید.

شما انتظار داشتید که آن مراحل نزدیک به پایان تاریخ باشند، دوره‌ای که نسبت به تمام زمانهای گذشته قدرت شیطان تقلیل و قدرت کلیسا افزایش می‌یابد.

شما، آنقدر واقع‌گرا هستید که به تصور در بند کشیده شدن شیطان، و به تخت نشستن مقدسین، اگر نه در حالت فیزیکی، ولی به روشی بدیهی‌تر از اسارت و حکومت مبهم «روحانی» که بینش درون هزاره‌ای به آن پرداخته است، نگاه کنید. اگر این طریقی است که به تفسیر باب بیستم مکاشفه پرداخته‌اید، پس شما تابع فرضیه مابعد هزاره‌ای می‌باشید. شما با عبارت «هزار سال» مواجه شده‌اید که ممکن است هم واقعی باشد و هم مجازی، ولی مطمئناً حاکی از دوره مخصوصی است، متمایز از بقیه

تاریخ که در آن دوره، خوبی بر بدی پیروز می‌شود. عده‌ای آن را در عبارت پیشرفت اجتماعی خلاصه می‌کنند، و عده‌ای نیز واقع‌گرایانه‌تر، آن را تأکید کتاب مقدس میدانند که گویای پیشرفت روحانی بزرگی است که توأم است با دگرگونی یهود در درجات بالاتر (رومیان 12:11)، و انجیل «در تمام عالم موعظه خواهد شد تا بر جمیع امت‌ها شهادتی شود، آنگاه انتها خواهد رسید» (متی 14:24).

تنها يك اوج منحصر به فرد در تاریخ وجود خواهد داشت - پاروسیا (کامل شدن زمان) و بعد از هزاره می‌آید - (Post...) دیدگاه این بینش در مورد نبوت هرچه که باشد، موجب خوشنودی هر شخص مسیحی است زیرا که در نهایت خداوند همه چیز را در اختیار خود می‌گیرد. ولی گزینش بینش سوم، موجب خوشبینی بیشتری برای هر شخص مسیحی می‌شود و او را از مسئولیت خود باز می‌دارد، زیرا که این بینش بر وعده‌های خدا مبنی بر پیروزی کلیسا، و همچنین بر اخطارهای بی‌شمار مبنی بر بروز مشکلات متمرکز است.

خطر اطمینان زیاد نسبت به اینکه همه چیز ناچاراً به نهایت خود می‌رسد، موجب می‌شود که انسان آسایش طلب شود و شوق مراقبت از فراهوان فوری مسیح در او ضعیف شود. آنچه که احتمالاً نباید در مورد بینش مابعد هزاره‌ای گفته شود، این است که، در بهترین حالتش تصویری از کلیسا القا می‌کند که تمام اعضایش از چالش بشارت گسترده جهانی، آگاه می‌باشند. مسیحیانی بوده‌اند که فکر می‌کرده‌اند،

عصر طلایی را در اوج سیاست استعمارگرانه قرن نوزدهم و گشوده شدن دروازه‌های «قاره سیاه» و گسترش بی سابقه منافع تمدن و مسیحیت، دیده‌اند (که چنین هم به نظر می‌رسد). در بسیاری از سرودهای روحانی که از عصر ویکتوریایی به‌ارسیده است، ردپای بینش واقعی ما بعد هزاره‌ای دیده می‌شود.

تیرگی قرن ما موجب شده است که نگاه ما به مشکلات بیشتر واقع‌گرایانه باشد، اما عدم دسترسی به این ایده‌آل نباید موجب آن شود که بسادگی از آن دست بکشیم.

#### ه - نتیجه

هر تفسیری از باب بیستم مکاشفه، می‌تواند بدینگونه دارای ارزش روحانی باشد. ولی سؤالی باقی می‌ماند: ارزشی که ما عملاً متمایل به درک آن هستیم، چیست؟ با توجه به تشریح آن سه حالت، کدام را انتخاب می‌کنیم؟ این موضوعی است که بار دیگر باید به بررسی ریشه‌ای آن پردازیم و نه تنها باید از خود بپرسیم کدام را انتخاب کرده‌ایم، بلکه بپرسیم چرا انتخاب کرده‌ایم. با چه حسی فهمیده‌ایم که زمینه‌های اجمالی و جملات توصیفی باب بیستم مکاشفه «واقعی» است؟

و اما در مورد، توصیف: دیدگاه این کتاب نشان می‌دهد که پردازش بقیه قسمت‌های عهد جدید می‌باید اصولی بوده باشد و نتایج این مطالعه اصولی (که در اینجا، مجال بیان آن نیست) نشان خواهد داد که کلیسای رسالتی با زبانی چون زبان گفتاری باب بیستم مکاشفه آشنا بوده

است: زبانی شدیداً سمبولیکی و اکثراً نامناسب، مانند آنچه که در باب بیستم آمده است. آنچه را که آن مسیحیان اولیه در معنای سمبولها می‌اندیشیدند. بمنزله پیشنهادی است برای تفسیر مفهوم این صحنه.

باتوجه به قسمت‌هایی از این فصل که تصور نمی‌رود، نامحدود باشند اما می‌باید به طریقی در طرح یا ترتیب وقایع گنجانیده شوند، در آن صورت دیگر مکاشفه به عنوان یک چهارچوب مستقل قائم به خود نیست، و روی آن باید به عنوان تکراری از زبان رنگی و عالی پیامدهایی حساب نمود، که اخیراً در تعلیمات غیر سمبولیکی اناجیل و رسالات به آن اشاره کردیم. و از این رو نتیجه تفسیر، همراه با خط فکری درون هزاره‌ای است. امید آن است که از این طریق، چنان دیدگاهی که نه عجیب و نه غیر کتاب مقدسی است، ستوده شود، تا بدان وسیله مفاهیم تعلیمات مکاشفه برای نیاز روحانی روزگار ما، مکشوف شود.

1- پرده هفتم گشوده می‌شود: رؤیای اول: فرمانده لشکرهای آسمانی (16:11-19) و دیدم آسمان را گشوده و ناگاه اسی سفید که سوارش امین و حق نام دارد و به عدل داوری و جنگ می‌نماید، و چشمانش چون شعله آتش و بر سرش افسرهای بسیار و اسمی مرقوم دارد که جز خودش هیچ کس آنرا نمی‌داند. و جامه‌ای خون‌آلود در بر دارد و نام او را «کلمه خدا» می‌خوانند. و لشکرهایی که در آسمانند، بر اسبهای سفید و به کتان سفید و پاک ملبس از عقب او می‌آمدند. و از دهانش

شمشیری تیز بیرون می‌آید تا به آن امتها را بزند و آنها را به عصای آهنین حکمرانی خواهد نمود و او چرخشت خمر غضب و خشم خدای قادر مطلق را زیر پای خود می‌افشرد. و بر لباس و ران او نامی مرقوم است یعنی «پادشاه پادشاهان و رب الارباب.»

«واقع شد که آسمان گشوده گردید.» چنین می‌گوید حزقیال نبی در اولین آیه کتاب خود، «و رؤیاهای خدا را دیدم.» وقتی در کتاب مقدس سخن از گشوده شدن آسمان می‌شود، نشانه‌ای از یک رؤیای مکاشفه‌ای است. و شروع پرده هفتم نیز از این امر مستثنی نیست. شباهت ظاهری بین شخصی که در اینجا سوار بر اسب سفید است، و شخصی که در پرده دوم نام برده شده (مکاشفه 2:6)، نه در مواردی که در هنگام تشریح باب ششم بلکه در موقعیت‌های متفاوت دو صحنه، نامناسب تشریح شده است. در آنجا سواری می‌بینیم، که نشان می‌دهد بر آمده از کتاب همهور است و کتاب نیز در دست بره قرار دارد، و بره خود در وسط گروه عظیم نظاره‌گران ایستاده است. آن سوار با تمام هیمنه و شکوهش، در نگاه اطرافیان در حد یک سوار معمولی بیان شده است. به هر حال این سوار اخیر هم مانند گرد و باد در صحنه نمایش حاضر می‌شود و بلافاصله صحنه را با حضور خدایی خود، سرشار می‌کند. زیرا حضور خدایی او در اینجا طی سه مرحله اعلام می‌گردد، در ابتدا و میانه و آخر رؤیا.

عنوان «کلمه خدا» (آیه 13) همچنین در آیات اولیه انجیل و اولین رساله یوحنا

یافت می‌شود، و عبارت «امین و حق» (آیه 11) و «پادشاه ورب الارباب» (آیه 16)، در باب‌های پیشین مکاشفه آمده‌اند، یکی در اولین و دیگری در آخرین صحنه (3:14 صحنه اول و 17:14 و صحنه ششم). هر سه از این عناوین متعلق به عیسی مسیح است، و یک مقایسه بین این رؤیا و توصیف مسیح در باب اول، موارد مشابه بیشتری را نشان خواهد داد. به موازات مواردی که توصیف کننده آن سوار در هیئت مسیح است، یادآوری‌های دیگری نیز آمده است. پیروان او، حکومت با عصای آهنین و فشردن چرخشت خشم خداوند، همه در پرده چهارم دوباره ظاهر شده‌اند (4:14 و 5:12 و 14:19 و 20). همه چیز با هم در کار است تا تصویری بیاد ماندنی از مسیح به ذهن القاء کنند.

بیشتر این سخنان مشتق از منابع عهد عتیق است. ما می‌توانیم به عقب برگردیم، به ماورای رؤیای حزقیال از آسمان گشوده شده، به توصیف اشعیاء در باب 63 آیات 1 تا 6، در مورد شخصی که بر اثر لگدمايي چرخشت انگور لباسش خون‌آلود شده، به اشعیاء 3:11 و 4 در مورد شخصی که با عدالت داوری می‌کند. و جهان را با عصای آهنین خود می‌زند، و به مزامیر 8:2 و 9 در مورد شخصی که امتهای را با عصای آهنین خرد می‌کند. تمام این تصاویر حاکی از شخصی بسیار سختگیر است. آیا نبوتی امیدوار کننده‌تر از آنچه که در اشعیاء 9:11 آمده است: «و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فساد نخواهند کرد، زیرا که جهان

از معرفت خداوند پرخواهد بود، مثل آبهایی که دریا را می‌پوشاند» وجود دارد؟ آیا هنوز هم رؤیای نیکوی خداوند در بیان روشن: «... شیران را به نغمه لبهای خود خواهد کشت» (اشعیاء 4:11)، آشکار نشده است؟

وقتی که به پرده اول نگاه می‌کنیم، دو جنبه ذاتی خداوند یعنی «مهربانی و سخت‌گیری» او بوضوح قابل رویت است (رومیان 11:22)، و هم‌چنین در می‌یابیم که این **امین و حق** است که کلیسای فیلادلفیه را پاداش می‌دهد (مکاشفه 7:3) و کلیسای لائودکیه را طرد می‌کند (مکاشفه 14:3). اگر این باب‌های مکاشفه طرح زمانی می‌داشتند، و در موقعیت‌های زمانی می‌گنجیدند، ممکن بود چنین تفسیر شود که مسیح قالب به سوی آخرین نبرد خود پیش می‌تازد. لازم به تذکر است که به هر حال در این باب‌ها سخن از نبرد «آخر» نشده است. به غیر از اشاره‌ای که به مزمور دوم شده است («بر آنها حکمرانی خواهد نمود»)، حتی يك فعل مربوط به آینده در این آیات نیامده است. این آیات حاکی از آنچه که مسیح می‌خواهد انجام دهد نیست، بلکه می‌گوید که او «کی» هست.

و تنها در تکمیل زمان است که «هر چشمی او را [در قالب پادشاه پیروز، داور عادل و فرمانده لشگرهای آسمانی] خواهد دید» (مکاشفه 7:1).

ولی او هیچگاه و نه حتی بر روی صلیب، در خارج از ماهیت اصلی خود ظاهر نشده است. بسیاری از نکات دلگرم‌کننده در

کتاب مقدس، ما را بر این باور وامی‌دارد که ارتش آسمانی او که علاوه بر فرشتگان شامل ما نیز می‌باشد، حتی در این روزگار بر علیه شیطان می‌جنگد، و اینکه حتی در این روزگار انسان‌ها مقابل تخت داوری می‌ایستند و داوری می‌شوند (رساله به افسسیان 6:2 و 12:6 و یوحنا 19:3).

2\_ رؤیای دوم: غلبه او قطعی است (17:19 و 18)

«و دیدم فرشته‌ای را در آفتاب ایستاده که به آواز بلند تمامی مرغانی را که در آسمان پرواز می‌کنند، ندا کرده، می‌گوید: «بیایید و جهت ضیافت عظیم خدا فراهم شوید. تا بخورید گوشت پادشاهان و گوشت سپه سالاران و گوشت جباران و گوشت اسبها و سواران آنها و گوشت همگان را، چه آزاد و چه غلام، چه صغیر و چه کبیر.»

تفکر و اندیشیدن به مکاشفه، بدون یک «خاموشی یک ساعت و نیمه» (اشاره به خاموشی‌ای که جلجتا را در زمان مرگ مسیح فرا گرفت)، بندرت ممکن است - نه تنها بعد از پایان هفت مهر بلکه در پایان هر پرده. ساختار هر کدام از صحنه‌ها نفس‌گیر است، و به معنای واقعی کلام، شما را مبهوت خواهد نمود. چند صفحه قبل به بحث در مورد صحنه ششم پرداختیم: گفتار مبهوت‌کننده هفتم یعنی: و شنیدم چون آواز جمعی کثیر و چون آواز آبهای فراوان و چون آواز رعدهای شدید که می‌گفتند «هللویاء زیرا خداوند خدای ما، قادر مطلق، سلطنت گرفته است» (6:19)، با استفاده از دسته‌بندی وقایع، برای کسی که بکوشد آن را در ذهن خود جسم کند نشان‌دهنده بازتابی ضعیف از

موسیقی آسمانی است. اینک پرده هفتم بیشتر متمرکز شده است و حاوی تصویری قوی است. رؤیای اول بخشی الحاقی است به تصویر مسیح در هیئت «سوار بر اسب» که برگرفته از کتاب مقدس می‌باشد، و اینک در رؤیای دوم بجای تمام فرشتگانی که در قالب سخنگوی خدا، عمل می‌کردند، تنها یک فرشته ظاهر می‌شود. چنین به نظر می‌رسد که همه آن فرشتگان در یکی ترکیب شده‌اند و آن یکی در «آفتاب» ایستاده است، در محلی که تمام نورها در یک نقطه سوزان بر او می‌تابند. پیام او دعوت پرندگان آسمان به ضیافت گوشت مردارها، در پایان جنگ خدا می‌باشد. مفهوم آن آخرین نبرد را در بخش بعد مورد بررسی قرار خواهیم داد، ولی اکنون باید اشاره کنیم، تا جایکه اشاره به نابودی نهایی دشمنان خدا می‌شود، رؤیاهای دوم و سوم حاوی مراجعی تاریخی می‌باشند، (انچنانکه دیدیم) که در رؤیای اول یافت نمی‌شوند. این موضوعی است که بعداً به آن خواهیم پرداخت. اما پیغام روشن «یک فرشته» این است که پی‌آمد این جنگ توسط خداوند طراحی شده است. اینک او کسانی را که دعوتش را برای ضیافت عروسی پسرش، در حالیکه «خوان خود را گسترده [بود] و گاوان و پرواری‌های [او] کشته شده [بودند] و همه چیز آماده [بود]» (متی 22: 4-2 و مکاشفه 9: 19) نپذیرفتند، به ضیافت مرگ دعوت می‌کند. خداوند همه چیز را تهیه دیده است، انتخاب آن با شتاب.

**3 رؤیای سوم: مجازات دشمنان (19: 19-21)**  
 و دیدم وحش و پادشاهان زمین و لشکرهای ایشان را که جمع شده بودند تا با اسب‌سوار و لشکر او جنگ کنند. و وحش گرفتار شد و نی کاذب باوی که پیش او معجزات ظاهر

می‌کرد تا به آنها آنانی را که نشان وحش را دارند و صورت او را می‌پرستند، گمراه کند. این هر دو، زنده به دریاچه آتش افروخته شده به کبریت انداخته شدند. و باقیان به شمشیری که از دهن اسب‌سوار بیرون می‌آمد کشته شدند و تمامی مرغان از گوشت ایشان سیر گردیدند.

در اینجا شاهد اوج مبارزه خدا هستیم، خدایی که در رؤیای اول نیز میتاخت، صحنه جنگ خود را به آنجایی که از پیش مقدر شده بود، میکشاند و جنگ را پایان می‌دهد، که مشروح آن در رؤیای دوم بیان گردید.

علاوه بر آن، در اینجا، وابستگی‌هایی با سایر قسمت‌های گذشته مکاشفه مشاهده می‌شود. چنانکه مسیح در هیئت «فرمانده لشگرهای آسمانی»، بار دیگر مجسم می‌شود، موردی که بارها آن را در سایر قسمت‌های کتاب مقدس دیده‌ایم. بنابراین رهبران نیروهای شورشی که چهره‌هایی آشنا برای ما می‌باشند، «وحش» و «نبي كاذب» هستند. ما آنها را دقیقاً به آن نام‌ها نمی‌شناسیم، ولی با مقایسه آیه 20 با 11:13-18، می‌بینیم که ایندو کسی دیگری جز «وحش» دریا و «وحش» زمین نیستند - دو نیروی اهریمنی بزرگی در کشمکش کیهانی در صحنه چهارم. و نیز آنها را در نقاب‌های مختلف در پرده ششم، آنجا که «فاحشه» و «وحش» توسط اعمالشان نشان دادند که نشانه دیگری برای «ریاستها و قدرتها و جهان داران این ظلمت» (افسیان 12:6) می‌باشند، ملاقات کردیم.

پرده چهارم شامل اخطار و پیش‌بینی نابودى شیطان است (14:8-11 و 17-20)، چنین موضوعی در پرده ششم نیز تسری یافته است، و در اینجا به آن خواهیم پرداخت و توجه خود را به سه آیه متمرکز می‌کنیم. مانند بسیاری از نبوت‌ها، تصویر این آیات بیشتر قیاسی است. مشاهده می‌شود، نابودى بابل که يك باب کامل را در پرده ششم به‌خود اختصاص داده است، در يك جمله تنها متمرکز شده است («این هر دو زنده به دریاچه آتش فروخته شد انداخته شوند...») و در آن جمله، شاهد دو نابودى هستیم، که در اینجا آنها را از هم تفکیک می‌کنیم - فاحشه به دست وحش نابود می‌شود (16:17) و «وحش» به دست بره نابود می‌شود (14:17). ولي از يك نظر، قیاسی انگاشتن آنها، مشابه بیشتر پیشگویی‌های عهد عتیق نیست.

وقتی که پیامبران عهد عتیق به روزهای آینده خداوند نگاه می‌کردند، همیشه نمی‌توانستند تفاوت بین قله‌های دور و تپه‌های نزدیک را تمیز دهند. بعضی از پیشگویی‌های آنها اشاره‌ای بود به دور بودن روز داوری، و پاره‌ای به داوری نزدیک که واقع شده‌اند. وقایع پیچیده‌ای که در رؤیاهای یوحنا، تنها در يك جمله خلاصه شده‌اند، به هر حال ترکیبی از اتفاقاتی نیستند که پاره‌ای از آنها گذشته باشند و پاره‌ای دیگر نزدیک. آنها تماماً مربوط به روز آخر می‌باشند. زیرا که «وحش» و نبي کاذب، در عملکرد خود در این جهان تابع قانون شیطان می‌باشند، و وقتی آنها به دریاچه آتش افکنده می‌شوند،

آنگاه پایان تاریخ می‌باشد و این همان «عاقبت این عالم» است که عیسی به ما می‌گوید، که فرشتگان او «همه لغزش دهندگان و بدکاران را جمع خواهند کرد، و ایشان را به تنور آتش خواهند انداخت» (متی 13: 40-42).

اشاره رؤیای سوم به آینده، مانند اشاره رؤیاهای گذشته به آینده نیست، رؤیای اول نامنظم است: مسیح بعد از روز تجسمش همیشه پادشاه و داور و صاحب خانه بوده است.

رؤیای دوم، دارای اشارات دوجانبه است: این واقعیتی است که هرگاه مخلوقی که به ضد خدا برخاسته است محکوم به فنا بوده است، در حالیکه دعوت شدگان به سفره شام مخوف خداوند، مخصوصاً اشاره به زمان آخر است<sup>1</sup>. وی رؤیای سوم، دقیقاً در نقطه آخر تاریخ واقع شده است. آیه 20، پیشگویی نابودی قدرتهای مافوق‌الطبیعی شیطان است، آیه 21 پیشگویی نابودی بقیه انسان‌ها است.

به دو دلیل، چنین به نظر می‌رسد که «باقیان» (آیه 21) انسان باشند تا شیاطین، انسانهایی که وحش و نپ کاذب را پیروی می‌کنند: آنها بر ضد لشگریان مسیح می‌جنگند، لشگریانی که حدس زده می‌شود کلیسای جنگجوی مسیح در قالب لشگری از فرشتگان باشند. و آن لشگر مخالف با این دسته، با شمشیری که از دهان مسیح بیرون می‌آید، نابود می‌شوند، که ما آن را در

<sup>1</sup> - مراجعه کنید به صفحه 282.

پیغامش فهمیده ایم (افسیان 17:6 و عبرانیان 12:4) - و آنها انسان هستند، نه يك وجود روحاني، چرا که قبلاً به آنها اخطار لازم داده شده است. و به آنها وعده داده شده چنانچه توبه کنند، نجات میابند - در این صورت داخل لشگرهای آسمانی می‌شوند - ولي چنانچه شورش کنند نابود می‌شوند.

لاشه‌های میدان جنگ در اینجا بدون شك مانند شمیري که شورشیان را پاره می‌کند، تمثیلی می‌باشد. ولي اگر اینچنین باشد، واقعیت چه خواهد بود؟

**4- رؤیای چهارم: شیطان (3-1:20)**  
 و دیدم فرشته‌ای را که از آسمان نازل می‌شود و کلید هاویه را دارد و زنجیری بزرگ بر دست وی است. و اژدها یعنی مار قدیم را که ابلیس و شیطان می‌باشد، گرفتار کرده، او را تا مدت هزار سال در بند نهاد. و او را به هاویه انداخت و در را بر او بسته، مهر کرد تا امتها را دیگر گمراه نکند تا مدت هزار سال به انجام رسد؛ و بعد از آن می‌باید اندکی خلاصی یابد.

بحث‌هایی که در مورد این قسمت شدت گرفت، پیش از این در مقدمه صحنه بررسی گردیدند، آنچه را که می‌خواهیم در اینجا تعریف کنیم، مفهوم هزار سال اسارت شیطان است که در بقیه قسمت‌های کتاب مقدس نیز دیده می‌شود.

در ظاهر امر، مطمئناً هنوز «هزاره» فرانسیده است، تلویزیون، رادیو، روزنامه‌ها هر روز به ما یادآوری می‌کنند

(گرچه نه با این کلمات) که شیطان زنده است و در سیاره زمین زندگی می‌کند. پس چگونه در مورد او گفته می‌شود که در چاه بی‌انتهایی در بند است؟ منظور از رؤیای چهارم تجسم يك واقعه است، که هنوز در آینده قرار دارد، مانند جنگ در رؤیای سوم.

ولي دقیقاً چه چیزی در اینجا می‌خواهد گفته شود، و سایر قسمت‌های کتاب مقدس در مورد آن چه می‌گویند؟ نخست کردار او: شیطان گرفتار و در بند است. هر اندازه تفسیری بر این موضوع خواه در نوشته مفسرین و خواه در بیان دنیای اطراف خودمان وجود داشته باشند، ارزش تفسیری که با کلام مسیح صورت گرفته است را ندارند، و اینجاست که در تعلیمات مسیح شاهد يك مرجع کتاب مقدسی دیگر از اسارت شیطان هستیم. سه تا از انجیل‌ها به توصیف «مرد زورمند و پوشیده در سلاح» پرداخته‌اند که «خانه خود را نگاه می‌دارد، تا اموالش محفوظ باشد» (لوقا 21:11 و مرقس 27:3 و متی 29:12). داستان ادامه می‌یابد و به تشریح ظهور «شخص زورآوري دیگر» می‌پردازد که کار او تاراج دارایی‌های مرد زورآور اول است. متی و مرقس می‌گویند: تازه وارد، بر او هجوم می‌آورد و «بر او غلبه می‌یابد» و او را اسیر می‌کند. اکنون میدانیم که هدف این داستان تشریح وقایعی است که برای شیطان اتفاق می‌افتد و همچنین وقایعی است که در طی دوره «تجسم» برای او اتفاق می‌افتد. با رجعت اول مسیح، ملکوت خدا آمده بود، و او روح‌های شریر را بیرون

افکند تا دقیقاً ماهیت شیطان را نشان دهد، زیرا تمام قوآت شیطان توقیف و محبوس میشوند. ممکن است هنوز بپرسیم کلمه «محبوس شدن» چه مفهومی را به ما القاء میکند، در حالی که چنین به نظر میرسد او با آزادی تمام به کارهای خود ادامه میدهد. ولی طرح این سؤال به معنی پشت کردن به این حقیقت نیست که چنان عبارتی و انجام آن، مکاشفه 2:20 و مرقس 3:27 را به هم مرتبط کرده است.

موضوع دوم: شیطان اسیر و به سیاه چال افکنده میشود، «تا امتهای را دیگر گمراه نکند» (3:20).

در اینجا دوباره ممکن است گفتن اینکه، او حتی امروز از گمراه کردن امتهای منع شده باشد، و یا بعد از آمدن مسیح قادر به فریب مردم نیست، کاملاً غیرواقعی به نظر برسد: مطمئناً او هنوز به فریب انسان ادامه میدهد، و آیا این بدین معنی است که دوره «هزاره» هنوز نرسیده است؟

اینک به آنچه که در مورد امتهای در بقیه کتاب مقدس آمده است، توجه کنید. آنها از طریق نسل ابراهیم برکت خواهند یافت و نور آنها، خادم موعود خداوند خواهد بود. وقتی مسیح بچه‌ای کوچک بود، شمعون پیر او را در آغوش گرفت، او را شناخت که همان نسل ابراهیم و خادم خدا است: نوری برای مکاشفه بر امتهای مانند جلال اسرائیل (پیدایش 18:22 و 6:49 و لوقا 2:32).

در طول زندگی زمینی عیسی، مردان حکیم جنبه او را به عنوان یک مرد هشداردهنده

به انسان از فریب‌های شیطان تشخیص داده بودند (متی 12:1-2) و این جنبه مسیح در مثل‌هایی نظیر، یوزباشی رومی (متی 13:5-8)، زن کنعانی (متی 21:15-28) و اجتماع یونانیان (یوحنا 20:12)، متبلور گردیده است. چنان نمونه‌هایی در زندگی کلیسا نیز تکرار شده‌اند: «و مردم یهود دیندار از هر طایفه زیر فلک...» در روز پنتیکاست دیدند که همه امت‌ها با زبان آنان سخن می‌گویند، و با رسالت خود، سامریان، رومیان، و یونانیان را متحول می‌کنند (اعمال 5:2 و 5:8 و 19:11).

با توجه به پیشگویی مسیح مبني بر اینکه انجیل به تمام امت‌ها موعظه خواهد شد، اکثراً چنین برداشتی شده است، که آن مرحله تنها زمان کوتاهی قبلاً رجعت دوباره‌اش، صورت می‌گیرد. اینک ما به ذکر ادعای تکان دهنده پولس رسول می‌پردازیم که گفته است تقریباً در نیمه‌های قرن اول میلادی، انجیل «به تمامی خلقت زیر آسمان موعظه شده است» (متی 14:24 و مرقس 10:13 و رساله به کولسیان 23:1). این رسول مسیح چه چیزی را می‌خواهد بگوید؟ واضح است! بشارت گسترده‌ای که از آن سخن می‌گوید، نمی‌تواند به مفهوم عملی بشارت به هر نژادی باشد. بگذارید در اینجا به تکتک افراد این نژادها فکر نکنیم! اما آنچه که اتفاق افتاد این بود که انجیل علیرغم اینکه برای یهودیان محدود بود، ولی به طور گسترده‌ای در دسترس امت‌ها قرار گرفت. از زمان عیسی مسیح تاکنون انجیل يك مژده جهانی بوده است، به طوری که

قبل از تولد مسیح در «زمانهای جهالت» (اعمال 17:30) سابقه نداشته است. به نظر می‌رسد این تفسیر کاملاً با کتاب مقدس منطبق باشد که «هزاره» مکاشفه 20:3، دوره‌ای است که دیگر شیطان قادر به نگهداری امتهای تا آمدن مسیح و اسارت خودش و رهایی امتهای از بند او، که در حیطة قدرت مسیح است، نمی‌باشد. بدین ترتیب ارتباط بین سقوط شیطان و ملاقات مسیح با یونانیان (یوحنا 12:20-32) و عملیات بشارتی مذکور در لوقا 10:17 و 18 توجیه پذیر می‌شود.

در هر زمان می‌بینیم کلیسا دچار دگرگونی می‌شود، و ناتوانی شیطان در فریب دادن امتهای از نو، اعلام می‌گردد. آن «هزار سال» که به اعتقاد ما با رجعت اول مسیح شروع شد، هنوز ادامه دارد و معادل است با «3/5 سال»ی که در طی آن شاهدان پرده سوم در جهان موعظه می‌کنند و «زن» پرده چهارم، در بیابان زنده می‌ماند. ولی در آخر آن دوره، زمانی خواهد رسید که بر طبق آیه سوم «برای مدت کوتاهی» شیطان از محدودیتهایی که عصر کلیسا بر او تحمیل کرده است، آزاد می‌شود.

و این تفسیر، با رهایی پایان دوره «هزاره» که در مکاشفه و سایر قسمت‌ها بیان شده است، همخوانی دارد، و تفسیری را که پی‌گیری می‌کنیم، تأیید مینماید. در پرده سوم، دو شاهد خدا که بدون هیچ مانعی کلام خدا را مدت 3/5 سال موعظه می‌کنند، برای مدت 3/5 روز خاموش

می‌شوند<sup>1</sup>. در پرده چهارم دیدیم که «وحش» دریا بعد از مردن در اثر زخم مهلکش. زنده می‌شود، و گرچه این تمثیل را نشانه‌ای از جاودانگی اجتماع شریر شیطان فرض کرده‌ایم<sup>2</sup>، اگر تمثیلی از خصوصیات فردی و مأموریت خود شیطان باشد، نباید متعجب شویم.

در پرده ششم، و در مرحله‌ای که «هفت سر» به یوحنا نشان داده شده، صحنه ادامه یافت تا آمدن «ده شاخ» که برای او به مفهوم آینده است، و چنین به نظر می‌آید که اشاره‌ای باشد به تجدید حیات بزرگ شیطان در پایان زمان<sup>3</sup>. بنابراین در پرده هفتم «و چون هزار سال به انجام رسد شیطان از زندان خود خلاصی خواهد یافت تا بیرون رود و امت‌هایی را که در چهار زاویه جهانند، گمراه کند» (مکاشفه 7:20 و 8).

پولس در رساله دوم تسالونیکیان باب دوم، آنچه را که قبل از برگشت مسیح انجام می‌شود تشریح می‌کند: «... زیرا که تا آن ارتداد، اول واقع نشود و آن مرد شریر یعنی فرزند هلاکت ظاهر نگردد، آن روز نخواهد آمد» (آیه سوم). ولی اینک قدرت خدایی «مانع» اوست، گرچه به ملاحظاتی، سرانجام «آن سر بی‌دینی الان عمل می‌کند...» (آیات 6 و 7)

اما وقتی محدودیت‌ها تمام می‌شود، جهان دو مرتبه شاهد «عمل شیطان ... و به هر قسم

<sup>1</sup> - مراجعه کنید به صفحه 143.

<sup>2</sup> - مراجعه کنید به صفحه 175.

<sup>3</sup> - مراجعه کنید به صفحه 247.

فرب و ناراستي براي هالكين» مي‌شود (آيات 9 و 10). پيش‌بيني‌هاي غيرسبوليكي پولس، به طور قابل ملاحظه‌اي با نبوت‌هاي سبوليک باب بيستم مکاشفه، مطابقت پيدا مي‌کند، بطوري که تصور اشاره آن دو بخش به شرايط مختلف، مشکل مي‌شود.

اگر رساله به تسالونيکيان، پايان عصر کليسا را که در حقيقت معادل تشریح مکاشفه از پايان هزاره مي‌باشد، تشریح مي‌کند، اين رساله رابطه‌اي در بين هزاره و پاروسيا (تکميل زمان) برقرار مي‌کند، زيرا در آن رساله بما مي‌گويد، پاروسيا رجعت پر جلال مسيح است - «تجلي تکامل زمان» (چنانچه مي‌توان عبارت «تجلي ظهور» در رساله دوم به تسالونيکيان 2:8، را چنين ترجمه نمود) - که نقطه پاياني به آخرين طغيان شيطان مي‌گذارد و همچنين در موقع مقتضي، بر طبق همين باب از کتاب مقدس نقطه پاياني بر «هزار سال» محدوديت شيطان، خواهد گذاشت.

و بار ديگر روشن مي‌شود که نظم دريافت رؤياها توسط يوحنا، همان نظم تاريخي وقايع نيست. رؤيائي سوم ما را به پايان زمان مي‌برد، سپس رؤيائي چهارم ما را به نقطه آغاز ميرساند. اين حقيقت که يوحنا نابودي «وحش» را قبل از اسارت شيطان ديده است، در نظم واقعي آن اتفاقات نقشي ندارد. و اين مورد است که بوسيله درک مفاهيم هر رؤيا با توجه به ساير قسمت‌هاي کتاب مقدس مشخص مي‌گردد.

براي مثال، هزاره رؤيائي چهارم و پنجم را مقايسه کنيد با مندرجات کتاب حزقيال ني. نام بردن از جوج و ماجوج به کدام

يك از باب‌هاي كتاب حزقيال مربوط مي‌شود (8:20)؟ پیامد وقایع در باب بیستم مکاشفه، شکست شیطان، رستاخیز مقدسین برای هزار سال حاکمیت، شورش بر علیه خداوند در بازگشت شیطان و آخرین نبرد، در باب بیست و یکم با استقرار اورشلیم جدید، ادامه می‌یابد. آخرین باب‌های کتاب حزقيال موارد مهمی را نشان می‌دهند: شکست «ادوم» و رستاخیز اسرائیل برای يك صلح درازمدت (باب‌های 35 و 37)، سپس شورش و شکست «جوج» (باب‌های 38 و 39)، که با رؤیای اورشلیم جدید ادامه می‌یابد (باب‌های 40-48). جالب این است که، دعوت به جشن عروسی در رؤیای دوم (با توجه به 17:19، ظاهراً قبل از سقوط شیطان و هزاره) مشابه دعوتی به خوردن استخوان‌های جوج است (حزقيال 17:39)، بعد از آخرین شورش در رؤیای پنجم. یوحنا (یا حزقيال: یا هردو) در پاره‌ای از تفسیرهای خود توجهی به ترتیب تاریخی نداشته‌اند.

#### 5- رؤیای پنجم: کلیسا (10\_4:20)

و تختها دیدم و بر آنها نشستند و به ایشان حکومت داده شد و دیدم نفوس آنانی را که به جهت شهادت عیسی و کلام خدا سر بریده شدند و آنانی را که وحش و صورتش را پرستش نکردند و نشان او را بر پیشانی و دست خود نپذیرفتند که زنده شدند و با مسیح هزار سال سلطنت کردند. و سایر مردگان زنده نشدند تا هزار سال به اتمام رسید. این است قیامت اول. خوشحال و مقدس است کسی که از قیامت اول قسمتی دارد. بر اینها موت ثانی

تسلط ندارد بلکه کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند کرد. و چون هزار سال به انجام رسد، شیطان از زندان خود خلاصی خواهد یافت تا بیرون رود و امت‌هایی را که در چهار زاویه جهانند، یعنی جوج و ماجوج را گمراه کند و ایشان را به جهت جنگ فراهم آورد که عدد ایشان چون ریگ دریاست. و بر عرصه جهان برآمده، لشکرگاه مقدسین و شهر محبوب را محاصره کردند. پس آتش از جانب خدا از آسمان فرو ریخته، ایشان را بلعید. و ابلیس که ایشان را گمراه می‌کند، به دریاچه آتش و کبریت انداخته شد، جایی که وحش و نی کاذب هستند؛ و ایشان تا ابدآباد شبانه روز عذاب خواهند کشید.

ترجمه RV آیه چهارم نسبت به ترجمه RSV نزدیکتر به زبان اصلی یوحنا است و به نظر می‌رسد که در آنجا یوحنا بین دو گروه، یعنی آنهاییکه به «ایشان حکومت داده شد» و «آنهايي که به جهت شهادت عیسی و کلام خدا سر بریده شدند و آنانی را وحش صورتش را پرستش نکردند» قائل به تفاوت شده است. ولی در ترجمه یونانی نه نقطه‌ای هست و نه عبارت «همچنین دیدم». و آنچه که یوحنا نوشت بیشتر شبیه این است «و تخت‌ها دیدم (و آنها بر آن نشسته بودند و داوری به آنها داده شده بود)، و نفوس سربریده شدگان، و کسانی که وحش را پرستش نکردند و آنها زندگی و حکومت کردند.» از این جهت، بیشتر چنین به نظر می‌رسد که در آیه 4 تخت‌های داوری با يك گروه تنها اشغال شده‌اند: گروه زندگان — حاکمان مقدس که متحمل رنج شدند و یا

پرستش وحش را نپذیرفتند<sup>1</sup>. حتی با آن توضیح حاکمیت هزار ساله مقدسین در رؤیای پنجم، در نگاه اول همانقدر اسرارآمیز است که در بند شدن هزار ساله شیطان در رؤیای چهارم. این رؤیا با «رستاخیز اول» شروع می‌شود. این رؤیا حاوی کسانی است که بخاطر مسیح سربریده شدند، بنابراین موقعیت آن فرضاً دنیای ماورای مردگان است. در آن دنیا آنها به صورت «داور» ظاهر می‌شوند، که قدرت کلیسا را بر انسان و فرشتگان مذکور در اول قرن‌تیان 2:6 و 3، تداعی می‌کنند، و در هر دنیایی که قرار گرفته باشند، مطمئناً امری مربوط به آینده است. و اینک همه این امور قبل از رستاخیز کلی در آیه پنجم، صورت می‌گیرند. در نگاه کردن از این طریق، حکومت مقدسین، گرچه ظاهراً قسمتی از آن هزار سال است نه جاودانی، بلکه در واقع خیلی دور به نظر می‌رسد. از سوی دیگر رؤیای چهارم به نظر می‌رسد نشان دهنده این موضوع باشد که «هزاره» نماد دیگری از عصر کنونی کلیسا می‌باشد. و وقتی ما می‌پرسیم، آیا تفسیر آیه 4 در آیه 6 الزماً آنرا در دنیایی و رای دنیای تجربه‌های کنونی ما قرار می‌دهد؟ پاسخ منفی است و درک آن در موضوعات این دنیا کاملاً ممکن است.

<sup>1</sup> - دانیال 22:7

یوحنا در مکاشفه 1:6 با چنین گفته است که اینجا در این روزگار هم، مردم خدا در قالب پادشاهان و کهنه سلطنت می‌کنند. پولس در مورد قدرت آینده کلیسا نیز در رساله اول قرن‌تیان 2:6 و 3، سخن گفته است، دقیقاً با این هدف که نشان دهد که کلیسا شایستگی «داوری امور مربوطه به این جهان را» دارد. «قیامت اول» راه کاملاً قابل درکی است در اشاره به آنچه که عهد جدید در بسیاری از قسمت‌ها، آن را گذر از مرگ به زندگی توصیف کرده است، بخصوص تولد تازه انسان در قالب فردی مسیحی<sup>1</sup>

مقدسین کسانی هستند که از این زندگی جدید برخوردارند. شاید در آیه 4، یوحنا بین کسانی که مرده‌اند و کسانی که نمرده‌اند، تفاوت قائل شده است، ولی حتی در آنصورت، آنها با مسیح زندگی و حکومت می‌کنند.<sup>2</sup>

آیه پنجم نیز به آن مفهوم می‌تواند به کار رود، اگر خدا ما را «با مسیح زنده نمی‌کرد»، «مرده در خطاهای خود» برای بقیه عمر تا روزی که حتی شریران هم با

<sup>1</sup> - یوحنا 24:5، افسسیان 5:2، رساله اول یوحنا 11:5 و 12. از سوی دیگر بسیاری از معتقدان به بیانش درون هزاره‌ای، این معنی را برداشت کرده‌اند که گذر مسیحیان از این زندگی به زندگی بعد، درست در لحظه مرگ صورت می‌گیرد، مقدسین بر تخت نشسته، کسانی هستند که مرده‌اند - مراجعه کنید به وال ورد ص 284.

<sup>2</sup> - مجدداً می‌بینیم ترجمه RSV با جمله «که زنده شدند» و حتی در پاره‌ای چاپ‌ها «که زنده شدند دوباره» موجب سوء تفاهم می‌شود.

آواز پسر انسان<sup>1</sup> قیام می‌کنند باقی می‌مانیم - اگرچه نه بصورت جاودانی. در مورد موت دوم بعداً در بررسی آیه 14، بحث خواهیم کرد.

آیه 7 نیز مشابه آیات 4 و 5 است: هزار سال که در طی آن مقدسین حکومت می‌کنند و شیطان در معرض آزمایش قرار می‌گیرد، و با جنگی عمده پایان می‌یابد. نامها و مکانها متفاوت‌اند. اما تنها يك جنگ ممکن است وجود داشته باشد که هم جهانی باشد و هم نهایی، و باید همان جنگی باشد که در «آرماگدون» صحنه پنجم واقع شد، آنجا که «پادشاهان تمام ربع مسکون» گردهم می‌آیند، «برای آن روز جنگ عظیم خدای قادر مطلق» (14:16) و باید همان برخورداری باشد که بین پادشاهان ده شاخ و بره که پادشاه پادشاهان است، درپرده ششم صورت گرفته است (14:17). و باید که همان جنگی باشد که در رؤیای سوم این پرده، به آن اشاره کردیم، آنجا که «وحش» پادشاهان زمین و لشگرهای ایشان را جمع کرد، تا با کسی که بر اسب سفید سوار بود، جنگ کند، و با تمام لشگریان خود نابود می‌شود (19:19-21).

نبرد آخرین تاریخ - با توجه به آنچه که در مورد يك دشمن واقعي بنام «جوج» از سرزمین ماجوج» در نبوت حزقیال (2:38) گفته شد، در مکاشفه او نمی‌تواند قدرت خاصی و یا حتی اتحاد چند قدرت باشد: درجه و مقیاس جنگ نهایی با توجه به گستردگی

<sup>1</sup> - افسسیان 5:2 و یوحنا 5:28 و 29.

رؤیا مبنی بر نه تنها تجمع «پادشاهان روی زمین» در زیر پرچم خدا، بلکه «امت‌هایی که در چهار زاویه جهانند. . . و عدد ایشان چون ریگ دریاست»، این فرضیه را غیرممکن ساخته است. توجه کنید به عمق معنای ترکیب دو تصویر قوی برای بیان کلیسا - در تصویر اول، شهر آسمانی که پایه‌ریزی شده است و خیمه آنانی که در روی زمین بیگانه و غریباند (عبرانیان 9:11 و 13:10).

به اوجی که در آن تخریب دشمنان با دخالت خداوند فرو می‌نشیند توجه کنید و «هنگامیکه عیسی خداوند از آسمان با فرشتگان قوت خود ظهور خواهد نمود در آتش مشتعل» (دوم تسالونیکیان 7:1)، و توجه کنید به درجه تنبیه که در نهایت منجر به سقوط نهائی شیطان خواهد شد و اینکه «همیشه و همیشه روز و شب عذاب خواهد کشید.»

زیرا اینها واقعیت‌های نهایی می‌باشند. نام «جوج» حزقیال گسترش یافت بر «آنانی که خدا را نمی‌شناسد و انجیل خداوند، عیسی مسیح را اطاعت نمی‌کنند» (دوم تسالونیکیان 8:1). این است چگونگی آخرین تجزیه و تحلیل: در آخر فقط یا مسیح وجود دارد یا شیطان. مسیح که برای همیشه زنده است و آنهایی که با او هستند، و شیطان که برای همیشه می‌میرد، و آنانی که با او هستند نیز می‌میرند. انسان در بین آن دو، انتخابی همیشگی و روزانه دارد

6- رؤیای ششم: داوری نهایی (20:11-15)

و دیدم تختی بزرگ سفید و کسی را بر آن نشسته که از روی وی آسمان و زمین گریخت و برای آنهاجایی یافت نشد. و مردگان را خرد و بزرگ دیدم که پیش تخت ایستاده بودند؛ و دفترها را گشودند. پس دفتری دیگر گشوده شد که دفتر حیات است و بر مردگان داوری شد، به حسب اعمال ایشان از آنچه در دفترها مکتوب است. و دریا مردگانی را که در آن بودند باز داد؛ و موت و عالم اموات مردگانی را که در آنها بودند باز دادند؛ و هر یکی به حسب اعمالش حکم یافت. و موت و عالم اموات به دریاچه آتش انداخته شد. این است موت ثانی، یعنی دریاچه آتش. و هر که در دفتر حیات مکتوب یافت نشد، به دریاچه آتش افکنده گردید.

تاکنون به این نتیجه رسیده‌ایم که این صحنه در سطحی عمیق‌تر از پرده چهارم، نمایانگر حقایق مؤکد است. پرده چهارم شامل «نمایش تاریخ»، نیروهای نیکی و بدی و کشمکش کیهانی بود که این نیروها در آن سهم بودند. پرده چهارم به موازات مراحل تاریخی بود، چراکه کشمکش حاصله نتیجه اصطکاک زمان کهنه یا زمانی که شیطان غاصب «حاکم این جهان است» با زمان جدید یا، زمانی که ملکوت خدا بر جهان حاکم است، می‌باشد، و تازگی و تحول، با اولین ظهور مسیح آغاز شد. زمان تاریخی هر کدام از این دوره‌ها قابل تخمین است. این پرده نیز، همان نمایش را عرضه می‌کند و آغاز و پایان «هزار سال» در اینجا منطبق است با آغاز و پایان «سه و نیم سال» در پرده چهارم. اما همه چیز مختصر شده است. ترتیب تاریخی تجسم مسیح در

باب 12 و مجموعه ستیزه‌های باب سیزدهم و چهاردهم در برخورد بسیار خشن این صحنه خلاصه شده است. پنج رؤیای اول از «نمایش ماورای تاریخ» بسادگی نمایان‌گر مسیح و پیروزی او و شیطان و شکست او و کلیسا می‌باشد، که در آن دوره جنگ بین نیکی و بدی صورت می‌گیرد. نظیر آن، بخش مربوطه به صحنه هفتم است، و کاملاً مطابقت دارد با نتیجه‌گیری اخیر ما در مورد معنی عدد هفت، یعنی اینکه پرده هفتم مکاشفه، به چنان موضوعاتی پرداخته است.<sup>1</sup>

بخش ششم این صحنه، تقریباً همانند بخش‌های ششم تمامی صحنه‌ها، اکثراً در رابطه با «پایان» يك ماجرا است.

مهر ششم، مصیبت مرگ دنیا را نشان می‌دهد، کرنای ششم، آخرین اخطار خدا است، رؤیای ششم در صحنه چهارم ظهور آخرین بلا را نشان می‌دهد، جام ششم نشان دهنده مجازات نهایی خدا است، و گفتار ششم، آخرین سخنها در مورد بابل است. ممکن است ما نقطه تلاقی دو خط فکری را طراحی کنیم و انتظار داشته باشیم که در مکاشفه 11:20-15 آنچه را که در نهایت در دو صحنه آمده است، سرانجام خواهیم دید - حقیقت بنیادی، مانند نتیجه پرده هفتم، و پایانی نظیر آن چه که در بقیه قسمت ششم آمده است:

پایان نظم خلقت (آیه 11) و هلاکت آنهاییکه نامشان در دفتر حیات ثبت نشده (آیه 15) و پایان قدرت مرگ و «دشمن آخر

<sup>1</sup> - مراجعه کنید به ص 68.

که نابود می‌شود»، (آیه 14 و رساله اول قرن‌تینان 26:15). آخرین حقیقت بزرگ و بنیادی و لازم داورِ است: رسیدگی به همه حساب‌ها و مجازات همه شریران.

و این ممکن است پاسخ این سؤال را روشن کند که «مردگان»ی که در پیشگاه تخت سفید بزرگ ایستاده‌اند، دقیقاً چه کسانی هستند؟

آنها به سادگی می‌توانند، مردگان روحانی باشند (کسانی که در روح مرده‌اند)، کسانی که براساس تفسیر ما از رؤیای پنجم، در پایان هزار سال، دوباره بر می‌خیزند (5:20). مسیح در یوحنا 29\_24:5، تعلیم می‌دهد که انسان وقتی کلام او را بشنود «از موت به حیات منتقل [می‌شود]». تمام این بخش، تشکیل دهنده يك تفسیر واضح بر رؤیاهای پنجم و ششم می‌باشد.

اینک صدای مسیح شنیده می‌شود، که وعده حیات جاوید را به مردگان می‌دهد، یعنی هر مرده‌ای که صدای او را بشنود زنده می‌گردد (یوحنا 5:24 و 25)، و این مرحله می‌تواند «رستاخیز اول» باشد. بانگ آینده مسیح، تمام مردگان را برمی‌خیزاند (یوحنا 5:28 و 29): آنهایی که حیات روحانی یافته‌اند، ولی مرده‌اند دوباره به زندگی برمی‌گردند (رستاخیز زندگی) و آنهایی که هرگز از مرگ روحانی بر نمی‌خیزند، برای اولین و آخرین بار برانگیخته می‌شوند، و آنهاً صرفاً بخاطر تحمل مجازات خودشان (در رستاخیز داورِ).

هر يك از این مراحل ممکن است «رستاخیز دوم» باشند، که با «رستاخیز اول» منافات دارد، نظیر معاف شدن مقدسین از داوری (یوحنا 5:24) و حتی شاید آنها در پیشگاه تخت سفید و بزرگ قرار نگیرند - حال بگذار فکر کنیم آنها در همانجا داوری می‌شوند: در این حالت مردگان رؤیای ششم با مردگان رؤیای پنجم یکی می‌باشند، یعنی شریران و مردگان در روح. شق دیگر این است که احتمال دارد رؤیای ششم شامل تمام مردگان باشد، مقدسین و گناهکاران به طور یکسان در پیش تخت داوری می‌ایستند.

این رؤیا حاوی کلمات ساده‌ای است، و اگر مستقل از رؤیای پنجم خوانده شود، با اظهارات پولس مطابقت می‌کند، یعنی اینکه همه ما باید در داوری خدا حاضر شویم (رومیان 10:14 و رساله دوم قرنتیان 5:10). هنوز هم عدم حضور مقدسین در پیشگاه داوری به مفهوم یوحنا 5:24، محتمل است، از آنجا که درج نام آنها در دفتر حیات، موجب ابطال اتهاماتی می‌شود که در «دفتر اعمال» انسان، به آنها نسبت داده شده است. امکان اعتراض به دیدگاه دوم موجود است<sup>1</sup> اما، این دیدگاه احتمالاً با آنچه که قبلاً در مورد موقعیت این

<sup>1</sup> - خواه معنی «مرگ» در حقیقت، مسئله روشنی در فکر یوحنا باشد، خواه داوری مسیحیان، جدا از موضوع تخت سفید داوری باشد، و خواه که منظور مکاشفه 15:20 الزاماً همه مردگانی باشد که نامشان در دفتر حیات مکتوب است، جای چون و چرا باقیست

قسمت در طرح کلی کتاب، گفته شده، تأیید می‌شود. آنچه که بنیادی توصیف می‌شود وجود بخشی از صحنه هفتم یعنی موضوع پایان جهان در ششمین قسمت آن صحنه است. حال کلام اینکه، آن صحنه، داوری (و دقیقاً داوری نهایی) را ترسیم می‌کند. عملکرد این رؤیا طوری است که خواننده تصور می‌کند از پهن‌ترین قلم‌ها و زنده‌ترین رنگ‌ها، برای یک تفسیر ساده‌تر استفاده شده است.

ممکن است حتی ما بتوانیم با بررسی فراوان، به خصوصیات اشخاصی که «مرده‌اند» دست یابیم، شاید چیزی که بر یوحنا نشان داده شده است صرفاً یک حقیقت مطلق است، یعنی: بعد از مرگ نوبت داوری می‌رسد (رساله عبرانیان 9:27).

تنها مورد اضافه شده، اما مهم‌ترین آن، بنیادی است که داوری بر آن بنا شده است.

اول دفتر حساب‌ها باز می‌شوند و سپس «بر مردگان داوری [می‌شود] به حسب اعمال ایشان از آنچه در دفترها مکتوب است» (12:20). بر طبق قانون اکیدی که در پرده اول دیدیم، مسیح می‌گوید «و هر یکی از شما را بر حسب اعمالش جزا خواهم داد.»<sup>1</sup> «هنوز به آن بنیادی که سرنوشت ابدی انسان بدان وابسته است نپرداخته‌ام، زیرا باید دفتر زندگی گشوده شود، خواه که انسان به دریاچه آتش افکنده شود و یا نشود، و خواه نام انسان در آن دفتر

<sup>1</sup> - مکاشفه 2:13 مراجعه کنید به صفحه 48

پیدا بشود یا نشود، زیرا هیچ راه گریزی از داوری خداوند نیست. در اینجا داوری بر طبق اعمال انسان است، و سؤال این است: اعمال چه کسانی؟ دفتر حیات متعلق به بره است (8:13) و هر کس نامش در آن دفتر است، متعلق به او می‌باشد، اطاعت از او، گناهانشان را می‌پوشاند و قدرت او، آنها را تقدیس می‌کند. آنها همچنین به خاطر عدالت مسیح، در زمره عادلان محسوب می‌شوند و از آن عدالت بهره‌مند می‌شوند. کسانی که از گناهان خود شرم‌منده نیستند، و جلال نجات را نپذیرفته‌اند، و هرگز نامشان در دفتر حیات مکتوب نگردیده است، عذری جز عدالت خویش ندارند و آن هم عذری کاملاً ناموجه برای معاف شدن آنان از «موت ثانی» یعنی مردن روح، می‌باشد.

بیانیه یوحنا در 6:20 حاکی از این است که تنها موت اول بر مقدسین قدرت دارد، و آن هم مرگ جسمانی است. «موت ثانی» بدون شك همان موردی است که مسیح بیان کرده است: «و از قاتلان جسم که قادر به کشتن روح نمی‌باشند، بیم مکنید، بلکه از او بترسید که قادر است بر هلاک کردن روح و جسم را نیز در جهنم» (متی 28:10).

#### 7- رؤیای هفتم: عصر جدید (8:1-21)

و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید، چونکه آسمان اول و زمین اول در گذشت و دریا دیگر نمی‌باشد. و شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می‌شود، حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است. و آوازی بلند از آسمان شنیدم که

می‌گفت: «اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم‌های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود. و خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد. و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود زیرا که چیزهای اول درگذشت.

« و آن تخت نشین گفت: «الحال همه چیز را نو می‌سازم. » و گفت: «بنویس، زیرا که این کلام امین و راست است. »

باز مرا گفت: «تمام شد! من الف و یا و ابتدا و انتها هستم. من به هر که تشنه باشد، از چشمه آب حیات، مفت خواهم داد. و هر که قالب آید، وارث همه چیز خواهد شد، و او را خدا خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود. لکن ترسندگان و بی‌ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و جادوگران و بتپرستان و جمیع دروغگویان، نصیب ایشان در دریاچه افروخته شده به آتش و کبریت خواهند بود. این است موت ثانی. »

از آنجا که به نظر می‌رسد، قسمت‌های ششم از هر پرده، به نوعی «پایان» پرداخته است. قسمت هفتم صحنه‌ها نیز به نظر می‌رسند، مبحثی در ماورای «پایان» می‌باشند.

پرده سوم (کرناها)، پرده چهارم (رؤیای کشمکش کیهانی)، و پرده ششم (سخنی چند در مورد بابل)، در یک نگاه اجمالی با «ابدیت» و صداهای آسمانی گروه‌هایی که خدا را به خاطر پایان کارش ستایش می‌کنند، مرتبط هستند. در پرده پنجم که مربوط به مجازات‌هایی است که به دنیای

انسان وارد می‌شود، و سر و کار کمتری با ابدیت دارد، ویرانی نهایی در جام هفتم، که همراه است با صدایی که از تخت خدا برمی‌خیزد، که می‌گوید: «همه چیز کامل شد»، حتی در صحنه دوم با سکوتی که بعد از گشوده شدن مهر هفتم حکمفرما می‌شود، این نظم رعایت شده است، زیرا اگر تمام بخش‌های هفتم صحنه‌ها به ابدیت پرداخته باشند، و پرده دوم فقط به مشکلات زندگی پرداخته باشد، طبیعتاً وقتی که شش مهر تاریخ باز می‌شوند، چیزی برای گفتن باقی نمی‌ماند. در پرده هفتم نمایش سراسری گناه و رستگاری نشان داده می‌شود، و اینک در هفتمین بخش این صحنه، نگاه صحنه متوجه ابدیتی دور دست می‌شود. اینجا يك دنیای جدید است، و می‌شود آن را همین دنیای زمینی‌تصور کرد، زیرا یوحنا می‌تواند آن را در عبارت يك آسمان و يك زمین تعریف کند - ما خود را در يك نظم بیگانه از هستی نخواهیم یافت. ولي این يك تحول ریشه‌ای است، و «دریا» یعنی نماد هرچه که خود را در حکومت خداوند، دلسرد و منکوب می‌بینند و در اساطیر باستانی با Tiamat، غول هرج و مرج، تمثیل شده است و سراسر نابود شده است. رؤیای هفتم با چنان نگاهی به پیش رو، يك مثال قابل توجه از مراحل که اخیراً به آن پرداختیم، ارائه م‌دهد، که توسط آن تکه‌های مکاشفه بهم پیوسته

می‌شوند، و مطالب آن صحنه به صحنه گسترش یافته و پیشرفت می‌کنند.<sup>1</sup>

زیرا آنچه‌انکه خواهیم دید، پرده هشتم تقریباً تمام بخش‌های هفتم هر صحنه را گرفته است و آنها را در یک تعریف تنها ولی مشکل از تصویری از زندگی در دنیایی که خواهد آمد، ترکیب کرده است. مثل این می‌ماند که ما از یک راهرو که دارای هفت اتاق است بگذریم، و در هر اتاقی یک پنجره باز به سوی ابدیت را ببینیم، و در آن لحظه که از راهرو خارج می‌شویم، خود را در فضای باز احساس می‌کنیم. ما هنوز به آنجا نرسیده‌ایم، زیرا پرده هشتم تا مکاشفه 9:21 شروع نمی‌شود. ولی با نگاهی به جلو، طرح قابل ملاحظه فوق، برایمان آشکار می‌شود. پرده هشتم را با کرنای هفتم یا گفتار هفتم مقایسه کنید، آن وقت شباهت بین آن دو را می‌بینید.

کرنای هفتم و گفتار هفتم چنان‌اند که گویا برای موضوعی مشابه طراحی شده‌اند. اما پرده هشتم را با رؤیای هفتم این صحنه مقایسه کنید و تشابهی بین آنها نمی‌بینید. این پرده توصیفی است. آنها نه فقط موضوعی یکسان بلکه تصویری یکسانند. به کلامی دیگر، بخشی که در پیش روی ما قرار دارد، هم در نظم کلی خود و هم در جزئیات یک پیش‌نگری است از آخرین پرده نمایش که مختصراً آن را در اینجا می‌کشاییم.

<sup>1</sup> - مراجعه کنید به ص 202

اندیشیدن به حلقه‌های اتصال بین دو موضوع، موافقت با اظهارات «موریس<sup>1</sup>» را مشکل می‌سازد، که گفته است: «یوحنا، کتاب خود را با یک سری ملاحظات گوناگون گردآوری کرده است.» با «پیوستگی‌هایی اینچنین سست و بیربط، در حقیقت عده‌ای از مفسران بر این عقیده‌اند که یوحنا این بخش آخر را بدون اینکه اصلاح کند، آن را در شکل نهایی خود، رها کرده است.»

در مقابل، هر قسمتی که ثابت شده باشد از بدنه اصلی و تشکیل دهنده کتاب مکاشفه است، در موقع پرداختن به صحنه هشتم، تشریح خواهد شد، و به ارتباط بین آنچه که در اینجا می‌بینیم و آنچه که در آنجا خواهیم دید، خواهیم رسید.

2:21 = 10:21-21: اولین الهام: شهر خدا

3:21 = 22:27-21: دومین الهام: مسکن خدا

4:21 و 5 = 1:22-5: سومین الهام: دنیای

خدا

5:21 = 6:10-22: چهارمین الهام: کلام خدا

6:21 = 11:15-22: پنجمین الهام: کار خدا

6:21 و 7 = 16:22 و 17: ششمین الهام: برکت

نهایی خدا

8:21 = 18:22 و 19: هفتمین الهام: لعنت

نهایی خدا

<sup>1</sup> - مکاشفات یوحنا نوشته لئون موریس صفحه 257.

## 19:22\_9:21

پرده هشتم  
اورشلیم عروس  
هفت الهام آخرین

1- پرده هشتم گشوده می‌شود (9:21)  
با حفظ تفاوت‌های بین پرده هشتم از سایر صحنه‌ها، این تفسیر نیز از تفسیر سایر صحنه‌های پیشین اندکی متفاوت است: یک تعبیر گسترده از آیه اول ترجیحاً آن را به صورت مقاله‌های کوتاه نشان می‌دهد.  
*ویکی از آن هفت فرشته که هفت پیاله پر از هفت بلای آخرین را دارند، و مرا مخاطب ساخته گفت: «بیا تا عروس منکوحه بره را به تو نشان دهم.»*  
آیه‌ای مختصر و مفید! اما در اینجا، ما از قدرت بیان آن که ممکن است ساده‌ترین جملات مکاشفه باشد، آگاهیم. به دو شخص ذکر شده در این آیه توجه کنید و سپس تصویری خواهید دید از جلال و تحرك.

## الف. فرشته

ما قبلاً در این مورد صحبت کردیم که «فرشتگان جام دار» به صورت رشته‌های بودند که هماهنگی مکاشفه را نگهداشته‌اند. اولین حضور این فرشتگان در رؤیای ششم، پرده چهارم اتفاق افتاد و آن جا پیش گفتار پرده پنجم بود که وقتی آغاز شد، سراسر آن به فرشتگان بلا، اختصاص یافت. سپس یکی از آنها یوحنا را به بیابان برد تا «فاحشه» پرده ششم را به او نشان دهد، و اینک فرشته دیگر (و شاید هم همان فرشته) او را به قله کوهی می‌برد تا عروس را به او نشان دهد، و بدین ترتیب پرده هشتم معرفی می‌شود. همان سؤالی که در مورد «وحوش زنده» در صحنه دوم (6:1-8)، مطرح شده بود در مورد «فرشتگان بلا» نیز مصداق پیدا می‌کند.

آیا نویسنده نخواستہ است از آنها به عنوان «یک گروه نغمه سرایان» در معرفی پرده‌های ششم و هشتم، استفاده کند، تا آنچه را نزدیک است، اعلام کنند؟ و آیا دلیلی وجود دارد که چرا یک «فرشته جام» بیشتر از هرکس دیگری به عنوان سخنگویی شایسته در هر یک از این مکان‌ها، توجیه شود؟

یک راه حل برای دست یابی به پاسخ سؤال فوق در 1:15 یافت می‌شود، و آن زمانی است که فرشتگان جام دار برای بار اول به صحنه می‌آیند. بلاهایی که در جام خود خواهند آورد در عبارت «آخرین هستند زیرا که به آنها غضب الهی به انجام رسیده است» توصیف شده است. و اینجا نقطه عطف

نمایش است. نامه‌های پرده اول در رابطه با شرایط کلیسا در جهان گشوده شدند. پرده دوم يك آغاز واقعي است، شکسته شدن مهرها به جهت افشاي مشکلاتي که بر کلیسا و جهان وارد می‌شوند. کرناها، پرده سوم را با اخطارها پر کرده‌اند و ما می‌توانیم آنها را نامحدود تعریف کنیم از آنجا که تنها دو شانس به انسان عرضه می‌دارند، یا توبه یا مجازات، و رؤیاهای پرده چهارم، نمایش روحانی تاریخ را در پیش‌چشمان ما آغاز می‌کنند. در حقیقت در تمام این چهار صحنه یا پرده، مفهوم «باز شدن» دیده می‌شود. از پرده پنجم به بعد این مفهوم با «بسته شدن» جایجا می‌شود. از پنج آیه اول، باب پانزدهم، پنجره‌ای از پرده چهارم، به پرده پنجم گشوده می‌شود، و فرشتگانی آشکار می‌شوند که با کارهای خود خشم خداوند را به انجام می‌رسانند، و بدین وسیله حضور خود را ثابت می‌کنند. وقتی صحنه‌های پیشین ویران شدن ربع مسکون را در تاریخ معین نشان می‌دهند (پرده دوم)، و سپس از طریق اخطار خداوند  $\frac{1}{3}$  زمین نابود می‌شود (پرده سوم)، در پرده پنجم که در مورد بشریت توبه نکرده است، زمین به نهایت مصیبت خود می‌رسد. بدین ترتیب پرده ششم تشریح کننده پایان نهایی نظم جهانی است، و پرده هفتم نگاهی عمیق‌تر به پایان سیطره شیطان دارد. در این سه پرده، دیگر خبری از اخطار نمی‌بینیم، بلکه صحبت از تنبیه است، صحبت از بسته شدن است نه باز شدن، صحبت از پایان است، نه آغاز، تا آنجا که

ساختمان کلی نمایشنامه نشان دهنده يك ارتباط قابل توجه در بين تكتك صحنه‌هاي آن مي‌باشد. چهار بخش در يك دسته قرار گرفته‌اند، دو بخش ديگر ادامه آن چهار بخش است، و سپس يك بخش هفتم که در بیشتر شرایط، حالت برتري و اوج خود را نشان نمي‌دهد، به منزله موتوري است که به حد اعلاي گردش خود رسیده است و احتیاج به تعویض دنده دارد. يعني پرده هفتم نمایشي را که در شش پرده اول در صحنه تاريخ اجراء شد، با حضور خودش اشغال مي‌کند، و در آخرين هجوم خود، ما را به ماوراي تاريخ ميبرد. با حفظ معني احتمالي عدد هفت، سرانجام اموري را مکشوف مي‌سازد که واقعييت دارند: آنگاه که همه گفتار حاکی از اين است که فقط يامسيح هست، يا شيطان، و يکي بايد پيروز شود و ديگري نابود شود.

اما، اينک ما با يك سؤال معماگونه مواجه مي‌شویم. اگر اين تجزيه و تحليل صحيح است، چرا بايد صحنه هشتمی وجود داشته باشد! آیا منتظر نبودیم که مکاشفه با هفت رؤيا در هفت صحنه به آخر برسد؟ و اينک آیا، مفهوم اسرارآمیزی از عدد «8» که تنها مورد آن را، مکاشفه در 11:17 به ما نشان داده است («آن وحشي که بوده و نيست هشتمين است»)، نيافته‌ایم؟ بله! يك عدد برجسته يعني «هشت» در کتاب مقدس وجود دارد که در جهش اوليه خود به فکر ما شکست مي‌خورد، فقط بدین جهت که معمولاً آن را به عنوان يك «هشت» واقعي، نمي‌پنداریم. ولي خيلي خوب آن را مي‌شناسیم. هفت‌هاي بديهي را از میان

کلیه «هفت»ها در فرم عهد عتیقی بخاطر آورید: هفته‌ای با 6 روزکار، آراسته شده با يك روز استراحت - روزسبت جهت آسودن. با توجه به باب اول سفر پیدایش، سبت را به عنوان يك طرح بنيادي خداوند در کار آفرینش جهان، مشاهده می‌کنیم (پیدایش 1:1-3:2). ولي در مرکز مکاشفات کتاب مقدس نیز قابل دسترسى است، زیرا خداوند آن را در کار نجات خود دسته‌بندی کرده است.

در «جمعه نيك» بود؛ ششمین روز هفته که کار فدیة مسیح، نه در يك قبر خالی، بلکه بر روی صلیب به اوج خود رسید: «تمام شد» (یوحنا 19:30).

و در يك روز شنبه که روز آسایش (سبت) است، یعنی هفتمین روز، «هفته» در جلال تلاش نیرومندی از محبت، آراسته شد.

در تقویم یهود «سبت روز بزرگی است» (یوحنا 19:31). و در حقیقت همینطور بود! اما چون حواریون مسیح، رستاخیز او را در روز سبت پیش‌بینی نکرده بودند، برای آنها روز غم انگیزی بود (لوقا 17:24)، آنها می‌باید شادی کنند، چراکه در این روز، کار نجات به انجام رسید. اما، البته چیزهایی بودند که باید پی‌گیری شوند. هفتمین روز به عنوان پایان شریعت اعلام شده بود، پایان سراسری سیستم عهد عتیق که بر شریعت قرار داشت، و پایان حکمرانی گناه که، قدرت خود را از شریعت گرفته است، اما یکشنبه، هشتمین روز (از یکشنبه پیش تا این یکشنبه - م)، کار بزرگتری انجام شد: اعلام مسیح به عنوان

«پسر خدا، به قوت... از قیامت مردگان»  
(رومیان 4:1)!

اولین روز هفته جدید، در حقیقت اولین روز عهد جدید بود.

اندکی حیرت‌آور است که طرحی چنین مفضل، نهفته در ماورای خلقت و تکمیل شده با آمرزش خدا، در رابطه با آنچه که مسیح آن را «دنیای جدید» (یا به تعبیر متی 28:19، «نسل جدید») می‌نامد، بار دیگر در آخرین باب کتاب مقدس آشکار گردد.

کتاب مقدس برای تشریح آخرین صحنه مکاشفه، برنامه بزرگی تدارک دیده است. زیرا براساس مکاشفه 8:21، ما نه تنها شاهد هفت صحنه، بلکه هفت صحنه در هفت بخش می‌باشیم = چهل و نه رویاً.

هیچ فرد یهودی وجود ندارد که برای یک لحظه در عظمت عدد «چهل و نه» و آنچه که به دنبال آن می‌آید، شک کند: «و برای خود هفت سبت سالها بشمار، یعنی هفت در هفت سال و مدت هفت سبت سالها برای تو چهل و نه سال خواهد بود. و در روز دهم از ماه هفتم، در روز کفاره، کرنای بلند آواز را بگردان: در تمامی زمین خود کرنا را بگردان، سال پنجاهم را تقدیس نمایید و در زمین برای جمیع ساکنانش آزادی را اعلان کنید، این برای شما یوبیل خواهد بود، و هر کس از شما به قبیله خود برگردد» (سفر لاویان 10\_8:25).

با رسیدن سال یوبیل، زمان آزادی تمام بردگان یا غلامان، تجدید اتحاد فامیلی، جبران تمام خطاهای گذشته، شروع می‌شود. «هشت»ی که در پی هفت می‌آید و «پنجاه»ی

که به دنبال «هفت در هفت» می‌آید، نمونه‌هایی از شروعی پرجلالند. گرچه در این مورد اختلافاتی در اینجا و آنجا به چشم می‌خورد، ولی اساساً در زمینه طرح اجمالی خود در صحنه‌های مکاشفه، که پایان جهان را در هر بخش ششم صحنه‌ها، و پیروزی مسیح را در هر بخش هفتم صحنه‌ها، نشان می‌دهد، تغییرناپذیر است. پس با چه هدفی بعد از هفت‌ها، شاهد یک صحنه هشتم می‌باشیم؟

بنابر یک تفسیر از «کارید»<sup>1</sup> وقتی ما می‌پرسیم «این چه مفهومی در جهان ما دارد؟» پاسخ دقیق این است: هیچ مفهومی در جهان ما ندارد، بلکه به طور کلی مقوله‌ای است آسمانی. تکرار یک نمونه روشن‌کننده، در اینجا ضروری است: همان هفت اطاقی که قبلاً گفتیم که از هر هفت اطاق یک پنجره به فضای باز گشوده شده است، و وقتی ما هفت اطاق را ترک می‌کنیم در حقیقت به فضای باز می‌رسیم - به باغ عدن، که بهشت است: «چیزهای کهنه درگذشت، اینک هم چیز تازه شده است» (دوم قرن‌تیاں 17:5). و روی هم رفته شایسته‌تر این بود که پرده هشتم با یکی از فرشتگانی که حامل جام‌اند و پایان خشم خدا را نوید می‌دهند، آغاز شود. کمتر مفسرینی توانسته‌اند معنی صحنه هشتم را بهتر از تفسیر آخرین سی. اس. لویس در داستان قدیمی «آخرین نبرد» به تصویر بکشند:

<sup>1</sup> Caird صفحه اول در رابطه با نمونه‌های آسمانی مکاشفه.

اموری که بعد از آن واقع می‌شوند، به قدری عظیم و زیبا هستند که من نمی‌توانم آنها را بنویسم. آن امور برای ما به منزله پایان تمام داستان‌ها است، در واقع زبان ما از بیان آن زندگی و شادمانی که در پی آن می‌آید، عاجز است. ولی برای آنهایی که شاهد آن مرحله‌اند، آغاز دیگری برای یک داستان واقعی است. سراسر زندگی آنها در این دنیا و ماجراجویی‌هایشان در ناریا، همه در هم نوردیده شده و صفحه‌ای تازه آغاز شده بود. اینک سرانجام، فصل اول یک داستان بزرگ را، که هیچکس در این جهان قادر به خواندنش نبود، شروع کردند که برای همیشه ادامه دارد: و در آن، هر فصل از فصل پیشین خود زیباتر است»<sup>1</sup>

#### ب. عروس

فرشته ابتدا سعادت آسمانی رامعرفی می‌کند، عروس از جانهای خوش بختی می‌گوید که از برکات آسمانی برخوردار می‌شوند. اندکی قبل از اینکه اولین بار این فرشته را دیده باشیم، به طور غیرمستقیم چیزهایی از او شنیده‌ایم. فرشتگان حاوی جام تا نیمه‌های مکاشفه ظاهر نشده‌اند، آنجا که آنها را در هیئت عروس، هم به صورت نماد و هم به صورت نمادپرداز، درست در ماورای پرده اول، می‌بینیم.

مفهوم «عروس مسیح» تشکیل‌دهنده زمینی نامه به کلیسای طیاتیرا می‌باشد، آنجا که مسیح او را متهم به پیروی از ایزابل، نبیّه کاذب می‌نماید، که «بندگان مرا تعلیم داده، اغوا می‌کند...» (مکاشفه

<sup>1</sup> - سی. اس. لوییس - آخرین نبرد - 1956.

20:2)، می‌تواند به درستی مفهوم گناهان جنسی را داشته باشد. ولی وقتی اتهام متوجه خود ایزابل می‌شود، عبارت «فساد» (مکاشفه 21:2 و 22)، اشاره‌ای به گناه روحانی است. (نماد و نمادپردازی. م). ما احتمالاً در باب دوم در این مورد صحبت کردیم. وقتی می‌بینیم در عهد عتیق، اسرائیل متهم به زناکاری می‌شود، بدین دلیل است که ایزابل از طریق ازدواج با خدای خود رابطه پیدا کرده است («زیرا که آفریننده تو که اسمش یهوه صباوت است، شوهر تو است» اشعیا 5:54) و بنابراین تمام گناهان او را می‌توان بی‌وفایی و بی‌ایمانی نسبت به خداوند، توصیف نمود.

اینک اگر ازدواجی مطرح نباشد، زنایی نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد، بنابراین اگر در کلیسای طیاتیرا، بی‌وفایی (بی‌ایمانی) دیده می‌شود، نشان دهنده این است که از پیش پیمان ازدواجی بوده است که با بی‌وفایی نقض گردیده است. مسیحیان آن کلیسا با مسیح ازدواج کرده بودند. به کلامی دیگر و از زبان عهد عتیق، اسرائیل، عروس خداوند بودند، که امروز بر طبق توضیحات بسیاری از مراجع عهد جدید، همان کلیسا می‌باشد.<sup>1</sup> نه بدین معنی که خدا را دو زن بوده است، بلکه بدین معنی که «اسرائیل» و «کلیسا» دو نام برای یک «عروس» می‌باشند. کوتاه کلام اینکه او (عروس) یعنی مردم خدا در تمام

<sup>1</sup> - مرقس 2:19 و متی 2:22 و یوحنا 29:3 و دوم قرن‌تیا 2:11 و افسسیان 25:5.

اعصار، سیمای دیگری از «مادر» در مکاشفه 6-1:12 است. هنگامیکه نماد عروس به طور مجازی در صحنه اول آمده است، واقعیت زمینی را که نمادپردازی کرده است، حقیقی است، زیرا موقعیت کلیسا (معرفی شده با هفت کلیسای واقعی) در همان زمینه صحنه اول قرار دارد. ما آموختیم که در این هفت نامه، پزشکی خدایی بدون شک، موقعیت «واقعی» کلیسا را تشخیص داده بود. و تشخیص او در یک سطح و آن، زندگی روزانه جوامع کلیسایی در دنیای واقعی بود، که در طی نامه‌ها، در واقع کامل‌ترین تشخیص بود.

ولی آن مرحله، در مقایسه با یک سینه رامای تمام رنگی (سینمای سه بعدی) و حماسی آنچه که واقع شده بود، نمایشی بود از خطوط سیاه و سفید در یک صحنه محدود و کوچک. اندیشه ما در صدد است، از آنچه که پولس رسول آن را «عرض و طول و ارتفاع و عمق» نامید (افسیان 18:3)، مفهومی به دست آورد، و برای درک آن، رؤیاهای ما گسترش می‌یابد، آنچنانکه اشعیاء نبی گفته است، مانند «زمین بی‌پایان» (اشعیاء 17:33) می‌شود. واقعیت این است که هر یک از این مکاشفات، درسی عملی برای آموختن می‌باشند. با این وجود نمی‌توان انکار کرد که چرخ و مهره تنبل و گردن‌داز زندگی روزانه مسیحی در مقابل آن نمایش عظیم کوتاه آمده بود. کلیسای ضعیف و قدیمی مسیحیان با مشکلات و کوتاهی‌های خود، در چنان صحنه‌ای آشکار شده بود که گویا «وحش» و «فرشتگان» نور افکن‌های صحنه را، از آنجا دزدیده بودند. در

اینجا حسی است که در آن برای ما بهتر است که توجه خود را هرچه بیشتر و بیشتر از موضوعات دنیوی برداشته و روی وقایع آسمانی و جنگاوری مسیح متمرکز کنیم: او باید افزوده شود، و ما باید کاهیده شویم، تادر پایان او، همه چیز از همه چیز باشد.

و این تمرکز موجب خواهد شد با اشتیاق بیشتری به استقبال صحنه هشتم برویم. ما از مرزهای فضا و زمان به سمت حاکمیت‌های جاودانی نور میرویم، نگوییم که شیطان، که حتی کمترین کاستی در آن جا نیست:

جایی که چشمان هر آفریده‌ای بر ستایش برة تنها دوخته شده است. اینک او تنها نیست. صحنه ما به او اختصاص یافته است و در حقیقت نقش اول را بازی می‌کند. آیا این نور ناآشنا، علیرغم اینکه این همه سیماهای مختلف او را بررسی کردیم، همچنان ناآشنا مانده است...؟

و او عبارتست از «عروس، زن بره»، عبارتست از کلیسای مسیح. عبارتست از شما و عبارت است از من. با چه تمثیل دیگری می‌توانیم رابطه خود را با مسیح بیان کنیم، یعنی همان آخرین صحنه کتاب مقدس، که ازدواج ما را با بره نشان می‌دهد: «غسل [داده شده] بوسیله کلام طاهر» (افسیان 26:5 و 27).

چه خوب میشد که کلیسا در این زمانه بی محبت می‌توانست آن هیبت شایسته خود را، آنچنانکه در رؤیاهای پرشکوه آمده است، باز پس گیرد، و سپس ارزش و افتخار واقعی خود را که ظاهراً در گرو جشن عروسی آسمانی او با همسر دوست داشتی‌اش

می‌باشد، باز یابد. و سر انجام اینکه در مورد وضعیت خود تصمیم بگیرد، و ارزش واقعی خود را باز یابد، از آنجا که به مسیح امید بسته است، او تطهیر خواهد شد، آنچنان که پاک است (اول یوحنا 3:3).

## 2- مکاشفه اول: شهر خدا (10:21 - 21)

آنگاه مرا در روح، به کوهی بزرگ بلند برد و شهر مقدس اورشلیم را به من نمود که از آسمان از جانب خدا نازل می‌شود، و جلال خدا را دارد و نورش مانند جواهر گرانبها، چون یشم بلورین. و دیواری بزرگ و بلند دارد و دوازده دروازه دارد و بر سر دروازه‌ها دوازده فرشته و اسم‌ها بر ایشان مرقوم است که نام‌های دو ازده سبط بنی‌اسرائیل باشد. از مشرق سه دروازه و از شمال سه دروازه و از جنوب سه دروازه و از مغرب سه دروازه. و دیوار شهر دوازده اساس دارد و بر آنها دوازده اسم دوازده رسول بره است. و آن کس که با من تکلم می‌کرد، نی طلا داشت تا شهر و دروازه‌هایش و دیوارش را بپیماید. و شهر مربع است که طول و عرض مساوی است و شهر را به آن نی پیموده، دوازده هزار تیر پرتاب یافت و طول و عرض و بلندی‌اش برابر است. و دیوارش را صد و چهل و چهار ذراع پیمود، موافق ذراع انسان، یعنی فرشته. و بنای دیوار آن از یشم بود و شهر از زر خالص چون شیشه مصفی بود. و بنیاد دیوار شهر به هر نوع جواهر گرانبها مزین بود که بنیاد اول، یشم و دوم، یاقوت کبود و سوم، عقیق سفید و چهارم، زمرد و پنجم، جزع عقیق

و ششم، عقیق و هفتم، زبرجد و هشتم، زمرد سَلَقِي و نهم، طویاز و دهم، عقیق اَخْضَر و یازدهم، آسمانجونی و دوازدهم، یاقوت بود. و دوازده دروازه، دوازده مروارید بود، هر دروازه از یک مروارید و شارع عام شهر، از زر خالص چون شیشه شفاف.

تجربه یوحنا در این قسمت درست مانند تجربه حزقیال نبی است، آنجا که: «در رؤیاهای خدا مرا به زمین اسرائیل آورد. و مرا بر کوه بسیار بلند قرار داد که بطرف جنوب آن مثل بنای شهر بود» (حزقیال 2:40). در نگاه نخست شاید ارتباطی بین این دو رؤیا نباشد، ولی در قسمت بعد، این تشابه بیشتر آشکار می‌شود که همان رؤیای معروف اشعیاء نبی از اورشلیم جدید است (اشعیاء باب 60). و هم چنین می‌توان ارتباطی فرض کرد بین سنگ‌های گرانبهائی که شهر یوحنا را آراسته است با جواهراتی که در حزقیال 13:28 آمده است (عظت از دست رفته پادشاه صور)، و اشعیاء 11:54 (بازسازی صهیون)، و خروج 17:28 (سنگ‌هائی که بر «سینه‌بند عدالت» رئیس کهنه قرار داشتند و منقوش به نام قبایل اسرائیل بودند).

تصویری که یوحنا می‌بیند، آمیزه‌ای است از عناصر تمام آن رؤیاها، که در بازتاب نور آن شهر، آشکار می‌شوند، دیوارها و دروازه هایش، اندازه‌ها و زیبایی‌اش. در مورد این معادله‌های کتاب مقدسی و جزئیات تشریحی یوحنا، تفسیرهای زیادی شده است. اما برای هدفی که در اینجا دنبال

می‌کنیم مفیدترین سؤالی که می‌توانیم به زبان آوریم، در رابطه به موضوع مکاشفه است، نه جزئیات آن. چه چیزی در این شهر است که یوحنا توجه خاصی بدان دارد، و چرا؟ مطمئناً پاسخ سؤال ما اینستکه یوحنا می‌خواست بدانند خدا چگونه آنرا ساخته است - که با پیش‌آگاهی صحنه هشتم ما، در انتهای صحنه هفتم، پاسخ خود را یافته است: «و شهر مقدس ... حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود، آراسته شده است» (2:21).

اگر از سمبول بعد، یعنی شهر استفاده شود، حاضر شدن عروس به سادگی قابل تشریح است. و آنست اولین مکاشفه پرده هشتم و آشکارکننده چگونگی آماده شدن عروس برای میهمانی ازدواج.

و باز هم خوانندگان مسیحی باید به خاطر داشته باشند که عروس یعنی شهر، چیزی غیر از کلیسای مسیح نیست: کلیسای امروز مسیح، کلیسای امروز ما. همه ما از طریق این آیات به آینه نگاه می‌کنیم. ما تنها نظاره‌گر نیستیم - ما خود نمایش هستیم. این است آنچه که هستیم: «عمارت خدا» (اول قرن‌تینان 9:3). شهری که به ما نشان داده شده همان شهری است که سرانجام در آن خواهیم بود - آنچه که اکنون در حس ما در سطح «آسمانی» است و آنچه که در تجربه‌های زمینی ما، خدا اخیراً برای ما ساخته است. تحت او نورشهر را می‌نمایاند. کلمه «Radiance» در ترجمه RSV، معمولاً به معنی «بدنه نور دهنده می‌باشد»، مانند یک ستاره و یا یک چراغ (فیلیپیان 15:2). شاید ترجمه RSV (همراه با سایر ترجمه‌های

جدید) قصد دارد از يك نام بی‌مسما بیش از يك نام واقعی استفاده کند، زیرا تصور اینکه شهری تنها با يك لامپ غول‌آسا مثل «جواهر گرانبها، چون یشم بلورین» روشن شود، مشکل است. به هر حال ما در وری این آیات چیز دیگری را می‌بینیم (آیات 16 و 21)، و مطمئناً نور مخصوصی موجود است، که تصویر آن از طریق نور چراغها، ستاره‌ها و مشعل‌های دو صحنه اول به ذهن القاء می‌شود، و آن، همان روح خدا است، که ساکن شده است و تمام ساختار دنیایی را روشنی بخشیده است (اول قرن‌تین 13\_9:2 و 17\_9:3).

اولین ماهیت شهر جاودانی عبارتست از «خدا» که با روح خودش «در وسط [آن] است» (مزمور 5:46)، بهمان طریق، آخرین کلام حزقیال مربوط به اورشلیم پرچال در رؤیای خودش، این است که نام او، از آنرو باید «خدا آنجاست» (یهوه شمه) باشد (حزقیال 35:48). سپس دروازه‌ها و دیواری‌های شهر را می‌بینیم. اشاره «دوازده اساس» (آیه 14) بیشتر گمراه‌کننده است، و اشکالات غیرضروری را به آن می‌افزاید. شاید یوحنا شهری را دیده است، نظیر آنچه که معماران قرن‌های بعد ساخته‌اند، مانند نمای غربی قلعه ولز که هر يك از شش ستون‌های حامل آن، ستون‌های غول‌آسایی می‌باشند، و دروازه‌های يك در میان آن، بندرت بلندتر از این نوع «اساس» یا فونداسیون می‌باشند. دیوارها و دروازه‌های اورشلیم یوحنا ظاهراً آنطور قرار گرفته بودند که هرگاه

کسی به هر طرف شهر نگاه می‌کرد، آن را به صورت، گوشه - ستون - دروازه - ستون - دروازه - گوشه - ستون، می‌دید. علاوه بر آن، هر دروازه نام یک قبیله یهودی را بر خود دارد، و هر ستون نام یک حواری مسیح. مجموع دوازده بعلاوه دوازده، عددی که مدت‌ها قبل در صحنه دوم و 24 پیر (آنها حلقه زده بودند بر گرد کسی که «مانند یشم بود» (3:4) که معرف دسته‌هایی از ایده‌های مربوطه بودند، مشاهده کردیم. دروازه‌ها و دیوارها فرضاً نماد حفاظت شهر هستند، و هم چنین به معنی راه دخول به محدوده آن می‌باشند. دروازه‌ها در هر سمتی از شهر باز هستند. و «انسان[ها] از مشرق و مغرب و شمال و جنوب» برای پیوستن به ابراهیم و اسحاق و یعقوب از آنجا وارد می‌شوند. امتهای و یهودیان در اورشلیم آسمانی (لوقا 13:28 و 29) متحد شدند برای کسی که وارد «اسرائیل می‌شود»، و کسی که ایمان خود را بر بنیاد رسولان بنا می‌نهد (افسیان 2:19-22)، امنیت ابدی وجود دارد. هیچ چیزی در خارج از آن محدوده وجود ندارد. سپس شهر پیمایش می‌شود، آنچنانکه معبد نیز در پرده سوم اندازه‌گیری می‌شود (1:11). تانسان داده شود که هر اینچ از آن شهر بدون شک در نظر خداوند حساب شده است. این اندازه‌گیری شکل غریبی را برای ما مجسم می‌کند که کافی است ما را قادر سازد تا غرابت نور جواهر آسای آیه 11 را بپذیریم، چراکه شهر به جای اینکه به

صورت مربع مجسم شود، در شکل مکعب نشان داده شده است، و آن هم مکعبی که ابعادش فرضاً 1500 مایل است! که رقم 144 زراع احتمالاً اشاره به ضخامت آن است و نه ارتفاع دیوارهای غول‌آسای آن که در «یکصد و چهل و چهار زراع» بیان شده است. این ارقام الزاماً اندازه‌گیری انسانی یا فرشته‌ای می‌باشند (آیه 17)، زیرا در زبان انسانی چیزهایی هستند که در واقع روحانی می‌باشند، و یا دقیق‌تر بگوییم، چند بُعدی می‌باشند، بنابراین آنچنانکه قبلاً متوجه شدیم. تخمین واقعی آن در حد توان ما نیست.<sup>1</sup>

اما کار برای یوحنا مشکل نیست، عصای طلائی او می‌تواند، هم با فوت هم یا اینج، هم با مایل (و هم با کیلومتر) طول و عرض و ارتفاع‌ها را محاسبه کند: «مرا آزموده‌ای و شناخته‌ای ... فکرهای مرا از دور خوانده‌ای... و همه طریق‌های مرا دانسته‌ای» (مزامیر داود 139: 1-3). سرانجام، زیبایی اورشلیم تازه، به تصویر کشیده می‌شود: دیوارهای پوشیده از سنگ‌های گرانبها، هر دروازه‌ای يك مروارید تنها، ساختمانها و فضاهای باز شهر، ساخته شده از زرخالص و چون بلور شفاف. و با چنین درخشش پرشکوهی، خداوند تدارك کامل خود را برای «عروس، زن بره» آماده کرده است. نور روح خدا، اورشلیم

<sup>1</sup> - مراجعه کنید به ص 186 - در ریاضیات فرشته‌ای رقم مهم دیگری نهفته است. زیرا اگر او تمام ابعاد مکعب را اندازه‌گیری می‌کرد، اندازه‌گیری نهایی مساوی بود با  $144000 = (12000 * 12)$ .

تازه را از درون، روشن کرده است، او در يك بدن متجلی شده است - تمام کسانی که متعلق به دوازده سبط بني اسرائیل و ساخته شده در تعلیمات دوازده حواری مسیح می‌باشند. خداوند عروس خود را جزء به جزء تعریف کرده است، و او را در پوششی از زیبایی بی‌همتا ملبس کرده است. چنین تدارکی را نیز ممکن است برای کلیسا مشاهده کنیم و به محض اینکه همین امروز کلیسا را بشناسیم، از خدا تشکر می‌کنیم، چون، کلیسا که عمل اوست و «آنچه خدا می‌کند تا ابدالابد باقی خواهد ماند.» (کتاب جامعه 14:3).

برعکس هر آنچه که اکنون در زمرة امور جاودانی نیستند، دیگر جایی در بین ما نباید داشته باشند. اگر زیبایی عروس را برنیافرازیم، آنگاه وقتی که می‌آید تا در مکان دامادی، ما را به جشن ازدواج خود دعوت کند، چه پاسخی برای آلوده کردن او خواهیم داشت؟

**3** مکاشفه دوم: سکونت خدا (21:22-27)

و در آن هیچ قدس ندیدم زیرا خداوند خدای قادر مطلق و بره قدس آن است. و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنایی دهد زیرا که جلال خدا آن را منور می‌سازد و چراغش بره است. و امتهما در نورش سالک خواهند بود و پادشاهان جهان، جلال و اکرام خود را به آن خواهند درآورد. و دروازه‌هایش در روز بسته نخواهد بود زیرا که شب در آنجا نخواهد بود. و جلال و عزت امتهما را به آن داخل خواهند ساخت. و چیزی ناپاک یا کسی که مرتکب عمل زشت یا دروغ

شود، هرگز داخل آن نخواهد شد، مگر آنانی که در دفتر حیات بره مکتوبند.

اشعیاء نبی می‌گوید: «حصارهای خود را نجات و دروازه‌های خویش را تسبیح خواهی نامید» (اشعیاء 18:60). رؤیای یوحنا از اورشلیم تازه، در نظر اول مشابه رؤیای حزقیال و اشعیای نبی است، ارتباط بین این قسمت از مکاشفه و باب باشکوه 60 اشعیاء قابل توجه است.<sup>1</sup> ولی قبل از آن باید بپرسیم منظور از این آیات چیست؟ آنچه که در خلال این آیات بما تفهیم می‌شود، نه تنها شبکه‌ای از مراجع کتاب مقدسی است، بلکه اظهاراتی قوی از فرضیه‌های کتاب مقدس است. اگر مکاشفه اول از مکاشفات پرده هشتم، خلاصه‌ای از اوضاع کلیسا است، دومین مکاشفه خلاصه‌ای از انجیل است. بنابراین، خلاصه‌ی پایانی پرده هفتم این مسئله را روش کرده است، زیرا انجیل پیام خدا است که انسان را به سوی ارتباط با خداوند باز می‌گرداند، و این عنوانی است که در آنجا به مکاشفه داده شده بود، که در اینجا نیز دیده می‌شود - همان وعده «اینک خیمه خدا، با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قومهای او خواهند بود» (3:21). و بدین جهت است که مکاشفه دوم، به معبد و یا در حقیقت به نبودن معبد، پرداخته است، معبد یهود مانند نمونه

<sup>1</sup> آیات 23-26 را مقایسه کنید با اشعیاء 3:60 و 11 و 19 و همچنین آیه 27 را؛ اشعیاء 1:52 مقایسه نمائید.

قدیمی اش - تابوت عهد، مکانی بود که خدا گفته بود در آنجا، مردم خود را ملاقات می‌کند، و مکانی بود که مردم بفهمند که او در میانشان ساکن است (اول پادشاهان 13\_11:6 و خروج 22:25).

در اورشلیم آسمانی، احتیاجی به معبد نیست، زیرا بودن درون شهر، یعنی بودن با خدا. جلال خدا در هر گوشه و کنار آن نفوذ کرده است. اخیراً دیدیم که حتی طلایی که در بنای شهر به کار رفته است «خالص چون شیشه شفاف است» (آیه 21)، و نه تنها در جلالش همه چیز مشاهده می‌شود، بلکه همه چیز در نور آن آشکار می‌شود - چنین نفوذ متقابل و سراسری بین انسان و خدایش - نور در شهر، شهر در نور - هدف و موضوع اصلی انجیل است. این است انجیل! نه تنها از خدا، بلکه از مسیح نیز. در یکی از آیات که مبین الوهیت مسیح است، آیه ای در مورد جابجایی خورشید و ماه با نور الهی، به شرح زیر آمده است:

«زیرا که یهوه نور جاودانی تو و خدایت زیبائی تو خواهد بود.» (اشعیاء 19:60).

ولی وقتی یوحنا از چنان عباراتی برای بیان جابجایی در شهر، استفاده می‌کند می‌گوید: «زیرا که جلال خدا، آنرا منور می‌سازد و چراغش بره است.» خدا و بره یکی هستند، که همان «یهوه» است، تنها او «نور جهان است» و تنها کسی که او را متابعت می‌کند «نور حیات» را می‌یابد (یوحنا، 12:8).

عبارت «نور جهان»، سومین حقیقت بزرگ را در مورد انجیل نشان می‌دهد: «و امتهای

در نورش سالک خواهند بود» (آیه 24) -  
 امتهای نیز مانند یهودیان، چرا که انجیل  
 یک پیام جهانی است. آنچنانکه مشاهده  
 کردیم، دروازه انجیل به روی همه باز است.  
 بدون توجه به نژاد، ثروت، هوش، قدرت یا  
 نفوذ. حقیقت چهارم، انجیل پر جلال است.  
 «جلال و عزت امتهای» در شکوه شهر، آشکار  
 می‌شود، تمام حقایق محض و زیبایی‌های محض در  
 آنجا آشکار می‌شوند، خالص و والا در بنیاد  
 کاملی که خالق آن، برای آن در نظر  
 دارد. جایگاه حقایق واقعی، و در آخر،  
 همان انجیل مقدس و انجیل نجات است. تنها  
 چیزی که انسان را از حضور در مقابل  
 خداوند باز می‌دارد، «گناه» است، و تنها  
 چیزی که انسان را شایسته حضور در مقابل  
 خداوند مینماید، درج نام او در دفتر  
 حیات برة قربانی است.  
 اینها دو طرف یک سکه هستند، خواه  
 انسان به مسیح مصلوب برای نجات یافتن از  
 گناه خود متوکل باشد، و خواه از حضور  
 خداوند محروم باشد: «زیرا اگر باور  
 نکنید که **من** هستم در گناهان خود،  
 خواهید مرد» (یوحنا 8:24).  
 چنین است پیام سراسری انجیل، و این  
 پیام در اینجا و در مکاشفه یوحنا،  
 متبلور شده است.

4\_ مکاشفه سوم: تازه شدن دنیا  
 (22:1-5).

و نهري از آب حیات به من نشان داد که  
 درخشنده بود، مانند بلور و از تحت خدا و  
 بره جاری می‌شود. و در وسط شارع عام آن و

بر هر دو کناره نهر، درخت حیات را که دوازده میوه می‌آورد یعنی هر ماه میوه خود را می‌دهد؛ و برگهای آن درخت برای شفای امتهما می‌باشد. و دیگر هیچ لعنت نخواهد بود و تخت خدا و بره در آن خواهد بود و بندگان او را عبادت خواهند نمود. و چهره او را خواهند دید و اسم وی بر پیشانی ایشان خواهد بود. و دیگر شب نخواهد بود و احتیاج به چراغ و نور آفتاب ندارند، زیرا خداوند خدا بر ایشان روشنایی می‌بخشد و تا ابدالآباد سلطنت خواهند کرد.

اثر کتاب مقدس در اینجا کاملاً محسوس است. سر چشمه آب حیات بوسیله سه نفر از انبیاء بنی اسرائیل پیشگوئی شده است، یوئیل نبی قبل از جلای وطن (18:3)، و حزقیال نبی در حین جلای وطن (9-1:47) و زکریای نبی بعد از جلای وطن (8:14). در طول کتاب مقدس رودخانه اعجاز آمیزی جریان می‌یابد. این رودخانه زندگی خداگونه مقدسین عهد عتیق را سیراب می‌کند (مزامیر 3-1:1 و ارمیاء 7:17 و 8)، و این جریان در زبان خداوند ما «روح زندگی بخش» توصیف شده است، که تنها توسط او اعلام می‌شود (یوحنا 14:4 و 37:7 - 39). رؤیای حزقیال در حقیقت در بعضی جزئیات شبیه رؤیای یوحنا است، و شامل درخت و رودخانه است: «و بر کنار نهر به اینطرف و آنطرف هر قسم درخت خوراکی خواهد روئید که برگهای آنها پژمرده نشود و میوه‌های آنها لاینقطع خواهد بود و هر ماه میوه تازه خواهد آورد زیرا که آبش از مقدس جاری می‌شود و میوه آنها برای خوراک و

برگه‌های آنها جهت علاج خواهد بود « (حزقیال 12:47).

و مهمترین توازن آن در باب‌های ابتدائی پیدایش است. این رشته که سراسر شصت و شش بخش کتاب مقدس را پیموده است، نشان دهنده اینست که مکاشفه سوم از آسمان در پرده هشتم، خلاصه ایست از فرضیه آفرینش در کتاب مقدس.

عنوانی که در این بخش در آخر پرده هفتم به آن داده شده بود عبارت بود از: «زیرا که چیزهای اول در گذشت... الخال همه چیز را نو می‌سازم» (4:21 و 5). صحنه به آنچه که مسیح آنرا «دنیای تازه» یا در حقیقت «پیدایش تازه» (متی 28:19) مینامد، می‌پردازد.

اولین باب کتاب مقدس چگونگی آفرینش جهان را توسط خداوند تشریح کرده است، و آخرین باب کتاب مقدس چگونگی تجدید خلقت دنیا را تشریح کرده است. آفرینش آنچنانکه بود، و آنچنان که خواهد بود، یک ترکیب بیکران با زندگی خدا است، زیرا که سرچشمه «از تخت خدا و بره» جاری می‌شود، و از آنجا به «شارع عام»، جریان می‌یابد. در اینجا توجه کنید که روح از پدر و پسر است، و قدت پسر نه تنها می‌آفریند بلکه همه چیز را نگه می‌دارد «و او قبل از همه چیز است و دروي همه چیز قیام دارد» (کولسیان 1:17)، یعنی رودخانه‌ها و درختان «پیدایش» بصورت آب زنده و درخت همیشه میوه دهنده (آیات 1 و 2) تکرار شده‌اند. در اثر تجربه تاریخی، دو عنصر جدید به تصویر ساده پیدایش

افزوده شده است: بجای باغ، اکنون ساختاری توسعه یافته از یک بوستان شهری است و حوا «مادر جمیع زندگان» (پیدایش 3:20) در نقشه خداوند تبدیل به جده اجتماعات بزرگ امتهای گردیده است. فرق دیگر آنست که نقشه‌های شیطان کامل شده است.

هم زمان که لعنت بر نژاد انسان آمده است، امتهای نیاز به شفا دارند. و بدین است که خلقت اولیه می‌باید تجدید می‌شود. ولی وقتی لعنت توسط مسیح برداشته شد، آفرینش جدید بتدریج آنچه شد که باید باشد: تخت در مرکز همه چیز، و مردم خدا که او را می‌بینند، او را خدمت می‌کنند و با نام او مهور شده اند، و در روز جاودانی با او سلطنت می‌کنند.

5 - مکاشفه چهارم: کلام خدا نافذ می‌شود  
(10 - 6:22)

و مرا گفت: «این کلام امین و راست است و خداوند خدای ارواح انبیاء فرشته خود را فرستاد تا به بندگان خود آنچه را که زود می‌باید واقع شود، نشان دهد. و اینک به زودی می‌آیم. خوشایه حال کسی که کلام نبوت این کتاب را نگاه دارد.»

و من، یوحنا، این امور را شنیدم و دیدم و چون شنیدم و دیدم، افتادم تا پیش پایهای آن فرشته‌ای که این امور را به من نشان داد سجده کنم. او مرا گفت: «زنهار نکنی، زیرا که همخدمت با تو هستم و با انبیا یعنی برادرانت و با آنانی که کلام این کتاب را نگاه دارند. خدا را سجده کن.» و مرا گفت: «کلام نبوت این کتاب را مهر مکن زیرا که وقت نزدیک است.»

عنوان کلی این کتاب، «مکاشفه» است. ما برای تشریح هر يك از هفت بخش آخرین پرده‌نمایش نامه از این عنوان استفاده کرده ایم، و اکنون موضوع این قسمت، یعنی مکاشفه چهارم و این فرضیه که چگونه خدا، خود را به صورت انسان، آشکار نمود، به نوبه خود يك مکاشفه است.

این فرضیه بطور سر بسته در پایان پرده هفتم مورد بحث قرار گرفت: «بنویس، زیرا که این کلام امین و راست است» (5:21). و در اینجا چکیده کلام آشکار می‌شود و در رابطه با روش و موضوع، ارزش و اعتبار مکاشفه خداوند از خودش، چیزهای بیشتری یاد می‌گیریم. روش خداوند همیشه این بوده است که از طریق انسانهای برگزیده و خاصی پیام خود را ابلاغ نماید - و در حد اعلا از طریق پسر یگانه اش عیسی مسیح (عبرانیان 2:1). اما قبل از تجسم کوتاه مدت مسیح در جسم و در این جهان، توسط «اجتماع نیکوی انبیاء» و سپس از طریق «گروه پر جلال رسولان» که پیامبران او بودند. این خودفاش‌سازی خداوند (آیه ششم جای هیچ‌گونه تردیدی باقی نگذاشته است) در عبارت «خدای ارواح» متجلی شده است: ارواح کسانی که قدرت خدا را در فکر و قلبشان بکار برده‌اند.

ولی نقش درخشان و مهارت واقعی خودشان یا طبیعت انسانیشان غیر قابل انکار است. آنچه که مورد توافق است اینست که پیامی را که حاملش بودند، دقیقاً حقایقی بودند که از طریق آنها خدا با ارواح آنها

رفتار کرد و الزاماً می‌بایست اعلام شوند.

و موضوع پیامشان اینست: «اموری را که می‌باید زود واقع شوند.» و اینجا حلقه دیگری است که با شروع این کتاب آشکار شده است، آنجا که دیدیم، واژه «بزودی»، آغاز نگاه آنی ما به اموری است که در زمان دانیال نبی، هنوز در زمرة آینده ای دور بوده‌اند.<sup>1</sup> ولی در طول کتاب مقدس حتی با نبوت‌های دانیال، پیام واقعی خدا همیشه این بوده است که چه چیزی باید بزودی - و در حقیقت، اکنون انجام شود، زیرا واژه‌هایی که یوحنا برای «Soon» استفاده می‌کند ممکن است معنی «در زمانی کوتاه» و یا «بسرعت و یکباره و بدون تأخیر» را نیز برساند. پیام به من می‌گوید که امروز چکار کنم و چه بیاندیشم و نقشه من برای فردا چیست. «در وقت مقبول تو را مستجاب فرمودم و در روز نجات تو را اعانت کردم» (دوم قرن‌تیاں 2:6).

این فوریت خدائی بر پسر متمرکز است: از آنجا که او نمونه‌ای عالی از روش خدا در مکاشفه و در میان پیامبران برگزیده است، بنابراین او خود قلب موضوع است. آنچه که «بزودی» واقع می‌شود، رجعت پسر است. یکی از قدیمی‌ترین دعاهای کلیسای مسیح در اول قرن‌تیاں 22:16 پیدا می‌شود و نامش «Maranatha» می‌باشد: (خداوند ما، بیا!). و این درخواست، دو جواب مختلف دارد: رجعت جهانی مسیح به زمین و هم چنین

<sup>1</sup> مراجعه کنید به صفحه 32.

آمدن او بصورت نجات دهنده و خداوند در «فوریته» که تجربه ما در این روزگار و این ساعت است.

و این موضوع در ذات خود ارزش «خوداکتشافی» خدا را نشان می‌دهد. شناخت او از طریق «نبوت‌های این کتاب» و تمامی کتاب مقدس، موجب برکت می‌شود، و برکت حاصله این است که به آنهایی که کلام او را نگه می‌دارند، خود را از طریق عیسی می‌شناسانند. عبارت «نگهداشتن» که بارها در انجیل یوحنا از آن استفاده شده است به معنی «حفاظت، وفای به عهد، توجه داشتن به» شریعت یا تعلیمات می‌باشد. حاصل توجه و مطالعه توأم با عبادت کتاب مقدس و کتاب مکاشفه، نه انباشتن مغز با دانستنی‌ها، بلکه زنده شدن روحانی در زندگی است.

ارزش این پیام در تصویر غریبی از تجربه یوحنا، آنچنانکه در اینجا گفته شد، گواهی شده است. یکبار دیگر خود را به جای یوحنا بگذاریم و صدایی بشنویم - ظاهراً همان صدا - که می‌گوید «بزودی می‌آیم... زهار مرا [سجده نکن]! زیرا که هم خدمت با تو هستم... و اینک بزودی می‌آیم» (آیات 7 و 9 و 12 و 16). آیا این همان فرشته‌ای است که یوحنا را از سجده نمودن منع نمود؟ یا اینکه مسیح خدا است که چنان سجده‌ای را می‌پذیرد؟ صحنه هشتم حاوی تکان دهنده‌ترین تغییر دیدگاه یوحنا است. ما قبلاً در چندین مورد به آن پرداخته‌ایم، ولی در اینجا، ممکن است انتظار داشته باشیم که این صحنه که آشکار کننده آخرین نقطه تمرکز نور خدا

می‌باشد، شخصیت‌های خیره‌کننده‌ای را که هر بار با یوحنا صحبت می‌کنند از هم تشخیص دهیم، ولی این امر بسیار مشکل است. در رابطه با کلام خدا، گرچه فرشته و مسیح دو شخصیت متمایز از یکدیگرند، ولی پیام‌هایشان غیرقابل تفکیک می‌باشند. از طریق این نمایش پرشکوه آنچنانکه در آیات اولیه مکاشفه به ما گفته شد، مکاشفه‌ای از خدا به مسیح داده شد و از مسیح به فرشته داده شد و از فرشته به یوحنا داده شد و از یوحنا به ما داده شد، بدون آنکه در هر مرحله‌ای اقتدار خداوندیش کاهش یابد، بنابراین آنچه را که یوحنا می‌گوید، آنچه هست که خدا گفته است.

و نظیر این ایده در واقع فرضیه کهن الهامی بودن سراسری کتاب مقدس است و باور اینکه کتاب یوحنا به قصد خلاصه نمودن و نه به قصد افزودن شدن به کتاب مقدس، نگاشته شده است را، تأیید می‌کند.

6\_ مکاشفه پنجم - کار خدا، تکمیل می‌شود (11:22-15)

«هرکه ظالم است، باز ظلم کند و هر که خبیث است، باز خبیث بماند و هر که عادل است، باز عدالت کند و هر که مقدس است، باز مقدس بشود.»

«و اینک به زودی می‌آیم و اجرت من با من است تا هر کسی را به حسب اعمالش جزا دهم. من الف و یاء و ابتدا و انتها و اول و آخر هستم.»

خوشبحال آنانی که رخت‌های خود را می‌شویند تا بر درخت حیات اقتدار یابند و به

دروازه‌های شهر درآیند، زیرا که سگان و جادوگران و زانیان و قاتلان و بتپرستان و هرکه دروغ را دوست دارد و به عمل آورد، بیرون می‌باشند.

در باغ عدن کار آفرینش تمام شد (پیدایش 1:2 و 2)، در جلجتا هم کار رستگاری تمام شد (یوحنا 30:19). سرانجام صدای خدا در فردوس می‌گوید: به تمام این مراحل توجه کنید: «تمام شد» (6:21). آیاتی که پیش روی ما است خلاصه‌ای است از فرضیه کتاب مقدس در مورد مباحث آخرتی یا «امور آخر»، که شامل آخرین بیانیه خدا از آفرینش است و به وسیله مسیح آورده شده کسی که با گفتن «من الف و یا و ابتدا و انتها هستم» به جنبه الوهیت خودش اشاره می‌کند،<sup>1</sup> متعلق به خدا است. آیه 11، خلاصه سرنوشت انسان است، و می‌تواند سه مفهوم داشته باشد. در 11:22 آیه، انعکاسی شبیه اندرز دادن دارد («بد باش»، «خوب باش») یا گاهی حالت تجویز را دارد («می‌توانی بد باشی» یا «می‌توانی خوب باشی»)، ولی در حقیقت، با ترجمه یونانی مکاشفه بیشتر به مفهوم کلمات نزدیک می‌شویم. از این نقطه نظر، نیز باب بیست و دوم مکاشفه در ارتباط با باب اول پیدایش می‌باشد، و از آن روشی گرفته است، زیرا افعالی که خداوند

<sup>1</sup> - مراجعه کنید به صفحه 19

به زبان می‌آورد در هر دو قسمت مشابه یکدیگرند.<sup>1</sup>

آنچنانکه در آغاز، خدا گفت «روشنایی باشد» و روشنایی شد! بنابراین در آخر نیز خداوند چنان کلامی را قاطعانه و آمرانه بیان خواهد کرد: «بگذار این شخص خبیث بماند و آن شخص مقدس»، و از آن پس اینچنین خواهد شد. این کلمات «حاکمی از پایداری بیانیه است» که در آن هم نیکی و هم شرارت خود را خواهند یافت و خواهد آمد «وقتی که عوض شدن غیرممکن خواهد بود، وقتی که دیگر فرصت بیشتری برای توبه از یکسو و فرصتی برای کفر از سوی دیگر، داده نخواهد شد.»<sup>2</sup>

اگر چنین است که «چنانکه مردم را یکبار مردن و بعد از آن جزا یافتن مقرر است» (عبرانیان 9:27) و وقوع داوری در آخر و پیش آگاهی‌هایی که در این بیان آخر از صالح و یا ناصالح بودن همیشگی آمده است، نتیجه آن می‌شود که از يك سو ما هیچ زمينه‌اي براي امیدوار بودن به شانس دومی یا زنده شدن مجدد نداریم، و باید دودستی زندگی کنونی را به عنوان تنها فرصت عوض کردن دلهای خود، بچسبیم. از

<sup>1</sup> - افعال دستوری (در مراجعه به ترجمه یونانی پیدایش) ترجمه NEB و بیشتر در ترجمه JB («در اینحال بگذار که گناهکار به گناهش ادامه دهد و ناپاک به ناپاکیش ادامه دهد» و غیره)، چنان ترجمه شده‌اند که افعال یونانی، دستوری زمان حال می‌باشند، و نشان می‌دهند که چگونه ممکن است پیش‌انگاری مفاهیم باب‌ها، مترجم را از دستیابی به مفهوم واقعی باز دارد.

<sup>2</sup> «اسویت» صفحه 305

سوی دیگر، اگر بهشت را به دست آوریم ترس از دست دادن آن را نداشته باشیم. آیه 12 مؤکد این فرضیه و نشان دهنده توکل نهایی است.

بیان آخر، مستقیماً مربوط به زندگی کنونی ما است: زیرا «آنچه را که انجام داده است» در واقع همان «اعمالی است که در مسیح انجام داده است» و «همان اعمالی است که اجازه داده است مسیح در ما انجام دهد.»

آفرینش اولیه که از نظر ملیونها انسان به دست فراموشی سپرده شده یا از آن غافل مانده اند، در روز داوری دوباره تجدید خواهد شد. زیرا که او هست آخر، آنچنانکه اول و پایان آنچنانکه آغاز. آیات 14 و 15 بیانگر این هستند که چه کسی در شهر ساکن می‌شود، و چه کسی در خارج شهر است. کسانی که ذات و اعمالشان شریانه است («سگها» منفورهای (Pariahs) محله‌های کثیف یک شهر شرقی سمبول تمام کسانی می‌باشند که ناپاکند).<sup>1</sup> از ورود به شهر خداوند ممنوعند. ولی آنهاییکه مجاز به ورود به شهر خدا هستند، این اجازه را از طریق اعمال نیک خود کسب نکرده اند، برکت آنها ناشی از این است که آنها لباس خود را شسته اند - «سفید کرده اند» و همانطور که به یوحنا در 14:7 گفته شد «در خون بره شسته اند». و شناخت آنها به عنوان پاک شدگان در صلیب مسیح،

<sup>1</sup> - اشاره ای است به طبقه نجس‌های هندوستان به نام پاریاها - م.

این حق را به آنها می‌دهد تا «از درخت حیات» بهره‌مند شوند. آنچه که برای اولین انسان ممنوع شد، اکنون برای انسان تازه قابل دسترسی است. و آنچه در فوق و در رابطه با آیه 11 گفته شد، در این آیه خلاصه شده است: «مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا ابد زنده ماند» (پیدایش 3:22).

7- مکاشفه ششم: برکت نهایی خدا (16:22) و (17)

«من عیسی فرشته خود را فرستادم تا شما را در کلیساها بدین امور شهادت دهم. من ریشه و نسل داود و ستاره درخشنده صبح هستم. و روح و عروس می‌گویند: «بیا!» و هر که می‌شنود بگوید: «بیا!» و هر که تشنه باشد، بیاید و هر که خواهش دارد، از آب حیات بی‌قیمت بگیرد.»

پنج قسمت اول این پرده به طور خلاصه به فرضیه کلیسا، انجیل، آفرینش، مکاشفه و امور آخر پرداخته است. پایان کتاب آنچنانکه «گلاسون» می‌گوید عبارت است از «نوعی پیروزی نهایی برای کتاب مقدس، ترکیبی از سمفونی نزدیک به اوج یک موزیک پرشکوه را به خاطر ما می‌آورد» و اکنون در قسمت ششم تمام حقایق مکشوفه خدا، در دو آیه متبلور شده است. داود بزرگترین پادشاه اسرائیل، نماد جلال و اقتصاد اسرائیل است، ولی عیسی بسی بزرگتر از اوست. او نه تنها «پسر بزرگتر داود کبیر است، بلکه خداوند و پادشاه اسرائیل

جدید است. او همچنین خداوند داود نیز می‌باشد» او «پدر جاودانی» اسرائیل است، در حقیقت قبل از اینکه پدر اسرائیل باشد، او بود، او قبل از همه چیز است (متی 41:22 و اشعیا 6:9 و یوحنا 8:58 و کولسیان 17:1). او در دو کلام بیان می‌شود: «ریشه و نسل داود»: هم نیای او و هم اعقاب او، هر دو لقب از آن اوست و همچنین اول و آخر و الف و یاء است (آیه 13). او سراسر تاریخ را احاطه کرده است.

سپس در هیئت «ستاره درخشان صبح» منادی طلوع جاودانگی است، و به ما می‌گوید که این زندگی مقدمه زندگی حقیقی در دنیایی است که خواهد آمد، و با فرستادن فرشته‌اش با این شهادت، به ما محبت را نشان می‌دهد، قدرت را نشان می‌دهد و حکمت خدا را نشان می‌دهد که می‌خواهد این امور را به مخلوق خود آشکار سازد. طرح حقیقت خدایی، نه در زمان می‌گنجد و نه در جاودانگی و نه خود را به مردم اعلام می‌دارد و برای آنانکه گوشه‌ایشان آماده شنیدن است و دل‌هایشان آماده خوش‌آمدگویی به مسیح است، هر لحظه قابل اجراء است، و آن است، عروس - کلیسا - که به داماد خود خوش آمد می‌گوید زیرا روح به او تعلیم داده است دعا کند (رومیان 8:26).

آیا خواننده، تشنه‌ی چنین برکتی می‌باشد؟ آیا مشتاق شراکت در طرح جلیل نجات می‌باشد؟ این آب زندگی است، آماده برای نوشیدن. در صورتی که خواننده به سهم

خود دیدار مسیح را با آمدن به سوی او و برکت یافتن از او، تدارک ببینند.

8- مکاشفه هفتم: لعنت نهانی خدا (22:18) و (19)

زیرا هر کس را که کلام نبوت این کتاب را بشنود، شهادت می‌دهم که اگر کسی بر آنها بیفزاید، خدا بلائی مکتوب در این کتاب را بر وی خواهد افزود. و هرگاه کسی از کلام این نبوت چیزی کم کند، خدا نصیب او را از درخت حیات و از شهر مقدس و از چیزهایی که در این کتاب نوشته است، منقطع خواهد کرد.

دستیابی فکر و قلب به مکاشفه که نتیجه مطالعه توأم با دعا می‌باشد قطعاً موجب آن خواهد شد که انسان این آیات را در ارزش سطحی خودشان نبیند. هر نوع دستکاری و افزودن و کاستن از این آخرین بخش کتاب مقدس عواقب وخیمی دربر دارد. زیرا اگر (آنچنان که به نظر می‌رسد، قرائت ما نشان داده باشد) تمام مکاشفات کتاب مقدس در این کتاب و مخصوصاً در این آخرین پرده کتاب خلاصه شده باشند و حداکثر تمرکز روی آیات 16 و 17 باشد، دیگر ما جرئت نمی‌کنیم چیزی به آن بیفزاییم یا چیزی از آن حذف کنیم زیرا که این کتاب خودش انجیل است. در آن صورت تهدید بلاها افزوده می‌شود، و زندگی از ما گرفته می‌شود و خدا به آن عمل، عکس‌العمل شدید نشان می‌دهد. زیرا اگر بر این گمان باشیم که آنچه خدا در کتاب خود گفته است، برای نجات ما قانع‌کننده نیست و یا اگر تصور کنیم که بعضی از الزامات در

کتاب خدا اضافی هستند و ما بدون در نظر گرفتن آنها می‌توانیم نجات بیابیم، پس نه تنها اقرار کرده‌ایم از خدا بهتر میدانیم، بلکه (در بدترین حالت) با عمل خود، ادعای خود را ثابت کرده‌ایم. گستاخی از نظر خداوند، قابل بخشش است، اما خودسری کورکورانه گناهی است بر علیه روح القدس و آن لعنتی را که بر تغییر دهندگان انجیل به جهت تطبیق آن با دیدگاه‌های خودشان، وعده داده شده است، وحشتناک‌ترین حقیقی است که این تبدیل کنندگان کور و خودسر در جستجویش می‌باشند.

## 20:22 و 21 مؤخره

بدون مکاشفه نیز نجات حاصل است

«در پایان باید به خاطر داشته باشیم که محبت بزرگ و فزاینده خداوند و تنها نجات دهنده ما عیسی مسیح، کسی که بخاطر ما مرد و در مرگ خودش منافع بیشماري براي ما به دست آورد، و در وثیقه محبت خویش رموز مقدس را براي ما مقرر نمود و بنیان نهاد، هشداري جاودانه است بر تسلي پایان ناپذیرما.»<sup>1</sup>

گفتار فوق از کتاب دعای عمومی کلیسا در رابطه با مراسم «عشاء ربانی» و همچنین بنیاد نهادن «تعمید» توسط مسیح به عنوان وثیقه مشابه، نشانه و مهري است از آغاز و امتداد زندگی مسیحی. ما به خاطر امثال اوامر مسیح، این مراسم را انجام میدهم، چراکه لازم است کلیسا، آنچه را

<sup>1</sup> نقل از کتاب دعای عمومی

که آقایش به او گفته است، محافظت نماید. اکنون بخوبی آگاهیم که این «باید» از نوع آن «باید»ی نیست که در یوحنا 3:7، آمده است - «باید شما از سر نو مولود گردید.» - تولد جدید يك الزام حیاتی است، و ما بدون تولد جدید، محکوم به فنا هستیم. چنین تهدیدی متوجه غفلت کنندگان از انجام مراسم فوق (عشاء ربانی و تعمید) نمی‌شود، و این مورد را مسیح بخوبی توضیح داده است که زندگی جاوید موضوعی است وابسته به «آمدن به سوی او» و نه نگه داشتن مراسم مذهبی - آمدن به سوی او، شنیدن کلام او، بازگشت از گناه و ایمان به او، این است راه نجات. اما گرچه اظهار ایمان يك اقرار درونی از جانمایی است که در نهایت محکوم به بقاء یا سقوط می‌باشند، حفظ ظاهری مراسم مذهبی، مقوله‌ای است در جهت اطاعت از دستورات خداوند.

توبه کردن و ایمان آوردن متعلق به «باید» است و الزامی است، گرفتن تعمید و انجام مراسم عشاء ربانی، «باید» دیگری از نقطه نظر انجام وظیفه است. محبت - ممکن است ما چنین عبارت زیبایی را با همان حس به کتاب مکاشفه اطلاق نماییم. در بسیاری از تفسیرهای ما از این کتاب، آنچنان نشان داده می‌شود که این عبارت زیبا حاوی پیام تازه‌ای نیست و نه حقیقت شگرفی است که در سایر قسمت‌های کتاب مقدس در دسترس نباشد. و این بکارگیری ناشی از آیه بیستم آخرین باب مکاشفه است: «او که بر این امور شاهد است»، آنچنانکه مفهوم آن مشخص است، همان

کلام مشابه عیسی مسیح، در آیه دوم باب اول، یعنی «شهادت عیسی» می‌باشد، یعنی عبارت فوق را به صورت يك مکمل فاعلي تأیید کرده است - یعنی که عبارت «از» حاکی از این است که شهادت فقط توسط مسیح آورده شده است و نه اینکه شخص دیگری بر او شهادت داده باشد. مواردی که عیسی به آن شهادت می‌دهد، حقایق مکاشفه می‌باشند. بر ما آشکار شده است که تمامی کتاب پیامی است که توسط «پدر» به «پسر» داده شده و توسط او به فرشته تفهیم شده و سپس توسط فرشته به یوحنا تفهیم گردید. و یوحنا نیز آن را به کلیسا اعلام نموده است (1:1 و 2 و 6:22). ولی آنچنانکه در مطالعه مقدمه مشاهده کردیم<sup>1</sup>، **کلام** خدا و **شهادت** مسیح، علت اصلی نمایش بزرگی که در پطمس به یوحنا نشان داده شد، نبود (2:1). علت اصلی حضور یوحنا در پطمس عمدتاً وفاداری او به کلام و شهادت بود، که از پیش بر او مکشوف گردیده بود. در واقع از همان زمان که عیسی مسیح در شب عید فصیح و در دعای خود در حضور «پدر» در رابطه با شاگردانش چنین گفت: «زیرا کلامی که به من سپردی، بدیشان سپردم...» (یوحنا 8:17)، و آنچه که بعد از رستاخیز مسیح و بعد از حلول روح القدس در پنطیکاست، آموختند، بیشتر از آنچه که مسیح در ابتدا به آنها آموخت، نبود (لوقا 44:24-48 و یوحنا 14:26). هیچ اشاره‌ای در عهد جدید مبنی

<sup>1</sup> - مراجعه کنید به صفحه 12

بر اینکه انجیل در تمام سرزمین‌های روم در نیمه‌های قرن اول موعظه شده باشد و تأثیری به جا نگذاشته باشد، وجود ندارد - یعنی که کلام و شهادت، پیش از آنکه یوحنا به پطمس برود به او نمایانده شد. و وقفه بین آن دو، موردی بود که خداوند اراده نمود، با مکاشفه خود آن را تکمیل کند.

بله، می‌شود گفت که از آن نظر، مکاشفه کاملاً یک کتاب الحاقی و افزودنی به کتاب مقدس است. شصت و پنج رساله و بخش فرعی، از سفر پیدایش تا رساله یهودا، حاوی بشارت کافی برای نجات جهان می‌باشند. پس کتاب شصت و ششم به چه منظور به آن افزوده شده است؟

همان عبارت، **کلام** و **شهادت** پاسخ سؤال ما را می‌دهد. زیرا آنچه بود که اخیراً یوحنا بدان پی برده بود، و همچنین موردی بود که همه آن را دوباره در نمایش مهیج خویش در پطمس، نشان داد. رؤیای عظیم او آخرین و بزرگترین تکرار نمونه‌ها بود. این چنین تصور می‌رود که احتمال یک ناسازگاری قابل توجه در اینجا وجود داشته باشد: وقتی می‌پرسیم، مکاشفه تکمیل شده خداوند چرا باید نیاز به بیان دوباره و نهایی داشته باشد، پاسخ سؤال ما ممکن است در مقایسه با آنچه که با آن آغاز کردیم، یافت شود. ما میدانیم که از گناهان خود شسته شده‌ایم. ما میدانیم که صلیب برای تطهیر روزانه ما لازم است. اگر می‌خواهیم وارث حیات جاودانی شویم «باید» لزوم «تولد دوباره» یافتن را درک کنیم. این «باید» مشابه آن «باید»ی که در مورد اجرای

مراسم مذهبی آمده است، نمی‌باشد - بدون انجام آن مراسم هم می‌توانیم نجات یابیم. اما، کیست که می‌خواهد به این «فدیه محبت»، که مسیح از طریق این نمایش مهیج - حقایقی که اخیراً در طی مطالعه مکاشفه به آن پی بردیم - و او آن را به ما مکشوف کرده است - پشت کند؟ مکاشفه خود نیز «فدیه محبت است». بدون آن نیز می‌شود نجات را تحصیل نمود؛ مکاشفه، آنچه را که نتوانسته‌ایم در سایر قسمت‌های کتاب مقدس بدان دست یابیم، به ما مکشوف نمی‌کند. ولی عیسی آن را به صورت یک مراسم تخیلی به ما داده است، جهت سرعت بخشیدن به نبض و برافروختن جان، برای مژده نجات، که در قالب فیض خداوند به ما اعطاء گردیده است.

کلام آخر نویسنده مکاشفه (20:22) و

(21)

او که بر این امور شاهد است، می‌گوید:  
 «بله، بزودی می‌آیم!» آمین. بیا، ای خداوند  
 عیسی! فیض خداوند ما عیسی مسیح با همه شما  
 باد. آمین.

با درخواست فیض برای تمام مقدسین و  
 مردمان خدا، در تمام دنیا، چنین به نظر  
 می‌رسد که باید کتاب، بسته شود (نه تنها  
 مکاشفه، بلکه سراسر کتاب مقدس). تصویری  
 نهایی از عیسی خداوند و یک پیام سه  
 جانبه که بیاد ما می‌آورد که او «دیروز  
 و امروز و تا ابدآباد همانست»  
 (عبرانیان 8:13).

اول اینکه او «شاهد امین» است (5:1  
 و 14:3) و به حقانیت آنچه که یوحنا دیده  
 است، شهادت می‌دهد، و بدان وسیله آنچنان  
 که مشاهده کردیم سراسر پیام را تنفیذ  
 مینماید - کلامی که متکی به عهد عتیق و  
 جلال یافته در عهد جدید است، که بُعد دور  
 آن در سایه شریعت و بُعد نزدیک آن منور  
 شده با انجیل است: برای همه «این امور» او  
 شهادت می‌دهد. یعنی با مکاشفه یوحنا قلب  
 کتاب مقدس بسته و تکمیل می‌شود - کلام  
 خدا و شهادت عیسی. دوم اینکه او، کسی  
 است که می‌آید، او این را قول داده است،  
 کلیسا با شادمانی منتظر آمدن اوست. او  
 که پیام نجات را در آن گذشته دور اعلام  
 نمود، به زودی خواهد آمد و کار خود را

تکمیل خواهد نمود، و مقدسین خود را به خانه‌هایشان در آسمان خواهد برد. در این لحظه او دهنده فیض است، و با اعطای قدرت زنده پیمایی که از پیش اعلام نمود و امیدی که در پیش روی منتظران اوست، به آنها شادی و پایداری می‌بخشد. آن فیض، در لحظات سخت زندگی به ایمانداران او نیرو می‌بخشد، و برای هر انسانی که خود را آماده کند، که نه تنها این 22 باب مکاشفه، بلکه تمام «مکاشفه عیسی مسیح» را با جان و دل بپذیرد، قابل دسترسی است. «مکاشفه عیسی مسیح که خداوند به او داد تا اموری که می‌باید زود واقع شود، بر غلامان خود ظاهر سازد... خوشا به حال کسی که می‌خواند» (مکاشفه 1:1 و 3)

**پایان**